

وئسان هورنی کامبورد:
 و کتر پاستور و الری وادو:
 هانری ماسه:
 ژان ریشارد بلوک:

ژیلبر لازار:
 فیلیپ سوپز:

رنه لالو:
 روژه لسکو:
 ریچمون دسنی:

آندره
 روسو:

آندره بروتون:

گریوزلا:
 کمیسروف:

روز نفلد:

نویسندگان بزرگ خارجی

درباره

دق هدایت

دگی و آثار او

حسن قائمیان



صادق هدایت چه در زندگی و چه در آثاری که
نوشت همانگونه بود که بود. بی ادعا و بی پیرایه.
چون سایه در میان ما زیست و ناگهان چون سایه
ناپدید شد ... اما سایه‌ای که گستردگی آن هرگز
از یاد ما نخواهد رفت. گاه و بیگاه در پناه آن
از گرماها بخوایم آسود، زندگی او فاجعه بود
اما فاجعه‌ای که خود « هستی » برای او به بار
آورده بود ... همه امیدها و نومیدیهای ما را
شناخت و دفتری برای ما گشود که شاید وسیله
تفأل باشد، تفأل برای آنکه ببینند ملتی چگونه
میزیسته است



۳۵ ریال

بمناسبت سیزدهمین سال درگذشت صادق هدایت

« صادق هدایت خواسته بود از
همه حیث محو و نابود شود ولی
مهر دوستانش وی را از این کار
مانع خواهد شد. »

«ژان کامبورد»

چاپ سوم ۱۳۴۳
کتابهای پرستو

نظريات نويسندگان بزرگ خارجي

در باره

صادق هدايت

و آثار او

ژان کامبورد

ونسان مونتي

دکتر باستور والري رادو

هانري ماسه

ژان ريشار بلوک

ژيلبر لازار

فيليب سوپو

رنه لانو

روژه لسکو

ريمبون دسني

آندره روسو

آندره پروتون

گريوزلا

کميزروف

روز نفلد

ترجمه

حسن قائمیان

چاپ سوم این کتاب در تاریخ آذرماه یکهزار و سیصد و چهل و سه
در چاپخانه کاویان به پایان رسید

عنوان نوشته‌های صادق هدایت در چاپ جدید
مؤسسه مطبوعاتی امیرکبیر

- ۱ - فوائد گیاهخواری
- ۲ - زنده بگور
- ۳ - سه قطره خون
- ۴ - سایه روشن
- ۵ - علویه خانم و ولنکاری
- ۶ - نیرنگستان
- ۷ - مازیار (بام . مینوی)
- ۸ - وغوغ ساهاب (بام . فرزاد)
- ۹ - ترانه‌های خیام
- ۱۰ - بوف کور
- ۱۱ - سگ ولگرد
- ۱۲ - گزارش گمان‌شکن

- ۱۳ - زند و هومن یسن و کارنامه اردشیر پاپکان
- ۱۴ - پروین دختر ساسان و اصفهان نصف جهان (بهمراه کتاب
«انتظار» از حسن قائمیان)
- ۱۵ - حاجی آقا
- ۱۶ - گروه محکومین (با حسن قائمیان)
- ۱۷ - مسخ (با حسن قائمیان)
- ۱۸ - مجموعه نوشته های پراکنده - گردآورده حسن قائمیان،
(شامل داستانها، ترجمه ها، مقاله ها و جزوه های گوناگون - در ۷۵۰
صفحه با مقدمه مفصل بقلم حسن قائمیان)
- ۱۹ - توپ مرواری

فهرست

شماره صفحه

۱۱	پیش گفتار
۱۵	سر آغاز
۱۹	شخص صادق
۲۰	سیمای صادق
۲۴	یادداشت‌های مترجم
۳۱	يك زندگانی بسیار ساده
۳۴	یادداشت‌های مترجم
۳۵	بی‌اعتنائی به سنت‌های اجتماعی
۳۸	یادداشت‌های مترجم
۴۱	اضطراب روحی
۴۸	یادداشت‌های مترجم
۵۴	ملك خودکشی
۵۹	یادداشت‌های مترجم
۶۹	آثار صادق
۷۰	نظر کلی
۷۵	یادداشت‌های مترجم
۸۴	زبان
۸۹	قهرمانها
۹۲	یادداشت‌های مترجم
۱۰۴	زمینه‌های اصلی
۱۱۳	یادداشت‌های مترجم
۱۱۶	پایان سخن
۱۲۰	يك نویسنده نوמיד صادق هدایت

(بقلم) Pasteur Valery - Radot ، مجله Hommes

et Monde شماره مارس ۱۹۵۴)

۱۴۰ سخنرانی پروفیسور ہانری ماسہ

۱۵۲ پیام ژان ریشار بلوک

۱۵۶ ہدایت ، پیشرو آلیسم ایران

Les Lettres française (بقلم Gilbert Lazard ، روزنامہ شماره ۵۰۳)

۱۷۰ بوف کور

Journal de Genève (بقلم P. Soupault ، روزنامہ شماره ششم سپتامبر ۱۹۵۳)

بوف کور

Les Nouvelles Litteraires (بقلم René Lalou ، روزنامہ شماره بیستم اوت ۱۹۵۳)

۱۸۰ ایران فقط سرزمین نفت نیست

(Les Nouvelles Litteraire (بقلم Roger Lescot ، روزنامہ

۱۸۸ آنچه بوف کور می بیند

Arts et Srectacles (بقلم Ribmont Dessaigne ، چاپ پاریس)

۲۰۵ صادق ہدایت و شاہکارش

Le Figaro Litteraire (بقلم André , Rousseaux ، روزنامہ چاپ پاریس)

۲۲۵ باز ہم نظریاتی چند

۲۲۹ درباره زندگی و آثار صادق ہدایت

(د . س . کمیسروف - مجلہ سویتسکوی وستو کوودنیہ چاپ مسکو)

۲۶۹ مقدمہ ترجمہ روسی آثار صادق ہدایت

(کمیسروف - روزنفلد)

صادق هدايت

نوشتۀ :

و نسان مونتى

مقدمه بقلم : ژان كامبورد

مرگ نابهنگام صادق هدایت

فاجعه ای بزرگ برای ادبیات معاصر ایران و در همان حال مصیبتی دردناک برای دوستان ایرانی و فرانسویش بود .

من حتی پیش از آمدن به ایران نام او را میدانستم و از خلال برخی از ترجمه های کوتاه توانسته بودم ، به اندازه کسی که هنوز بلطف يك زبان و عمق فرهنگی که برایش تازگی دارد آشنا نیست ، پی ببرم که هدایت چه چیز نوی توانسته بود به يك بنای عظیم ، که مرور زمان آنرا فرسوده است ، بیفزاید .

برای انجمن ما که همه نیروی خود را وقف نگاهداری رشته لرزان بین دو تمدن کرده است تذکر نام او يك وظیفه حتمی بود .
آقای «ونسان مونتی» با نوشتن این کتاب ، که بوسیله آن يك نویسنده ایرانی نیمه اول قرن حاضر بمردم معرفی میشود و با استفاده از اطلاعات خاورشناسی خود و کنجکاوی هوشمندانه ای که نسبت به همه چیز وابسته به ایران دارند ، این وظیفه را اداء کرده اند و در ضمن تأسف مشترك ما را نیز ابراز میدارند .

بی آنکه وارد در موضوع کارایشان بشوم ، نظر بدوستی ای که بدان مفتخر بودم بخود اجازه میدهم که درباره این رحلت بیندیشم . صادق هدایت شخصی بود عاری از خودنمایی ، به کنه افکارش نمیشد پی برد . وقتی نشانی درست منزلش را از او خواسته بودم بمن گفت : « خانها م طرف بیابان است » حجب و فروتنی او را نظیری نبود ، جز آزمون غرور آمیزی که اشخاص برگزیده خو گرفته اند گفتار و کردار خود را با آن پاسداری کنند .

هنگامی که چشم از جهان فرومیست ، برای توجیه اقدام خود چیزی بجان گذاشت و هیچ کس به اندیشه های دم بازپسین او پی نخواهد برد . من یقین دارم دلش میخواست که جسد او در بی نام و نشان ترین گورستانهای روستائی ، که در آن پای راهگذر بسنگهای فرسوده ای میگردد که رویهمرفته نشان قامت يك آدمی هستند ، - آدمئی که بنا بمقابلۀ پاسکال ، در برابر عظمت بیابان بطرز شگفت آوری کوچک شده است ، - با خاک سرزمین نیاکانش درهم بیامیزد . او خواسته بود از همه حیث محو و نابود شود ولی مهر دوستانش ویرا از این کار مانع خواهد شد .

صادق هدایت که نمونه برجسته يك فرد مطلع در زبان و ادبیات باستانی خاور است آنچه را از باختر بدست آورده بود تحلیل برده جذب کرده بود و موفق شده بود گلهائی را که در گلهانه های اروپائی پرورش یافته اند به پایۀ نیرومند بوته های گل سرخ اصفهان پیوند بزند . لیکن تهی بین دو جهان ، که وی از پر کردن آن نومید بود ، او را متوقف ساخت . مگر اینکه او مانند سایر سخن سرایان از جلوی کاری که انجامش در نظر اشخاص

حساس از توانائی بشری بیرون است، یعنی تطبیق آنچه در آرزو تعقیب می شود با حقیقت غم انگیز وضع بشر، عقب نشینی اختیار کرده باشد. سرنوشت صادق به سرنوشت «نروال» * شباهت دارد اندکی بیش از يك قرن پیش، نروال بجانب خاور که نوید دهنده تصویرات، گریز آزادانه، و فلسفه های جدید بود روی آورده بود. با چشمانی خیره از نورورنگ، در حالیکه میپنداشت مانع هارادرهم شکسته است، گاه در آغوش جذبه ای یأس آمیز، پس از آنکه بحدود يك دنیای برتر از دنیای معمولی میرسید دوباره در تیرگی کرانه های «سن» فرومیافتاد و در آنجا با فرسودن عقل خویش تا حد ترك جان میپژمرد. صادق هدایت همان راه را از جهت دیگرش پیمود، راهی که او را بیرحمانه بسوی نومیدی مشابهی رانده، به ته بن بست کشاند.

ولی آثار او باقی است. فکرهای جوان با آن پرورش میابند و از آن سرمشق میگیرند. کسانی که او را دوست داشته اند و میستایند، برای تعقیب کوشش او از نوشته هایش کسب نیرو خواهند کرد و حفرشیاری را که او رسم کرده بود و اینك بطرز غم انگیزی قطع شده است، ادامه خواهند داد. ژان کامبورد

* — Gerard de Nerval — یکی از نویسندگان بزرگ و هنرمند فرانسه است، کسی که «فاوست» اثر «گوته» شاعر معروف آلمانی را بفرانسه ترجمه کرده و مورد پسند گوته واقع شده است. علاوه بر آثار گوناگون و پر ارزش، «نروال» پس از مسافرت به مصر و سوریه و ترکیه (۱۸۴۳) اثر زیبایی تحت عنوان Voyage en Orient از خود بیادگار گذاشته است. «نروال» در سال ۱۸۵۵ در پاریس خودکشی کرده است. (ق)

سرآغاز

کسی درست نمیداند در چه تاریخ
 او چشم از جهان فرو بسته است ۱۹ یا ۲۰ فروردین ؟ - زیرا
 بلافاصله بسروقتش نرفته بودند . می بایستی به اطاق او که در کوچه
 « شامپیونه » واقع بود بزور راه بیا بند . در گرمابه اطاق خود
 که تمام سوراخها و درزهای آنرا ازپیش گرفته بود ، شیر گاز را
 گشوده بود . در کف گرمابه ، با قیافه آرام روی شمدی دراز
 کشیده بود ، مثل اینکه در خواب است .
 هیچ نامه یا پیامی از خود بجا نگذاشت . سنش چهل و هشت
 سال بود .

پس از توقف کوتاهی در مسجد پاریس ، جنازه او که توسط
 قریب یکصد تن از دانشجویان ایرانی تشییع شده بود ، در گورستان
 « پرلاشر » بخاک سپرده شد* .

* - پروفیسور هانری ماسه Henri Massé بر سر مزارش
 نطق کوتاهی ایراد کرد .

میراث ادبی او ، بضاعت مختصر بزرگترین نویسندۀ ایرانی عصر ما ، علاوه بر مقاله‌های پراکنده در مجله‌ها ، عبارتست از سی جلد کتاب کم قطر ، شامل نوشته‌هایی که قسمتی از آن در طی مشاهدات اجتماعی و قسمتی بطور تخیلی و تفریحی فراهم آمده و دو سوم آثارش را تشکیل میدهد بقیه شامل نوشته‌های تحقیقی و تتبعی است .

يك زندگانی در ظاهر آرام کارمندی ساده ، که تمامش (باستثناء چند سفر کوتاه) در تهران گذشت ، هیچ چیز که در نظر اول قوهٔ تخیل کسی را برانگیزد در آن یافت نمیشود .

البته ، علاقهٔ آشکار بوقت گذرانی در خیابانها ، بی‌اعتنائی به سنت‌های اجتماعی ، بی‌پروائی در فکر و بیان (که انتشار برخی از نوشته‌هایش را با اشکال مواجه میکرد) ، ولی اینها خصائصی بود که تنها در او نبود .

همین‌اند خود کشی ، و سوسه‌های مرگ آلود پاره‌ای از آثارش ، تأثیر و نفوذ فوق‌العادهٔ نومیدی او .

از هم اکنون هر کس به زعم خویش درباره اش فسانه‌ای می‌پردازد . نویسندهٔ فقید که از یکطرف قدرش بر گروهی (که حتی بخود آنقدر زحمت نمیدهند که نوشته‌هایش را بخوانند) مجهول است و از طرف دیگر بطرز مفرطی مورد ستایش دوستان و طبقهٔ جوان واقع میباشد . همچون سیمای ارجمند و برجسته‌ای بر جاست .

اگر راست باشد که « فکر زودرس نارس است » * پس بی -

* - تصور میکنم از گفته‌های Sainte Chantal است .

شک هنوز بسیار زود است که در باره او همه چیز گفته شود .
ولی شاید موقع آن باشد که به این سفر کرده روی زمین و این
راهگذری که طبق شعر حافظ پیش از اینکه بتواند « نقش مقصود
از کارگاه هستی » را بخواند رخت بجهان دیگر برد ، نزدیک
شویم .



فرانسه نمیتواند در برابر مرگ صادق هدایت که آن کشور
را دوست میداشت و چندین سال از دوران جوانی خود را در آن
گذرانده است بی قید بماند . هدایت دانشی را که بکمک آن
توانسته بود به ادبیات جهانی دست بیابد به زبان ما کسب کرده
بود . بجائی که دلش میخواست باز گردد پاریس بود . ولی ،
افسوس ، برای اینکه آنجا ، تنها ، رخت از این دنیا بیرون بکشد.



شخص صادق

سیمای صادق

آنطور که در عکسها دیده میشود:

قامت متوسط ، اندام بسیار باریک ، عینک ، سیکار همیشگیش
لای انگشتان ، حالت خونسرد ، قیافه تودار ، ظاهر بی قید ،
هیچ چیزی که توجه را جلب کند در او نیست - مگر ، شاید در
نظر دوستان صمیمیش که در او نوعی گیرندگی و زیبائی میدیدند.
کمتر راز درونش را پیش کسی میگشود ، مگر بعضی مواقع
نادر که درد دل میکرد و یا مواقعی که مطالعه اثر تازه نویسنده
دیگری او را بوجد میآورد* و تا دوستان خود را در شادی ای که

* - حاشیه غالب کتابهایی که مطالعه میکردم زین به یادداشتهای
زیادی است مثلاً در حاشیه کتاب **Tristan** ، اثر «تماس مان» ، در
صفحه ۱۵۱ و ۱۵۲ و ۱۵۹ اظهار نظر زیر بخط صادق دیده میشود:
معر که خوب گفته ! معر که خوب درست کرده ! براو و خوب
گفته ، خوب جوابی داده ...؟!۱

از یافتن این اثر به او دست داده بود سهیم نمیکرد آرام نمینشست. دوستان بالنسبه زیادی داشت که قادر به فهمیدن او بودند^۱. بسیار فروتن بود و تنفر داشت که کسی بی اجازه او نام یا آثار او را بکار ببرد.

بذله گو بود، استعداد عجیبی داشت که برخی از صحنه های زندگی را مضحك جلوه دهد و نقطه ضعف اشخاص را بیا بدولی بیشتر وقتها يك دوره گرفتگی و نومیدی وصف ناپذیری را طی میکرد.

با وجود ظاهر لاابالی، بسیار منظم بود. اطاق خود را به دقت مرتب میکرد. همیشه به نامه ها پاسخ میداد و میدانست چگونه خرج خود را تنظیم کند.

یکی از خصائص برجسته او دلسوزی نسبت به حیوانات بود. میگفت: «هیچکس حق ندارد آنها را از زندگی محروم کند». شاید يك قسمت بهمین سبب بود که گیاهخوار مانده بود.

به سگ، که در سرزمین اسلامی نجس شمرده میشود، نان و ماست میداد و این حیوان را موضوع داستانی بنام «سگ ولگرد» قرار داده است^۲. گربه را بسیار دوست و گرامی میداشت و همیشه يك گربه روی میزش بود.

اطلاعات وسیعی داشت. پیش از همه در زبان مادریش که در تمام عمر شیفته آن بود. بزبان انگلیسی، آنقدر که بتواند از آثار ادبی و یا علمی که به این زبان نوشته شده است استفاده کند، آشنائی داشت. در اواخر عمرش تازه تحصیل زبان روسی را

شروع کرده بود .

ولی زبان فرانسه بود که همیشه وسیلهٔ اکتساب فرهنگ جهانی او بود . این زبان را بسیار خوب میدانست . دوداستان از او در دست است (Lunatique و Sampingué) - که در بمبئی بزبان ما نوشته است . برخی از داستانهای نویسندهگان ما را نیز بفارسی ترجمه کرده است ، مانند «دیوار» از «سارتر»^۲ که در سال ۱۳۲۴ در مجلهٔ سخن انتشار یافت . برای اینکه متنهای روسی (چخوف) و یامتنهای آلمانی (کافکا) را بفارسی بگرداند همیشه بترجمهٔ فرانسه آنها بود که رجوع میکرد . پیوسته سرگرم مطالعه بود . غالباً از روی متنهای فرانسه ، و نسبت بهمه چیز : ادبیات ، هنر ، علوم بشری و طبیعی ، بانظر کنجکاو مینگریست .

سخن سرایانی که بیشتر مورد علاقهٔ او بودند در ایران باید حافظ و بخصوص خیام را در رأس آنها گذاشت . میگویند از معاصرینش جمالزاده در او نفوذ و تأثیری داشته است^۴.

از نویسندگان خارجی بیشتر بکسانی علاقه داشت که جهان بینی آنها بمال خود او نزدیک بود ، مانند : چخوف ، دستایوسکی ، پو ، سوايک ، کافکا . از مؤلف کتاب «دادخواست»^۵ چند داستان ترجمه کرده است و تحت عنوان «پیام کافکا»^۶ نیز در سال ۱۳۲۷ جزوه ای ، در حدود چهار صفحه ، منتشر کرد که بطرز شگفت انگیزی مبنی افکار خودش بود .

به «ژان پل سارتر» دلبستگی بسیار داشت . * وقتی يك نسخه

* - و از يك نظر ديگر به گوبينو Gobineau که از کتاب Nouvelles Asiatiques او بحق تعریف و تمجید میکرد .

از کتاب «تهوع»^۷ بدستش رسیده بود از دوستان خود جویا می‌شد :
«شما از سارتر چیزی خونیدین؟» می‌خواست از شادی فوق‌العاده
خود آنها را آگاه کند . چندی بعد که مقاله ستایش آمیز «ادمون
ژالو» انتشار یافت صادق ، سرشار از وجد و سرور ، اظهار کرد :
«نگفتم؟»



موسیقی را بسیار دوست می‌داشت ، صفحه‌های گریگ ،
بتهوفن ، چایکوسکی - غالباً آهنگ «پاتتیک» رازمزه می‌کرد .
یکی از داستانهای او بنام «لاله» به پرویز محمود در تهیه يك
سمفونی الهام بخشید .

برای نقاشی نیز شوق بسیار داشت و خودش هم در این فن
بی‌مهارتی نبود . تصویر اهورا مزدا ی سر لوح کتاب «کارنامه
اردشیر پاپکان» را که از زبان پهلوی بفارسی گردانیده (۱۳۱۸)
خودش کشیده است^۸ . همچنین عنوان و تصویر تزیینی اول و آخر
کتاب پلی‌کپی شده بوف کور (۱۳۱۵) کار دست اوست .



من چون نتوانسته بودم با هدایت آشنا شوم میل داشتم اقلاً
محیط قسمتی از زندگانی او را ببینم . در ۱۵ مهر پیش پدرش ،
خیابان ثریا ، رفتم .

اطاقی بود بسیار ساده ، يك تخت باریك ، يك میز دراز ،
چند قفسه کتاب ، يك عکس زمان جوانی (چهره ظریف و چشمان
درشت) ، يك تصویر کار کاظمی ، يك گراور چینی . يك مجسمه
کوچك بودا بیکی از دوستان داده شده بود .

روی دیوار رشته‌های دانه‌اسفند، بشکل تسبیح، بنخ‌آویخته بود، چیزی که احترام فوق‌العاده‌ی صادق را نسبت به ایران باستان می‌رسانید و صفحه‌های کتاب «نیرنگستان» او را درباره‌ی آئین و رسوم باستانی ایران که در آن اسفند عامل رفع بیماری و چشم‌زخم‌شمرده می‌شد، بیاد می‌آورد، این اسفندی که بگفته‌ی سعدی دود آن ازدود يك دل دردمند ضعیف‌تر است*.

یادداشت‌های مترجم :

(۱) - «کسی جز عده‌ای از دوستان معدود او که آنها هم از طردشدگان جامعه بودند او را نمی‌فهمید.»
(از مقاله‌ی مورخ سوم‌خرداد ۱۳۲۶ مندرج در مجله‌ی مردم درباره‌ی آثار و افکار صادق هدایت - بقلم احسان طبری).
«شناختن صادق هدایت چنانکه او بود، آسان نبود.»
(از خطابه‌ی آقای دکتر خانلری در دانشکده‌ی هنرهای زیبا در ۲۹ فروردین ۱۳۳۰).

(۲) - این داستان یکی از لطیف‌ترین داستانهای هدایت است که در آن از يك طرف تلخ‌کامیهای عالم انسانی تا بعالم حیوانات کشانیده شده و از طرف دیگر دلسوزی بی‌شائبه‌ی هدایت نسبت به موجودات ستم‌دیده‌ی زیباترین وجهی منعکس گردیده است. در این داستان، سگ نشانه‌ی موجودی است که در دنیائی فرو افتاده است که دنیای او نیست. دنیائی که امکان ارضاء هیچ يك

* - اشاره به شعر :

آتش‌سوزان نکند باسپند

آنچه کند دود دل‌دردمند

گلستان حکایت ۲۱

از امیال و آرزوها و نیازمندیهای جسمی و روحی، شهوی و احساساتی او میسر نیست برای سدجوع مجبور است همیشه چشمش بدست دیگری باشد، محبت را باید از این و از آن گدائی کند و هرگز هم دست ملاطفتی به سرو گوش او کشیده نمیشود. کسی از او حمایت نمیکند. توی هر چشمی که مینگرد بجز کینه و شرارت چیز دیگری نمیخواند. هیچکس او را و دنیای او را نمیفهمد و وی درد نیائی بسر میبرد که بادیای خود او و دنیای افکار و احساسات و احتیاجات او بسیار متفاوت است، دنیائی که در آن برای وی جز سرگردانی، محرومیت، گرسنگی، درد، شکنجه، ناکامی، حسرت، ترس، غربت، وحشت، دلهره چیز دیگری در بر ندارد و کسی گوشش به ناله های او بدهکار نیست. همدردی نمیبیند، نمیتواند کسی را پیدا کند که به امیال او پی برد. احساسات او را محترم شمارد، آنچه را میجوید نمییابد. پناهگاهی ندارد، از همه جا رانده است. در برابر چشم خود جز دروغ، فریب، قیود ناروا و جمود فکری چیز دیگری نمیبیند. برای یافتن صاحب خود یعنی خدای خود که گم کرده است در تکاپو است فقط شبیحی از او را میبیند و بدنبال او میدود و سرانجام بی آنکه به مقصود برسد از پای در میآید.

اینك خلاصه داستان :

« يك سگ اسكاتلندی بنام پات بهمراه صاحبش به ورامین میرود و ببوی سگ ماده ای از صاحب خود جدا میشود و دیگر نمیتواند رد او را بیابد. از آن پس زندگی غم انگیز او آغاز میشود :

« بات حس میکرد وارد دنیای جدیدی شده که نه آنجا را از خودش میدانست و نه کسی به احساسات او پی میبرد. چند روز اول را بسختی گذرانید ولی بعد کم کم عادت کرد... از زندگی گذشته فقط يك مشت خیالات مبهم و بعضی بوها برایش باقی مانده بود و هر وقت به او خیلی سخت میگذشت درین بهشت گم شده خود يك نوع تسلیت و راه فرار پیدا میکرد و بی اختیار خاطرات آن زمان جلوش مجسم میشد .

« ولی چیزیکه بیشتر از همه بات را شکنجه میداد احتیاج او بنوازش بود ، او مثل بچه ای بود که همه اش توسری خورده و فحش شنیده اما احساسات رقیقش هنوز خاموش نشده . مخصوصاً با این زندگی جدید پر از درد و زجر بیش از پیش احتیاج به نوازش داشت . چشمهای او این نوازش را گدائی می کردند و او حاضر بود جان خودش را بدهد در صورتی که یکنفر به او اظهار محبت بکند و یادست روی سرش بکشد .

« او احتیاج داشت مهربانی خودش را به کسی ابراز بکند ، برایش فداکاری بنماید ، حس پرستش و وفاداری خود را به کسی نشان بدهد . اما بنظر میآمد هیچکس احتیاجی به ابراز احساسات او نداشت هیچکس از او حمایت نمیکرد و توی هر چشمی نگاه میکرد بجز کینه و شرارت چیز دیگری نمیخواند و هر حرکتی که برای جلب توجه این آدمها میکرد مثل این بود که خشم و غضب آنها را بیشتر بر میانگیخت .

« بنظر می آمد نگاههای دردناك پر از التماس او را کسی نمیدید و نمیفهمید ، جلو دکان نانوائی پادو او را كتك میزد ، جلو

دكان قصابی شاگردش به اوسنگ میپرانند ، اگر زیر سایه اتومبیل پناه میبرد ، لگد سنگین کفش میخدا ر شو فرازاو پذیرائی میکرد وزمانیکه همه از آزار او خسته میشدند بچه شیر برنج فروش لذت مخصوصی از شکنجه او میبرد . در مقابل هر ناله ای که پات میکشید يك پاره سنگ به کمرش میخورد و صدای قهقهه بچه پشت ناله سگ بلند میشد .

« همه توجه او منحصر باین شده بود که باترس ولرز از روی زبیل تکه خوراکی به دست بیاورد و تمام روز را کتک بخورد و زوزه بکشد - این یگانه وسیله دفاع او شده بود ، سابق او با جرأت ، بی باک ، تمیز و سرزنده بود ولی حالا ترسو و توسری خور شده بود .

« از وقتی که در این جهنم دره افتاده بود دو زمستان میگذشت که يك شکم سیر غذا نخورده بود ، يك خواب راحت نکرده بود . شهوتش و احساساتش خفه شده بود . یکنفر پیدانشده بود که دست نوازشی روی سر او بکشد - یکنفر توی چشمهای او نگاه نکرده بود .

« فقط یکبار صاحب دکانی دست محبت آمیزی بروی پات کشید ، آنهم برای اینکه قلاده اش را از گردنش باز کند . « ولی همینکه دوباره پات دمش را تکان داده نزدیک صاحب دكان رفت لگد محکمی بپهلویش خورد و ناله کنان دور شد . صاحب دكان رفت به دقت دستش را لب جوی آب کرداد . »

معذلك يکروز مردی در میدان ورامین از اتومبیل پیاده شد و پات را نوازش کرد .

دیگر قلاده بگردن « پات » نبود که بخاطر آن نوازشش کنند ، این نوازش بیغرضانه بود . « آن مردتکه های نان را بماست آلوده میکرد وجلو او میانداخت . » پات که « این دفعه نمیخواست آن مرد را اذ دست بدهد » پس از حرکتش آنقدر بدنبال اتومبیل او میدود تا در بیا بان از پای درمیآید .

Jean - Paul Sartre - (۳)

(۴) - اما درباره تأثیر جمال زاده :

چون پیش از آنکه اثری از هدایت چاپ شود جمال زاده در کتاب « یکی بود یکی نبود » خود بکار بردن اصطلاحات عامیانه و نثر حکایتی را توصیه کرده بود بعضیها بخطا پنداشته اند که این توصیه در انتخاب روش صادق مؤثر واقع شده است غافل از اینکه آثار هدایت مستقلا محصول ذوق و ابتکار شخصی خود او و توجه عمیق او به زندگی طبقة پائین اجتماع ، همدلی او با اکثریت محروم ، علاقه باطنی او به ایران و به زبان و تمدن ایران باستان ، شیفتگی او بزیبائی و سادگی زبان جاری و واکنش او بر ضد خرافات و کهنه پرستی بوده است . هدایت هرگز بر آن نبود که بطور تصنعی خود را وارد در شیوه خاصی از نویسندگی بکند ، شیوه ای که فلان و بهمان توصیه کرده اند . نویسندگی برای او وسیله ای بود جهت بیان تأثراتی که در ذهن داشت . با توجه به نبوغ او و طرز تفکر و احساسات او و ریشه های عمیق این احساسات ، باید گفت که اصولا هدایت جز آن شیوه ای که در نوشتن انتخاب کرد نمیتوانست شیوه دیگری انتخاب کند و جز آنچه نوشت نمیتوانست چیز دیگری بنویسد .

« هنری گریوزلا » نیز در صفحه ۱۹۹ شماره ۱۴۸ مجله **Life and Letters** صریحاً این فکر را که بین کارجمال زاده و هدایت ارتباطی موجود می باشد رد کرده است و مینویسد: « جمال زاده يك نمود كم و بیش مجزائی بوده است » ، سپس هدایت را بنیان گزار مکتب نوین داستان نویسی ایران معرفی میکند و نفوذ او را بعنوان تنها عامل مؤثر در روش داستان نویسی ایران مسلم می شناسد .

احسان طبری در مقاله مورخ سوم خرداد ۱۳۲۶ خود در مجله مردم مینویسد :

« نوشتن داستانهای کوتاه بوسیله صادق هدایت در ادبیات مامتداول شده . » و در شماره سوم نشریه « نمای ایران » چاپ سوئیس درباره هدایت چنین نوشته شده است :

« بدون شك هدایت نخستین کسی است که نوول نویسی را باطرزی نو در ادبیات فارسی متداول نمود . » و نیز « روزه لسکو » در روزنامه هفتگی « نوول لیتر » بتاريخ ۳۱ مه ۱۹۵۱ مینویسد :
« اسم صادق هدایت بنام بنیان گزار اصلی ادبیات نوایران بر جای خواهد ماند . »

(۵) - « دادخواست » نامی است که هدایت برای کتاب « Procès » ، اثر کافکا ، مناسب دانسته و خود آنرا « در پیام کافکا » بکار برده است .

(۶) - « پیام کافکا » مقدمه ای است بر داستان « گروه محکومین » اثر « فرانتس کافکا » که توسط اینجانب بفارسی گردانیده شده و در سال ۱۳۲۷ در تهران به چاپ رسیده است .

(۷) - یاغثیان = La Nausée.

(۸) - در این نقش، اهورامزدا را با بالهای پثرمرده و فروغِ راستی را تیره نشان داده است.

(۹) - به صفحه ۱۳ کتاب «نیرنگستان» مراجعه شود.

يك زندگانی بسیار ساده

صادق هدایت از روز تولد (۲۸)

بهمن ۱۲۸۱) تاروزمرگ (۱۹ فروردین ۱۳۳۰) زندگانی را در تهران گذراند ، به استثناء چند مسافرت که دراز ترین آن سفری است که هنگامی که دانشجوی جوانی بود بفرانسه کرد . هنوز تحصیلاتش را تمام نکرده بود ، زمانی بفرافقاد خود را برای مسابقه پست آماده کند ، اندکی بعد بخیال دندانپزشکی افتاد . ولی ظاهراً دوران اقامت او در فرانسه ، بخصوص بیشتر بسیر و گشت گذشت . بدو در پاریس ، سپس در بزانشون در يك پانسیون خانوادگی ، و بالاخره دوباره در پاریس . در آنجا است که روزی در حوالی پایتخت خواسته بود خودش را غرق کند (تصور می رود در رود مارن).

در همان ایام بود که قسمت اعظم داستانهای خود را که بعدها بشکل مجموعه ای با عنوان «زنده بگور» و «سه قطره خون»

منتشر شده است و همچنین يك نمايشنامهٔ تاریخی بنام «پروین» و يك خیمه شب بازی بنام «افسانهٔ آفرینش» و کتاب «فوائد گیاهخواری» را نوشت.^۱

شش سال پس از بازگشت بوطنش به بمبئی رفت (۱۳۱۵) و کمتر از یکسال در آنجا ماند و علاوه بر زبان باستانی پهلوی، دوداستان - Lunatique و Sampingué را که از هندالهام گرفته و مستقیماً بزبان فرانسه نوشته بود با خود به ارمغان آورد.^۲ در ۱۳۲۴ یکی دوماه در تاشکند، ازبکستان شوروی، گذراند و باتعلق خاطر و درحالی که بخصوص کثرت نسخه‌های خطی که در دانشگاه آنجا نگهداری میشود فوق‌العاده جلب نظرش را کرده بود، مراجعت کرد.

بعدها خیال اندونزی و رؤیای کشتی اقیانوس‌پیمائی که او را به جزیره‌های جاوه و بالی ... ببرد فکراو را بخود مشغول کرده بود.

قبل از اینکه او بتواند آرزوی بازگشت بفرانسه را بمرحلهٔ عمل درآورد شش سال دیگر سپری شد: در دوازدهم آذر ۱۳۲۹ از تهران عزیمت کرد و چهارماه بعد، در ۱۹ فروردین ۱۳۳۰، سفر بی بازگشت او پایان پذیرفت.

سابقاً چندین بار در ایران به نواحی ای که بیشتر طرف علاقهٔ او بود سفر کرد، مانند اصفهان پایتخت زیبای ایران (که یکی از کتابهای خود را بآن شهر اختصاص داد^۳) و کرانه‌های دریای خزر که آنرا زمینهٔ اصلی داستانی بنام «درجادهٔ نمناک» که متأسفانه گویا نسخهٔ خطی آن مفقود شده است، قرارداد.

معذلك صادق قسمت اعظم وقت خود را در همین تهران بود که میگذراند : محیط کار اداری ، سروگشت درخیابانها ، اطاق خانه پدری و توقفهای طولانی درکافه .

قسمتی ازدوران اولیه زندگیش درکافه «رزنوار» ، خیابان لاله زارنو ، طی شد ولی دراواخرزندگی دلبستگی داشت روزها درکافه فردوس (خیابان اسلامبول) و شبها درکافه ماسکوت (خیابان فردوسی)، که در آنجاودکا وخوراك سبزی خودراصرف میکرد ، بگذراند .

درباره همه دوستانش نمیتوان صحبت کرد ، ولی چون این کتاب يك تاریخچه مختصر ادبی ایران است لازم است از این دسته از هنرمندان ونویسندگانیکه آرمان مشترکی آنها را بهم نزدیک کرده بود نام برده شود .

بدواً گروه چهارنفره « (ربعه^۴) کافه «رزنوار» (۱۳۱۳) است که سه رکن دیگر آن مسعود فرزاد، مجتبی مینوی وبزرگ علوی بودند .

بزودی پرویز خانلری ، شین پرتو و دکتر مقدم و سپس هنرمندانی چون نوشین، هنرپیشه وکارگردان تئاتر، وموسیقی - دانهای چون سرشاروسرگردمین باشیان به این گروه پیوستند . با دکترخانلری ، دکترشهید نورائی و رضا جرجانی ، صادق هدایت درانتشارمجله جالب وماهیانه سخن ، که به ادبیات نومیدپرداخت ، همکاری کرد .

نامهای دیگری از دوستان او باقی است که باید ذکر کرد: مانند حسن رضوی و صادق چوبک، مثلاً، بخصوص نام حسن قائمیان مترجم آثار نویسندگان بزرگ معاصر چک، از چاپک تا کافکا. و بسیاری دیگر. . . ، از دوستان خارجی نیز برخی انگلیسی و برخی دیگر، مانند روژه لسکو، هانری ماسه، هانری کربن، فرانسوی هستند.

یادداشت‌های مترجم :

(۱) - این کتاب در سلسله انتشارات ایران شهر در برلین چاپ شد.

(۲) - داستان Sampingué در سال ۱۳۲۴ در شماره هفتگی ژورنال دو تهران که بنام Samedi منتشر میشد بطبع رسید ولی چون قسمتهای زیادی از آن را بریده بودند هدایت بعنوان اعتراض پیغام فرستاد که از چاپ Lunatique خود - داری شود و تا آنجا که من بیاد دارم داستان اخیر بطبع نرسید.

داستان Lunatique توسط صادق در سال ۱۹۳۷ در بمبئی نوشته شده است. معلوم نیست که آیا هدایت بعدها در آن تغییراتی داده و آیا در کتابها و اوراقی که بعد از خود کشی هدایت باقی مانده است این داستان نیز موجود بوده است یا نه زیرا هدایت قبل از اقدام به خود کشی بسیاری از آثار خطی چاپ نشده خود را از میان برده است.

(۳) - عنوان این کتاب «اصفهان نصف جهان» است.

(۴) - این دسته چهار نفری که از ادیبان تندرو بودند در مقابل ادباء مشهور و محافظه کار به «ربعه» مشهور شده بودند.

بی اعتنائی به سنت های اجتماعی

اگر از روی ظاهر قضاوت شود

به آسانی میتوان صادق هدایت را نویسنده مطرودی دانست که برضد اجتماع ، سنت های خانوادگی ، مذهبی ، ملی و رسومی که اکثریت پذیرفته و بهمان دلیل آنها را طبیعی میپندارد ، شوریده است .

آثار صادق لبریز است از لطیفه های تند و شوخی های نیشدار .
اواز ابتذال بیزار بود و میل آشکاری داشت که عقاید جاری را طرد کند . از این نظر به ملامتی های قدیم شباهت داشت که ، در اصل ، بقصد واکنش برضد دیگران ، برضد همه کس ، آنچه را که در عرف عموم « بد » نامیده میشود مرتکب میگشتند و از اینکه مورد « ملامت » مردمی ابله و نادان واقع میشدند خرسند بودند . بعضی به خطا مدعی هستند که خیام ، شاعر مورد پسند صادق ، نیز یکی از همین شوریده ها بود .

به آسانی میتوان از آثار هدایت حمله‌های کم و بیش سخت ، که اندکی متوجه همه کس و همه چیز است ، استخراج کرد . شاید یکی از علل تأخیر انتشار نسخه خطی «توپ مروارید» ، که پس از مرگ از او باقی مانده است ، همین باشد .

بهر جهت میتوان از خود پرسید که آیا در صادق این اندیشه که از خود شخصیت خاصی نمودار کند وجود نداشت^۱ .

چگونه میتوان مثلاً در زیر هجای داستان «میهن پرست»^۲ نیرومندترین و توقع‌آمیزترین عشق به ایران را احساس نکرد . بطوریکه یکی از روشن‌بین‌ترین دوستانش میگفت «عشق وطن محور اصلی فکر و اثر او بود»^۳ . و نیز در تأیید گفتار خود این عمل هدایت را نقل میکرد : وقتی هدایت در متن داستانی عبارت جسارت‌آمیز « اردشیر دراز گوش » را ، که از روی استهزاء بجای عبارت معروف « اردشیر دراز دست » بکار برده بودند ، دیده بود در حال از او خواست آنرا حذف کند .

وضع صادق درباره مسئله خانوادگی غیر مشخص و پیچیده است ،^۴ هدایت بیک خانواده اشرافی ، دارای القاب افتخاری ، که مستقیماً و یا از راه وصلت به عالی‌ترین مشاغل نظامی و بالاترین مقام دولتی وابسته بود ، تعلق داشت .

«روژه لسکو» کمی بعد از مرگ صادق مینویسد : * « او از توانگری و سعادت چشم پوشیده بود . » بیشک صادق شغل

* — مقاله روزنامه Nouvelles Litteraires مورخ

۳۱ مه ۱۹۵۱ .

حقیر کارمندی را بر مشاغل برجسته ترجیح میداد و همه عمر در
اطاق خانه پدری خود مجرد زیست * . از طرفی نفوذ خاندان
او در امنیتی که صادق ، با وجود برخی آثار خطرناک و حمله آمیز ،
که بر اثر آن خود را همیشه مورد تهدید و تعقیب تصور میکرد .
بر خوردار بود بی تأثیر نبود .

میتوان از وضع هدایت چنین استنباط کرد که وی سعی
داشت خود را در نظر مردم شخص وارسته کاملاً فاسدی جلوه دهد .
بمن گفته اند که او باطناً عیاش نبود و بکاری از روی مصلحت تن
در دادن دلیل تمایل حقیقی نیست .

و همچنین گویا آنچه درباره میل و توجه صادق به تدخین
و تخدیر بمن گفته اند اغراق آمیز باشد . خودش از راه طنز میگفت:
« بمن تهمت میزنند که حتی «فلانی» را که از مدت ها پیش ، موقعی
که من هنوز در قنداق بودم ، معتاد بودم به اعتیاد واداشته ام . »
البته صادق در پی این بود که طبقه بورژوا را بحیرت و
شگفتی وادارد . با این وجود گاه ملاحظه از عقاید عمومی در او
مشهود بود .

وقتی يك مجله هفتگی تهران برای تخطئه هدایت چنین
و انمود کرده بود که از پیروی بلا اراده رفتار او باید بر حذر بود ،
صادق به اندازه ای متأثر و ناراحت شده بود که پذیرفت که
مندرجات آن از طرف یکی از دوستان او تکذیب شود .

* - اینکه زن در زندگی صادق رلی ندارد قسمتی باین
علت بود که وی از زن پاکدامنی ای توقع داشت که تحقق ناپذیر بود .



در هر صورت هدایت از کسانی بود که «ولنگاری» و «لا-ابالگیری» او جلب توجه اطرافیان را کرده بود و آنان را بسوی خود میکشید. وی از کسانی بود که میل دارند «تو همه سولاخها سر بکشن». شبها خوش داشت در کوچه های پایتخت و خیابانهای روشن لاله زار و اسلامبول با همراهان وقت گذرانی کند. از اینها گذشته، آیا او در همان جهت پیروی از سنت ملی ایران سیر نمیکرد؟ مثل حافظ که «خود را میخواره، رند و نظر باز توصیف میکرد تا نسبت به کسانی که سنگ زهد و ترك نفس را بسینه میزنند و در حقیقت ریاکارانی بیش نیستند کینه خود را نشان بدهد. *

هنوز راجع به هدایت در این زمینه نظر قاطعی نمیتوان اظهار کرد همانطور که عقیده او در برابر مسائل مذهبی ثابت و روشن نیست.

یادداشت های مترجم :

(۱) «روژه لسکو»، یکی از دوستان فرانسوی صادق، در نامه ای که بتاريخ هشتم مارس ۱۹۵۲ برای مؤلف این کتاب فرستاده است، ضمن چند تذکر، در این خصوص چنین مینویسد: «تصور نمیکنم که در صادق هرگز فکر اینکه از خود شخصیت خاصی نمودار کند وجود داشته بوده است.»

* - حافظ شیراز، از دکتر پرویز خانلری - صفحه ۱۵۹
«Ame de l, Iran» چاپ پاریس ۱۹۵۱.

(۲) - قهرمان داستان «میهن‌پرست» شخصی است بنام «سید نصرالله» که به امر «حکیم‌باشی‌پور» از طرف وزارت معارف برای نشان دادن «ترقیات مشعشع معارفی» ما به هندوستان می‌رود. هدایت در این داستان نیش هزل خود را متوجه دستگاه معارف می‌کند و مسخره بازیهای این دستگاه را که بر اثر کهنه‌پرستی، ظاهر سازی، پشت هم اندازی، فضل‌فروشی و لغت‌سازی استوار بوده و در آن دانش و هنر واقعی بجیزی گرفته نمیشده است آشکار می‌سازد و در پایان مفهوم میهن‌پرستی را از نظر این دستگاه که زیر قلم توانای او بیرحمانه کوبیده میشود، بیان می‌کند.

(۳) - «صادق هدایت يك ایرانی وطن‌پرست بود، شیفته این کشور بود و وطنش را از هر چیزی بیشتر دوست داشت. وطن‌پرستی او هیچ ارتباطی با هیاهو و خودخواهی نداشت، وطن‌پرستی او به معنای خاصی بود. وطن در نظر او فقط کوه و جنگل و دشت و بیابان و شهرها نبود. او اگر وطنش را دوست داشت، مردم آنرا دوست داشت، مردمی که در این سرزمین زندگی میکردند و بیگناه در فقر و مذلت و ستم‌کشی بسر میبردند، هدایت در آثار خود دلش با آنهاست آنها را میشناساند، شریک دردشان است و میکوشد در دردها و کیفیهای آنها را برای خوانندگان خود جلوه گر سازد. علاقه او بگذشته نیز از همین نظر است.»

(پیام نو - شماره ۱۰ سال چهارم)

(۴) - وضع هدایت در برابر مسائل خانوادگی برای برخی از دوستان نزدیکش و یا لاقل برای من ابهام و پیچیدگی در بر نداشت و من در یادداشتهای شخصی خودم که البته قصد

انتشار آنها در بین نیست این موضوع را روشن کرده ام . آنچه مسلم می باشد این است که هدایت بعنوان يك نویسنده هنرمند بهمان اندازه در میان افراد خانواده و خویشان خود گمنام و ناشناس بود که در جامعه ، مقام ادبی و هنری هدایت ، به استثناء یکی دوسه تن دوستان نزدیک ایرانی و خارجی ، بر دیگران مجهول بود ، و هدایت در این زمینه نیز مانند سایر زمینه ها توقعی نداشت . رشته ای که او را با خانواده اش مربوط میکرد دینی بود که وی از نظر مادی خود را ملزم به اداء آن میدید و این دین ظاهراً همیشه بردوش او سنگینی میکرد . ولی با گذاشتن آثار گرانبھائی که اکنون منبع عایدی سرشاری برای بازماندگان اوست هدایت این دین را نیز بخوبی اداء کرده است و تا آنجائی که من احساس میکردم اداء دین یکی از آرزوهای هدایت بود .

بهر جهت اظهار نظر بیشتر در این باره باید به آینده و آیندگان وا گذاشت . مسلماً روزی اهل فن از خلال نوشته های هدایت وضع این رابطه را روشن خواهند کرد .

(۵) - در متن اصلی کتاب اسم ذکر شده است .

اضطراب روحی

چگونه میتوان از تلخکامی و

نومیدی‌ای که از زندگی و آثار صادق هدایت هویداست متأثر نشد. صادق از این حیث شبیه است به استاد کهن خیام، کسی که، بگفتهٔ يك دوست ایرانی من، «نسبت به زمان ماهرز آنقدر جلو است که از متجددین کسی درست او را درك نکرده است.»

صادق هدایت در کتابی که مبین افکار خودش است هشت آهنگ اصلی ترانه‌های این شاعر فیلسوف را چنین بیان میکند: «راز آفرینش، درد زندگی، از ازل نوشته، گردش دوران، ذرات گردنده، هر چه بادا باد هیچ است، دم را دریا بیم.»*

هدایت بنوبهٔ خود در پیام کافکا (صفحهٔ ۳۹)، با صفائی آمیخته با آزرده‌گی «پوچی دنیا، خرد شدن انسان زیر نیروهای

(*) - ترانه‌های خیام ۱۳۱۳.

بی‌پایان ، نبودن هیچ‌گونه منظور و مقصود ، آرزوی اینکه در دنیا جایی برای خود باز بکند ، ناسازگاری با دنیا ، امید بخدا ، نفی خدا ، ناامیدی و دلهره « را فهرست‌وار بر می‌شمارد .

انتقادهای او گاه صورت‌هزل‌آمیزی بخود می‌گرفت ، مانند « افسانه آفرینش ، خیمه‌شب‌بازی کوتاهی که صادق در سال ۱۳۰۹ نوشته و در سال ۱۳۲۵ توانست در خارج از ایران آنرا بچاپ رساند .

در این کتاب صورتهای بطور خودمانی نام و لقب متکی بر اخبار و احادیث را دارند و بر حسب تقدم عبارتند از : خالق اف ؛ ملائکه مقرب ، جبرائیل پاشا ؛ میکائیل افندی ؛ ملا عزرائیل ؛ اسرافیل بیک و مسیو شیطان (آیا شیطان فرانسوی بود؟) ؛ بابا آدم و ننه حوا . صورتهای دیگر که در گفتگوها شرکت ندارند عبارتند از : حوریها ؛ غلمانها ؛ فیل ؛ شتر مرغ .

صحنه‌ها ، با حرمتی آشکار ، سرگذشت اجداد اولیه و تیره‌روز ما را نشان می‌دهد . در پرده آخر ، حوا آه تسلی‌آمیزی کشیده می‌گوید : « مخصوصاً خیلی خوب شد که ما را از بهشت بیرون کردند . اگلا اینجا کشیک چی نداریم و آسوده با هم خوش هستیم . » آدم می‌گوید : « لبهایت را بیار نزدیک . مقصود آفرینش همین است . » در گفتگوئی بین سایه‌ها که در يك دخمه صورت می‌گیرد ، لحن هنوز شدیدتر است :

« - پس تو معتقد نیستی که ما در تن آدمهای دیگر و یا جانوران حلول بکنیم تا از پلیدی ماده برهیم ؟
- که بعد چه بشود ؟

مستحق هدای

احمد شاہ علی گاہی

في شهر ربيع الثاني سنة ١٢٨٥

وہی کہتے ہیں کہ یہاں سے کہیں

1870

1998, 1999, 2000, 2001, 2002, 2003, 2004, 2005, 2006, 2007, 2008, 2009, 2010, 2011, 2012, 2013, 2014, 2015, 2016, 2017, 2018, 2019, 2020, 2021, 2022, 2023, 2024, 2025, 2026, 2027, 2028, 2029, 2030, 2031, 2032, 2033, 2034, 2035, 2036, 2037, 2038, 2039, 2040, 2041, 2042, 2043, 2044, 2045, 2046, 2047, 2048, 2049, 2050, 2051, 2052, 2053, 2054, 2055, 2056, 2057, 2058, 2059, 2060, 2061, 2062, 2063, 2064, 2065, 2066, 2067, 2068, 2069, 2070, 2071, 2072, 2073, 2074, 2075, 2076, 2077, 2078, 2079, 2080, 2081, 2082, 2083, 2084, 2085, 2086, 2087, 2088, 2089, 2090, 2091, 2092, 2093, 2094, 2095, 2096, 2097, 2098, 2099, 2100, 2101, 2102, 2103, 2104, 2105, 2106, 2107, 2108, 2109, 2110, 2111, 2112, 2113, 2114, 2115, 2116, 2117, 2118, 2119, 2120, 2121, 2122, 2123, 2124, 2125, 2126, 2127, 2128, 2129, 2130, 2131, 2132, 2133, 2134, 2135, 2136, 2137, 2138, 2139, 2140, 2141, 2142, 2143, 2144, 2145, 2146, 2147, 2148, 2149, 2150, 2151, 2152, 2153, 2154, 2155, 2156, 2157, 2158, 2159, 2160, 2161, 2162, 2163, 2164, 2165, 2166, 2167, 2168, 2169, 2170, 2171, 2172, 2173, 2174, 2175, 2176, 2177, 2178, 2179, 2180, 2181, 2182, 2183, 2184, 2185, 2186, 2187, 2188, 2189, 2190, 2191, 2192, 2193, 2194, 2195, 2196, 2197, 2198, 2199, 2200, 2201, 2202, 2203, 2204, 2205, 2206, 2207, 2208, 2209, 2210, 2211, 2212, 2213, 2214, 2215, 2216, 2217, 2218, 2219, 2220, 2221, 2222, 2223, 2224, 2225, 2226, 2227, 2228, 2229, 2230, 2231, 2232, 2233, 2234, 2235, 2236, 2237, 2238, 2239, 2240, 2241, 2242, 2243, 2244, 2245, 2246, 2247, 2248, 2249, 2250, 2251, 2252, 2253, 2254, 2255, 2256, 2257, 2258, 2259, 2260, 2261, 2262, 2263, 2264, 2265, 2266, 2267, 2268, 2269, 2270, 2271, 2272, 2273, 2274, 2275, 2276, 2277, 2278, 2279, 2280, 2281, 2282, 2283, 2284, 2285, 2286, 2287, 2288, 2289, 2290, 2291, 2292, 2293, 2294, 2295, 2296, 2297, 2298, 2299, 2300, 2301, 2302, 2303, 2304, 2305, 2306, 2307, 2308, 2309, 2310, 2311, 2312, 2313, 2314, 2315, 2316, 2317, 2318, 2319, 2320, 2321, 2322, 2323, 2324, 2325, 2326, 2327, 2328, 2329, 2330, 2331, 2332, 2333, 2334, 2335, 2336, 2337, 2338, 2339, 2340, 2341, 2342, 2343, 2344, 2345, 2346, 2347, 2348, 2349, 2350, 2351, 2352, 2353, 2354, 2355, 2356, 2357, 2358, 2359, 2360, 2361, 2362, 2363, 2364, 2365, 2366, 2367, 2368, 2369, 2370, 2371, 2372, 2373, 2374, 2375, 2376, 2377, 2378, 2379, 2380, 2381, 2382, 2383, 2384, 2385, 2386, 2387, 2388, 2389, 2390, 2391, 2392, 2393, 2394, 2395, 2396, 2397, 2398, 2399, 2400, 2401, 2402, 2403, 2404, 2405, 2406, 2407, 2408, 2409, 2410, 2411, 2412, 2413, 2414, 2415, 2416, 2417, 2418, 2419, 2420, 2421, 2422, 2423, 2424, 2425, 2426, 2427, 2428, 2429, 2430, 2431, 2432, 2433, 2434, 2435, 2436, 2437, 2438, 2439, 2440, 2441, 2442, 2443, 2444, 2445, 2446, 2447, 2448, 2449, 2450, 2451, 2452, 2453, 2454, 2455, 2456, 2457, 2458, 2459, 2460, 2461, 2462, 2463, 2464, 2465, 2466, 2467, 2468, 2469, 2470, 2471, 2472, 2473, 2474, 2475, 2476, 2477, 2478, 2479, 2480, 2481, 2482, 2483, 2484, 2485, 2486, 2487, 2488, 2489, 2490, 2491, 2492, 2493, 2494, 2495, 2496, 2497, 2498, 2499, 2500, 2501, 2502, 2503, 2504, 2505, 2506, 2507, 2508, 2509, 2510, 2511, 2512, 2513, 2514, 2515, 2516, 2517, 2518, 2519, 2520, 2521, 2522, 2523, 2524, 2525, 2526, 2527, 2528, 2529, 2530, 2531, 2532, 2533, 2534, 2535, 2536, 2537, 2538, 2539, 2540, 2541, 2542, 2543, 2544, 2545, 2546, 2547, 2548, 2549, 2550, 2551, 2552, 2553, 2554, 2555, 2556, 2557, 2558, 2559, 2560, 2561, 2562, 2563, 2564, 2565, 2566, 2567, 2568, 2569, 2570, 2571, 2572, 2573, 2574, 2575, 2576, 2577, 2578, 2579, 2580, 2581, 2582, 2583, 2584, 2585, 2586, 2587, 2588, 2589, 2590, 2591, 2592, 2593, 2594, 2595, 2596, 2597, 2598, 2599, 2600, 2601, 2602, 2603, 2604, 2605, 2606, 2607, 2608, 2609, 2610, 2611, 2612, 2613, 2614, 2615, 2616, 2617, 2618, 2619, 2620, 2621, 2622, 2623, 2624, 2625, 2626, 2627, 2628, 2629, 2630, 2631, 2632, 2633, 2634, 2635, 2636, 2637, 2638, 2639, 2640, 2641, 2642, 2643, 2644, 2645, 2646, 2647, 2648, 2649, 2650, 2651, 2652, 2653, 2654, 2655, 2656, 2657, 2658, 2659, 2660, 2661, 2662, 2663, 2664, 2665, 2666, 2667, 2668, 2669, 2670, 2671, 2672, 2673, 2674, 2675, 2676, 2677, 2678, 2679, 26

« افسانہ آفرینش »

پاپ پاریس

0-100

SADEGH HEDAYAT

LA LÉGENDE
DE LA CRÉATION

Traduction de Marguerite
et Louis

Paris, Librairie de la Sorbonne, 1934
128 pages, 16 francs
Livre de la Sorbonne, 1934
128 pages, 16 francs

ADRIEN MAISONNEUVE

Éditions de la Sorbonne
128 pages, 16 francs

پشت جلد « افسانه آفرینش »
چاپ پاریس

— روح مجرد بشویم .

— مگر وقتی که روح آمد مجرد نبود ؟*

هدایت در صفحه آخر سفرنامه اصفهان ، شهری نظیری که «در خلوت دشت سر بر آسمان برافراشته است» ، از يك بنای زردشتی ، یعنی آتشگاه معروف که در میان جلگه بر فراز قلۀ يك «کوه پیر کوتاه که مانند افسون تنها از زمین سر در آورده . . . دور از شهر ، دور از هياهو ، دور از دسترس مردم . . .» برپاست ، ذکر بمیان میآورد : «شبهها در میان خاموشی و آرامش طبیعت از میان آتش جاودانی زبانه میکشیده . . .» باید رفت ! شاید يك خرده از هستی من آنجا در آتشگاه مانده باشد .
دل بستگی هدایت به آئین باستانی ایران ، یعنی آئین مزدیسنی ، محسوس است .^۱

دنیای حقیقی درون صادق دنیای «بوف کور» است^۲ ، دنیائی که خودش آنرا «انعکاس» سایه روح مینامد .***
این گریز ، این میل پناه بردن به دنیای تخیلات ، یادرویشی ، یعنی شکلی که ترك دنیا در ایران بخود گرفته است ، یکجا در هدایت وجود داشت .

(*) — داستان «آفرینگان» ، مجموعه «سایه روشن» چاپ ۱۳۱۲ .

(**) — «اصفهان» ، آندره گدار «آثار ایران» ، جلد دوم صفحه ۲۰ - ۱۹۳۷ .

(***) — «بوف کور» صفحه ۳ .

معمولا کسی پی نبرده است که صادق به زیبایی ایده آل ، در همان معنی که در تصوف درك میشود ، شیفته بود. (اینکه یکی از داستهای او^۳ بقصد محکوم کردن متصوفین ریاکار نوشته شده است تغییری در مطلب نمی دهد.)*

در تابستان سال ۱۳۲۶ یکی از دوستان فرانسوی صادق يك پرده نقاشی قدیم کار اسمعیل جلایر را که در آن نور علی شاه با قیافه مشترك بین پسر و دختر ، بصورت يك جوان نورسیده ، دارای موهای بلند و قبابی سفید ، که به روی يك زانو نشسته و کتابی در دست داشت باو نشان داده بود ، هدایت گفت : « منزل پدر بزرگم پرده هایی از جلایر هست که در آن موجودات ملکوتی دیده میشوند . بیاد دارم که در زمان کودکی در برابر تصویر این فرشتگان مدتی در حال جذبه ، بیحرکت می ایستادم... »

مانند بسیاری از کسانی که « درعین نو میدی از طلب باز نمیایستند » ، صادق هنگام جوانی ، در مدت اقامت خود در پاریس ، بعقاید مذهبی مخصوص ، یوگا (جوگی) و کیش بودائی روی آورده بود . در همان وقتها بود که او يك مجسمه كوچك بودا که بعدها همیشه روی میزش بود ، خریداری کرده بود و در مجله *Levoile d Isis* ، که بحث در علوم خفیه میپرداخت مقاله ای نوشت*** و همچنین داستان *Lunatique* که در ۱۳۱۵ در بمبئی

(*) — « مردی که نفسش را گشت » ، مجموعه « سه قطره خون » چاپ ۱۳۱۱ .

(**) — « *La Magie en perse* » شماره ۹۷ سال ۱۹۲۷ .

نوشته شده است شاهد دل‌بستگی او به فلسفه هندی است.
ظاهراً هدایت بهر چیز دیگر که روی آورده بود سرخورده
بود. در نامه‌ای به جمال‌زاده چنین مینویسد :

«... شاید بهمین علت اسپیریتمسم دروغ باشد چون اگر
راست‌راستی ارواح می‌آمدند و می‌خواستند با ما رابطه پیدا بکنند
نه حرف آنها سرمان میشد و نه وراجی آنها به دردمان می‌خورد...»^۴



فکر مرگ همیشه در سر او بود. بیشتر داستانهایش با
مرگ کسی (گاهی خود کشی) ختم می‌گردد و در آن پایان غم‌انگیز
داستان که حتی پیش‌بینی هم نشده است در نظر خواننده امری
اجتناب‌ناپذیر جلوه داده میشود. این اجتناب‌ناپذیری مرگ،
آهنگ اصلی یکی از غم‌انگیزترین داستانهای هدایت بنام «بن‌بست»^۵
را تشکیل میدهد: «باید این اتفاق افتاده باشد»، که انعکاس
جدید «از ازل نوشته» حزن‌آور استاد کهن خیام است.

قسمتهائی که هدایت از نوشته‌های کافکا نقل میکند وجه خاصی
دارد: «آسمان گنگ است، فقط برای کرها پژواک دارد. زندگی
جاودان در دسترس کسی نیست. زندگی روی زمین: «بیابان
معنوی» است که در آنجا «لاشه کاروان روزهای گذشته روی هم
تل‌انبار میشود.»

و هدایت آنرا چنین تفسیر میکند: «از این لحاظ فلسفه
کافکا شبیه عقیده فرقه کاتارها (فرانسویان مانوی در قرن سیزدهم)
میباشد که معتقد بوده‌اند زندگی روی زمین یک‌جور نفرین الهی
است و فقط مرگ میتواند موجودات را از این قید برهاند.»

خودش در داستان «فردا» (که در ۱۳۲۵ نوشته است) چنین میگوید : « مثل اینکه آدم ساعتهای دراز از بیابان خشک بی آب و علف میگذرد بامید اینکه یکنفر دنبالشه. اما همینکه برمیکرده که دست اون را بگیره می بینه که کسی نبود . - بعد میلغزه و توی چاله ای که تا اونوقت ندیده بود میافته .- زندگی دالان دراز یخزده ای است ... »

یادداشت های مترجم :

(۱) - هدایت فردی بود آزاد اندیشه ، فکر خود را در چارچوب معینی محصور نکرده بود و از هر مذهب ، از هر کیش ، از هر اندیشه ، آنچه را زیبا میدید میپسندید ، انتخاب میکرد و بکار میبرد. هر چه را که نسبت به دنیای زیبائی پرستی و بشر دوستی خود بیگانه مییافت به شدت از خود میراند . بهمین جهت دست رده سینه بسیاری از عقیده ها ، شعارها و اندیشه ها زد . اینکه پنداشته اند ، وی به آئین مزدیسنی توجه داشت برای این بود که او در زندگی « پندار نیک ، گفتار نیک ، کردار نیک » را شعار خود قرار داده بود .

(۲) بوف کور را از روی الگوهای فرسوده برخی از منتقدین اروپائی نباید تجزیه و تحلیل کرد ، کاری که عجولانه چندی پیش دریکی از مجله ها کرده بوده اند ، زیرا هدایت در آثار خود کلید لازم برای تجزیه و تحلیل بوف کور را به دست داده است ، در موقع تجزیه و تحلیل این شاهکار او باید از سخنان و گفته های دیگر خود او کمک گرفت .

بوف کور مسلماً در همان حالتی نوشته شده که کافکا در آن

حالت چیز مینوشته است ، یعنی در حالت خواب و بیداری ، در عالم رؤیا ، در عالم خلسه ...

در بوف کور ، فرار هدایت از زندگی معمولی و گریز از حقیقت‌های این زندگی که سرشار از ابتذال و پستی است کاملاً هویدا است .

اگر چه در بوف کور ، هدایت حقیقتی خاص برای خود ایجاد میکند ، معذک در دنیای خیالی او یک خواننده معمولی نیز در عین اینکه خود را با دنیائی غیر عادی روبرو می‌بیند حس میکند که هشیاریش کاملاً بجاست .

در بوف کور صحنه‌ها عموماً مبهم ، رؤیا انگیز ، سر بسته و مرموز است و محل وقوع این صحنه‌ها دنیائی است بین دنیای خواب و بیداری دنیائی که انعکاسی از دنیای حقیقی است .

احساس خفقان ، احساس پوچی و نا پایداری زندگی ، محکومیت ، نومیدی ، گریز از حقیقت ، وحشت ، جدائی ، تنهائی ، غربت ، دلهره ، باسادگی خاص و مهارتی خارق العاده در این کتاب ابراز شده است این کتاب را میتوان یکی از زیباترین اثرهائی دانست که تا کنون در این زمینه در ادبیات جهانی سابقه داشته است .

در موقع خواندن این کتاب ، خواننده احساس تلخ و ناگواری از ناسازگاری دنیا ، دشواری رسیدن به مقصود ، شکنجه روحی ، بیزاری از همه کس و همه چیز در خود می‌یابد . می‌بیند حتی آنچه مطلوب آدمی است با همه فریبندگی‌ها ، زیبائیه‌ها ، عشوهِ گریه‌ها ، همچون لاشهٔ مرده‌ای گندانیده شده است .

ایمان محکم به پوچ بودن ، مجازی بودن ، منفی بودن ، ناپایدار بودن ، مسخره بودن دنیا از لابلای سطور کتاب بوف کور محسوس است ، دنیائی که در آن پناهگاهی جز عالم نیستی نمیتوان یافت و زندگی نوعی کشمکش در درون وجود و نوعی در بدری و آوارگی در دنیای وجود است . دنیائی لغزنده و گریزان ، دنیائی محکوم و مطرود ، دنیائی محدود و پست ، دنیائی پر آشوب و پر دغدغه ، دنیائی پراز بیم و هراس ، دنیای رجاله ها ، دنیائی که در آن آدمی پیوسته بانیری معنوی مرده ای دست بگیربان است ، مرده ای که تجزیه شده و لاشه اش گندیده است و مگس زنبورهای طلائی گرد آن در پروازند ، ولی وزن این لاشه همچنان روی سینه را فشار میدهد ...

(۳) در این داستان که عنوان آن «مردی که نفسش را کشته بود» است گذشته از حساسیت موضوع و مهارتی که هدایت در رسوا کردن ریاکاران و سالوسان از خود نشان میدهد حسن سلیقه او در انتخاب اشعار مناسب و اصطلاحات بجا و آشنائی او بروح تصوف ، خواننده را بتحمین و امیدارد :

« قهرمان داستان شخصی است بنام «میرزا حسینعلی» که همیشه آرزو میکرده است موقع مناسبی بدست بیاورد و مشغول ریاضت بشود . میدانست برای شروع محتاج مرشد است این بود که پس از جستجوی زیاد شیخ ابوالفضل را پیدا میکند .
« تنها چیزی که شیخ ابوالفضل باو توصیه کرد کشتن نفس بود .

«میرزا حسینعلی سالها کنج انزوا گزید و بر ریاضت پرداخت

ولی هر چه به ریاضت و شکنجه تنش میافزود دیوشهوت اورا بیشتر آزار میکرد. بهمین جهت روزی تصمیم گرفت برود پیش پیر مرشدش شیخ ابوالفضل، و شرح وقایع را برای او نقل بکند. همینکه به درخانه شیخ میرسد، می بیند مردی بحال عصبانی فریاد میکشد: دخترم را برای خدمتکاری بردی و هزار بلا سرش آوردی... وقتی بمحضر شیخ میرود می بیند جلو او يك دستمال باز است که در آن قدری نان خشك و پیاز بود. در همین وقت صدای داد و فریاد بلند شد و گربه ای میان اطاق پرید که يك کبك پخته بدهنش بود. میرزا حسینیعلی که بفساد و ریاکاری شیخ پی میبرد بشدت سر میخورد، می بیند که زندگی او تا آنوقت بهدر رفته است. از خانه شیخ بیرون می آید. در میان راه وارد میکده ای میشود و به میگساری می پردازد و سپس از آنجا بازنی دست بگردن خارج میشود.

«دوروز بعد روزنامه ها نوشتند: آقای میرزا حسینیعلی از معلمین جوان جدی بعلت نامعلومی انتحار کرده است.»

(۴) - متن کامل این نامه در روزنامه «ایران ما» شماره ۴۵ مورخ سوم خرداد ۳۰ درج شده است.

(۵) - در این داستان حزن انگیز، که شخصی بنام شریف قهرمان آنرا تشکیل میدهد، مانند بسیاری از داستانهای هدایت، از يك طرف حس دلسوزی صادق نسبت به مظلومین و ستمدیدگان جامعه و از طرف دیگر ناتوانی انسان در برابر قضا و قدر و عجز آدمی در پیش بینی و چاره جوئی حوادث که همیشه بی رحمانه اورا غافلگیر می کند، بخوبی مشهود است. از طرف دیگر آرمان

زیبائی هدایت نیز تا حدی در آن منعکس است .
خلاصه داستان :

« چیزی که در زندگی باعث ترس شریف شده بود قیافه زشتش بود ، از این رو نسبت به خودش یکنوع احساس مبهم پستی میکرد و میترسید بکسی اظهار علاقه بکند و مسخره شود. گویا فقط محسن بود که بنظر میآمد باصمیمیت و یگانگی مخصوصی باو اظهار دوستی مینمود . از آنجائیکه همیشه در کار شریف گرا ته میافتاد و مثل این بود که قوه شومی او را دنبال میکند ، در موقع تعجب این جمله جبری را با خودش تکرار میکرد : « باید این اتفاق بیفتد ! »

« شریف ، پس از ۲۲ سال مسافرت بریاست مالیه شهر مولد خود آباده منصوب شده بود ، پس از مراجعت همه چیز بنظر او گیرندگی و خوشروئی جادوئی ایام جوانی را از دست داده بود سر گرمی او بساط فورو عرق بود .

« یکروز در اداره ، جوانی بنام مجید وارد اطاقش شد که در تهران بعنوان عضو مالیه آباده مأموریت داشت . پس از دیدن این جوان حال شریف منقلب شد ، از او اسم پدرش را پرسید مطمئن شد که مجید پسر محسن همشاگردی و همکار ناکام سابق اوست .

« در ایامی که شریف با محسن تحصیل میکرد بنظر بصمیمیتی که محسن باو ابراز میداشت شریف دلبستگی عجیبی باو پیدا کرده بود . حضور محسن يك نوع حس پرستش زیبائی در شریف تولید میکرد . صورتش ، نگاهش ، حرکات بی تکلفش ، عادت

که داشت همیشه مداد کپی را زبان بزند و گوشه لبش جوهری بود و حتی قهرهایی که سرچیمزهای پوچ ازهم کرده بودند برای شریف همه اینها پراز لطف و کشش شاعرانه بود . یادش افتاد که وقتی او و پدر مجید هر دو شانزده سال داشتند یکروز عصر برای امتحانات آخر سال برای رفع خستگی تا بهجت آباد رفته بودند محسن کنارجوی پهلوی شریف نشست و دستش را بروی شانه او گذاشت ، این حرکت خودمانی و طبیعی برای شریف حکم يك نوع کیف عمیق و گوارائی را داشت و حس کرد که جریان برق و حرارت ملایمی بین آنها رد و بدل میشد . شریف آرزو میکرد که تا مدت طولانی بهمان حال بمانند .

« بهر جهت بعد از پایان تحصیل هر دو در مالیه استخدام و مأمور مازندران شدند . یکروز که هوا گرفته و خفه و دریا منقلب بود و محسن بعبادت معمول در آب رفت جلو چشم شریف در دریا غرق شد . این پیش آمد اثر نامطلوبی در روح شریف باقی گذاشت و زندگی او را زهر آلود کرد . اکنون ورود ناگهانی مجید و شباعت عجیب او با پدرش تأثیر غریبی در شریف کرد ولی بعد از سالها که تغییر گوارائی در زندگی یکنواخت او پیدا شده و شریف زندگی گمشده خود را از نو بدست آورد ، روزی در اداره به او خبر میدهند که « مجید خان در استخر خفه شده . »

ملك خود كشی

پانزده سال پیش روزی صادق

هدایت بیکی از دوستان خود گفته بود : « خود کشی با گاز
آسانترین نوع خود کشیهاست : تخیلات شیرین و کیفی که ایجاد
میکند اضطراب و وحشت مرگ را از آدم دور می سازد . »

همیشه میگفت : « بعضی ها در همه عمر مجذوب خود کشی
هستند و مقاومت آنها در برابر این کشش بیهوده است . »^۱

در همان اوان اقامتش در فرانسه خواسته بود خود را در
رود « مارن » بیندازد . * بعدها ، در ۱۵ اکتبر ۱۹۴۸ به جمال-
زاده چنین مینویسد : « اما حرف سر این است که از هر کاری زده
و خسته میشوم و بیزارم اعصابم خرد شده ، مثل يك محکوم و شاید

(*) - اواخر آوریل ۱۹۲۸ در کارتی که صادق بتاریخ سوم
مه ۱۹۲۸ از پاریس جهت برادرش محمود فرستاده بود باین موضوع
چنین اشاره میکند : « يك دیوانگی کردم بخیر گذشت . »

بدتر از آن شب را بروز میآورم و حوصله همه چیز را از دست داده‌ام . نه میتوانم دیگر تشویق بشوم و نه دلداری پیدا کنم و نه خودم را گول بزنم و نه غیرت خودکشی دارم...»

ظاهراً سال پیش بود که تصمیم قطعی خود را گرفت. در بهار گذشته یکی از دوستان فرانسویش اظهار کرده بود : «من دیگر کاری صورت نمیدهم ، چیزی نمی‌نویسم ، چه فایده دارد ؟» در تابستان به دکتر شهید نورائی نوشته بود که میخواهد بهر قیمتی که شد باروپا عزیمت کند «حتی اگر روی بال‌ملک نقاله باشد». بالاخره وقتی شب پیش از حرکتش به او سفارش کردند که در پاریس بماند و دیگر هرگز برنگردد ، گفت: «من اصلاً نقشه‌ای دارم.»



بعضیها کوشیده‌اند خودکشی صادق را معلول عوامل غیر شخصی وانمود کنند. گروهی تصور میکنند که بر اثر مرگ دوست خود دکتر شهید نورائی تحت تأثیر وحشت يك بیماری درمان‌ناپذیری قرار گرفت.^۲ عده‌ای دیگر می‌پندارند که وی از بازگشت تعصبات مذهبی که یکی از مظاهر آن قتل شوهر خواهرش بود بیمناک شده بود.^۳ و بالاخره برخی دیگر احتمال میدهند که او بقصد اعتراض به نظام موجود اجتماعی دست بچنین عملی زد و لذا مرگ او بخصوص جنبه «سیاسی دارد».

معذک اگر دو حادثه اول باعث آنی خودکشی او بکلی بی‌ربطه نباشند و عجالتاً فرض کنیم که توانسته باشند تاریخ مرگ او را جلو بپندازند گمان نمیرود که بتوان محرك باطنی او را به

عواملی که جنبهٔ مرامی دارد مرتبط دانست . *

دلش میخواست در گوشهٔ تنهایی بمیرد . روزی دوستش ، خانلری ، قطعهٔ «عقاب»^۴ خود را که باواهداء کرده بود (۱۳۲۱) برایش خواند ، هدایت گفت : «آخرش عالی است ، عقاب بالا میرود ، اوج میگیرد ، در آسمان ناپدید میشود ، فقط آدمیزاد احمق است که دردم مرگ ، خانوادهٔ خود را بیالین خود جمع میکند . حیوانات ، بعکس ، برای اینکه در گوشه‌ای بمیرند از دیگران جدا میشوند . این کاری است که مثلاً فیله‌ها در عند می‌کنند . تاکنون هرگز کسی مردن يك گربه را بچشم ندیده است .»

این زمینهٔ اصلی «تنهایی» در يك قسمت پرمعنی داستان «گجسته‌دژ»^۵ اودیده میشود :

«ما همه‌مان تنهائیم ، نباید گول خورد ، زندگی يك زندان است ، زندانهای گوناگون . ولی بعضیها به دیوار زندان صورت میکشند و با آن خودشان را سرگرم میکنند ، بعضیها میخواهند فرار بکنند ، دستشان را بیهوده زخم میکنند ، و بعضی‌ها هم ماتم میگیرند . ولی اصل کار این است که باید خودمان را گول بزنینم ، همیشه باید خودمان را گول بزنینم ، ولی وقتی می‌آید که آدم از گول زدن خودش هم خسته میشود ...»^۶

این جملهٔ یأس آور همیشه نك قلم هدایت هست : «من

(*) - معذلك صادق هدایت در سال ۱۳۲۸ در پاسخ تلگراف دعوت «ژولیو کوری» برای شرکت در «کنگرهٔ جهانی هواداران صلح» ، الحاق خود را اعلام و معذرت خواسته بود که بواسطهٔ مزاحمت‌های اداری نمیتواند از ایران خارج شود .



صادق هدایت - دراوان بلوغ

نمیتوانم خود را گول بزنم ، جملهای که بخوبی هم علاقهٔ او را به راستی و هم صداقت باطنی او را میرساند ، (چیزی که همهٔ کسانی که با او آشنا بوده‌اند تشخیص داده‌اند) ، و هم ازرنج او در دنیائی که خود را برای آن ساخته نمیدید حکایت میکند .

میتوان چنین پنداشت که هدایت مردی بود که با زندگی اجتماعی انس نگرفته بود ، روح آزاده‌ای که میکوشید بجهان دیگر ، یعنی جهان تخیل و رؤیا ، بگریزد . ولی شاید درست‌تر این باشد که تصور کنیم که او از همان اوان بلوغ ، بین میل بحیات و کشش مقاومت ناپذیر مرگ مردد مانده بود .^۷

بی‌شک صادق هنگامی که در « بوف کور » شوم خود عبارت زیر را مینوشت خودش را در نظر داشت : « اگر راست است که هر کسی يك ستاره روی آسمان دارد ، ستارهٔ من باید دور ، تاریک و بی‌معنی باشد ... شاید من اصلاً ستاره نداشته‌ام ! » (صفحهٔ ۴۲) .

چگونه میتوان در مقابل این همه‌اندوه و تلخکامی ، از این طبقهٔ جوان که « روح آنها ، بر اثر اینکه از کودکی به نومییدی خو گرفته ، متشت و منکوب است » * ذکر ی به میان نیاورد ؟ آیا فاجعهٔ هدایت بعنوان قضیهٔ شخصی يك فردی که همیشه برای ملك خود کشی نامزد بود باقی خواهد ماند ، یا یکی از نشانه‌های پریشانی نسلی است که در تیرگی گریز ناپذیر يك « بن بست » دچار خفقان شده است .

(*) - عبارت بانو امینهٔ پاکروان در داستان (Un Hôte Inconnu) که در روزنامهٔ هفتگی ایران در تابستان ۱۳۲۹ بزبان فرانسه منتشر شده است .

يادداشت‌های مترجم:

(۱) نه، کسی تصمیم خودكشى را نميگيرد، خودكشى با بعضیها هست در خميره و سرنوشت آنهاست نمیتوانند از دستش بگریزند»

(داستان زنده بگور - مجموعه زنده بگور - صفحه ۵)
(۲) - صادق و دکتر شهید نورائی که تقریباً هر دو در یکروز فوت کرده اند باهم دوست بودند، دکتر شهید نورائی مستشار بازرگانی سفارت ایران در پاریس بود.

طبق نامه‌ای که روزه لسکو از پاریس، بتاريخ هشتم مارس ۱۹۵۲ برای مؤلف این کتاب فرستاده و اینجانب دیده‌ام چنین مینویسد:

« هیچيك از آن دو نفر از مرگ دیگری اطلاع پیدا نکرده بود. »

(۳) - منظور سپهبد رزم آرا است که در اسفند ماه ۱۳۲۹ در مسجد شاه به قتل رسیده است.

(۵) - پیرمردی بنام خشتون هفت سال بود که در يك كوشك ویران که مردم ده آنرا « گجسته دژ » مینامیدند منزل کرده بود. راجع باین پیرمرد حکایت‌های شگفت‌آوری سر زبان مردم ده بود. خشتون سالها بود که بطور پنهانی در زیر زمین قصر مشغول ساختن طلا بود ولی برای اینکه بتواند اکسیر اعظم را درست کند به خون دختر باکره ای احتیاج داشت. بالاخره موفق میشود دختری بنام دوشنك را که روزها می‌آمد جلو كوشك او در رودخانه آب تنی میکرد بوسیله مادراو که خواب کرده بود به

زیر زمین خود بیاورد .

خشتون پس از آنکه شمشیر را در گلوی دختر فرو میبرد و خون او را برای منظور خود در شیشه میریزد در جلوی روشنائی پیسوز ، لکه ماه گرفته روی پیشانی روشنك را میبیند و دختر خودش را میشناسد .

بنظر من این داستان گذشته از رابطه‌ای که بین طلا و خون در ذهن ایجاد میکند و از این نظر بسیار پر معنی است سمبولهائی نیز در بر دارد . پیر مرد را که مردم ده جهودش میدانند ، اینهمه شیفته طلاست ، اساس همه خوشیها را در طلا میجوید ، همیشه در فکر تدارك طلاست ، برای تدارك آن محتاج خون است ، باید نماینده جامعه سرمایه داری دانست . خورشید نماینده مردم افسون شده جامعه سرمایه داری است که با خون خود و خویشان بی گناه خود وسائل کار دستگاه طلاسازی را فراهم میآورند . سرانجام اثرات شوم طلاسازی دامنگیر خود طلا ساز نیز شده است .

(۶) - [صادق میگفت که میخواهد خیالات باطل مردم را درباره گذشته و حال و آینده آنها از میان ببرد .

در کتاب « سایه روشن » ترکیب سه داستان « پدران آدم » که در آن قهرمانان میمون هستند و « آفرینگان » که در آن مردگان نیز مانند زمان حیات دلزده میباشند و « س . گ . ل . ل . » که در آن تنها چاره و یگانه امید بشریت آینده « سرم نازائی » تشخیص داده شده بهمین منظور بوده است . *

در داستان « پدران آدم » که قهرمانان آن را میمونها تشکیل

* این توضیح از پاورقی متن اصلی کتاب در اینجا نقل شده.

میدهند هدایت عالمانه و بانظری تحقیر آمیز منشاء بشر، خانواده، حکومت، قانونگزاری، قضاوت را برای خواننده روشن میکند: « در اطراف دماوند خانواده های گوناگون جانوران و میمون های بزرگی که تازه به آنجا کوچ کرده بودند زندگی میکردند .

» در میان خانواده میمونها دوتن از همه سرشناس تر بودند یکی دها کی که پسر جوان بنام زی زی برایش مانده بود و دیگر کیسا کی کی که ساختمانش با سایر میمونها فرق داشت (آدم - میمون) و از جنگلهای دور دست به آنجا آمده بود و دختر جوانی داشت بنام ویست سیست .

» قبل از ورود کیسا میمونها آرام و آسوده میخوردند و عشق بازی میکردند . لذت بزرگ آنها خوردن و شهوترانی و دوندگی، بدبختی و گرسنگی، عزوبت، پیری و ناخوشی و مبارزه با جانوران بود . ولی کیسا که وارد شد کینه و حسادت را به آنها آموخت و از جاه طلبی که داشت کوشش میکرد که سر دسته قبیله دها کی بشود . چیزی که کار او را آسان کرد صورت مکار و قدرت نطق او بود از همه مهمتر ریش دراز او طرف توجه قبایل میمونها شد . از قضا روزی دو ببر در جلگه پیدا شدند . با آنکه دها کی پس از دو خورد های زیاد ببرها را کشت و خودش نیز زخمهای شدید برداشت با وجود این کیسا این فتح را ماهرانه بنفع خودش تمام کرد . و از آن بیعد کیسا روز بروزه امر ونهی و فرمانروائی خودش میافزود .

» از طرفی زی زی (پسر دها کی) عاشق ویست سیست (دختر

کیسا) شده بود ولی کیسا مخالف را بطله دخترش بازی زی بود. بالاخره آندو بجنگلهای دوردست فرار میکنند.

«همینکه کیسا مطلع میشود میهنها را بر علیه خانواده‌ها کی تحریر میکند و بخصوص از زمین لرزه و غرش کوه‌دمادند که مقدمه آتشفشانی بود استفاده کرده در نظر میمون‌ها آنرا نتیجه تعرض زی زی بدختر خود وانمود میکند. میمون‌ها بخانواده‌ها کی حمله میبرند و آنها را بوضع فجیعی بقتل میرسانند.»

و هدایت مینویسد: «این اولین جنایت قانون گزار ریش سفید بشمار می‌آید و اولین بار بود که میمون‌ها گول ریش دراز را خوردند.»

(۷) درباره علت خود کشی هدایت تا کنون اظهار نظرهای مختلفی شده است که بنظر اینجانب هیچ یک از آنها با حقیقت تطبیق نمیکنند. هدایت نه «بر اثر مرگ دوست خود شهید نورائی تحت تأثیر وحشت یک بیماری درمان ناپذیری قرار گرفت» و نه «از بازگشت تعصبات مذهبی که یکی از مظاهر آن قتل شوهر خواهرش بود بیمناک شده بود» و نه بر اثر سوء رفتار ناشرین کتاب و یا تجاوز اخیر یکی از آنها به حقوق وی که سال پیش چند داستان او را بی اجازه بصورت ابتذال آمیزی چاپ کرده بود * دست به

* البته در این که در ایران ناشرین کتاب غالباً حتی طبیعی ترین و مقدماتی ترین حقوق نویسنده را رعایت نمی کنند و هیچ قانون مؤثری وجود ندارد که حقوق نویسندگان را در برابر تجاوزات این دسته حفظ کند تردیدی نیست و طبعاً این وضع هر نویسنده حساس را بقیه در صفحه بعد

خود كشی زد . علل خود كشی هدایت را باید در عوامل دیگری جستجو کرد .

عده ای آنرا نشانهٔ اعتراض صادق به زندگی و آفرینش میدانند . غالباً خود كشیها در مورد بسیاری از نویسندگان وفلاسفه و عرفا و غیره چنین بوده است ولی در مورد صادق بنظر من چنین نیست . در اینكه او این زندگی را نمی پسندید و توقع زندگی ای

متأثر و آزرده می سازد . هدایت هرگز در پی طبع و فروش کتاب خود نبود معذلك هر بار كه با يك ناشر و یا يك كتابفروش سروكار پیدا می کرد جز آزرده گی خاطر حاصلی نمیبرد .

خودش در كتاب «وغوغ صاحب - قضیهٔ اختلاط نومچه» دربارهٔ يك طبقه از ناشرین كتاب و كتابفروشیهای امروزه تهران چنین می گوید :
« راستی بهتر است كه انسان كتاب خودش را برای فروش دم دكان بقالی و كله پزی و لحاف دوزی بگذارد تا این كه باین نمره ۲ها بسپارد !

« نویسنده كتابش را با ترس و لرز بكتابفروشی از این طبقه میدهد و او قرار می گذارد صد بیست قیمت را بعنوان كمسیون فروش بردارد . ماهها میگذرد و خبری از پول نیست . و هر وقت صاحب كتاب با گردن كج پیش او رفته دست گدائی برای دریافت پول خودش دراز می كند كتابفروش یا از بیخ منكر طلب او میشود و یامی گوید « فردا » بیاید . یا پیشنهاد می كند كه عوض پولتان فلان كتابهارا كه مؤسسهٔ ما بطبع رسانده است بردارید ...

« فقط شاید يك نفر قاطرچی كه نه كار بتواند با این نمره ۲ها بجوال برود و از پس ایشان بر بیاید . بدتر از همه این كه با وجود استفاده های مادی فراوان كه از انسان می كنند پشت سر انسان هزار جور بد گوئی میکنند . » (وغوغ صاحب - صفحه ۱۵۳ - ۱۵۸)

داشت که بقول فرانسویها «قابل زیسته شدن باشد» حرفی نیست ولی علل اساسی خودکشی او را نباید در ضعف معتقدات باطنی او دانست و آنرا عملی اعتراض آمیز نسبت به آفرینش و خداوند بزرگ تلقی کرد. عدم رضایت از یک محیط یا از یک سازمان معین زندگی دلیل بر نارضایتی از همه آفرینش نیست. بنا بر این بنظر من علل اساسی خودکشی او را باید در یکی از موارد چهارگانه زیر جستجو کرد :

۱ - محیطی که وی ناگزیر از زیستن در آن بوده است مورد پسند خاطر او نبود و این محیط با شرایط اجتماعی خاص خود او را در بن بست قمار داده بود که بنظر او جز خودکشی راه گریزی از آن وجود نداشت. او بخوبی حس میکرد که برای این زندگی بقول خودش «گند»، ساخته نشده بود.

۲ - فکراتوانی و تنهایی ایام پیری او را همیشه متوحش نگاه میداشت غالباً از روی تأثر آمیخته باطنز میگفت :

«آدم نباید بگذارد سنش از پنجاه سال تجاوز بکند ، از آن بعد زندگی وحشتناک است و هر روز آدم باید چشم براه کسی باشد که بیاید و پیزی محترم او را جا بیندازد !»

۳ - با وجود این علت خودکشی صادق هدایت بدین سادگیها نیست و نباید احساسات فلسفی او را از نظر دور داشت :

«اصولاً بین میل به نیستی و جسم همیشه کشمکش وجود دارد و تا موقعیکه هنوز یکی بردیگری غلبه نکرده است این کشمکش باقی است ، یعنی تا موقعیکه جسم میتواند از نیستی ارادی بگریزد عمل خودکشی متوقف است ، معذک آدمی هر آن به سوی نیستی

گام تازه‌ای برمیدارد و هر لحظه نسبت به لحظه پیش به نیستی نزدیکتر میشود .

این تضاد و این کشمکش بین زندگی و مرگ در وجود هر فردی متمرکز است . وقتی آدمی هشیارانه به پوچی و بیهودگی زندگی واقف گردید و با اصطلاح فرنگیها ، وقتی دید « این زندگی لایق زیسته شدن نیست » با عاملی که در وجود او ، با جسم او در کشمکش است ، یعنی با مرگ و نیستی ، همدست میشود و بر علیه زندگی قیام مینماید ، و بادست خود پایان احترام از ناپذیر خویش را تسریع میکند .

در مورد اشخاصی چون هدایت که به زندگی با نظری فیلسوفانه مینگرند ، خودکشی اعتراضی است نسبت به بیهودگی و پوچی زندگی و ثابت میکند که آنها ، تا به درجه‌ای که هرگز درك آن برای مردم معمولی میسر نیست ، به این پوچی و بیهودگی زندگی پی برده‌اند . بهمین جهت است که اگر در نظر عوام و مردم معمولی خودکشی يك عمل غیرعقلانه ، غیر منطقی و عجیب است بعکس در نظریك فرد متفکر خودکشی نشانه این است که شخص به بیهودگی و پوچی زندگی پی برده و درد ورنج زیستن را درك کرده است و از این عادت بی معنی که نامش زندگی است و از یکرشته اعمال و حرکات مکرر ارادی و غیر ارادی تشکیل یافته زده شده است . خودکشی بین افراد متفکر و نویسندگان بزرگ زیاد سابقه دارد . عده زیادی از نویسندگان بزرگ در کمال صحت و هشیاری اقدام به خودکشی کرده‌اند ، فقط و فقط به این علت که به خصیصه مضحک و خنده‌آور این عادت ، عادت زیستن ،

واقف شده اند و دلیلی هم برای ادامه این عادت نتوانسته اند
 بیابند . به درد و رنج حیات پی برده اند و متوجه شده اند که
 برای درمان این درد و رنج فقط یک دارو وجود دارد و آن
 آسایش ابدی است که همه ماخواه و ناخواه به سوی آن شتابانیم .
 نخواستن زیستن ، رمزدیگر رنج نکشیدن است . در این دنیائی
 که چیزی جز پندار نیست و ساخته و پرداخته اراده ماست وقتی
 چشم از آن فرو بسته شد همه تصاویر شکنجه آور آن نیز محو
 میشود . برای یک فرد متفکر ، خود کشی مانند یک مخدر و
 مسکن یک وسیله رهایی از قید ها و بند ها ، یک موسیقی نرم و
 دلنشین ابدی است که آدمی در آغوش آن میتواند هر چه زودتر از
 استراحت ابدی برخوردار شود . «

۴ - اما علت چهارم که علت مهم و اساسی را تشکیل میدهد
 و آنرا باید در اعماق فکر صادق جستجو کرد علتی است که خودش
 در یکی از نوشته های خود ذکر کرده :

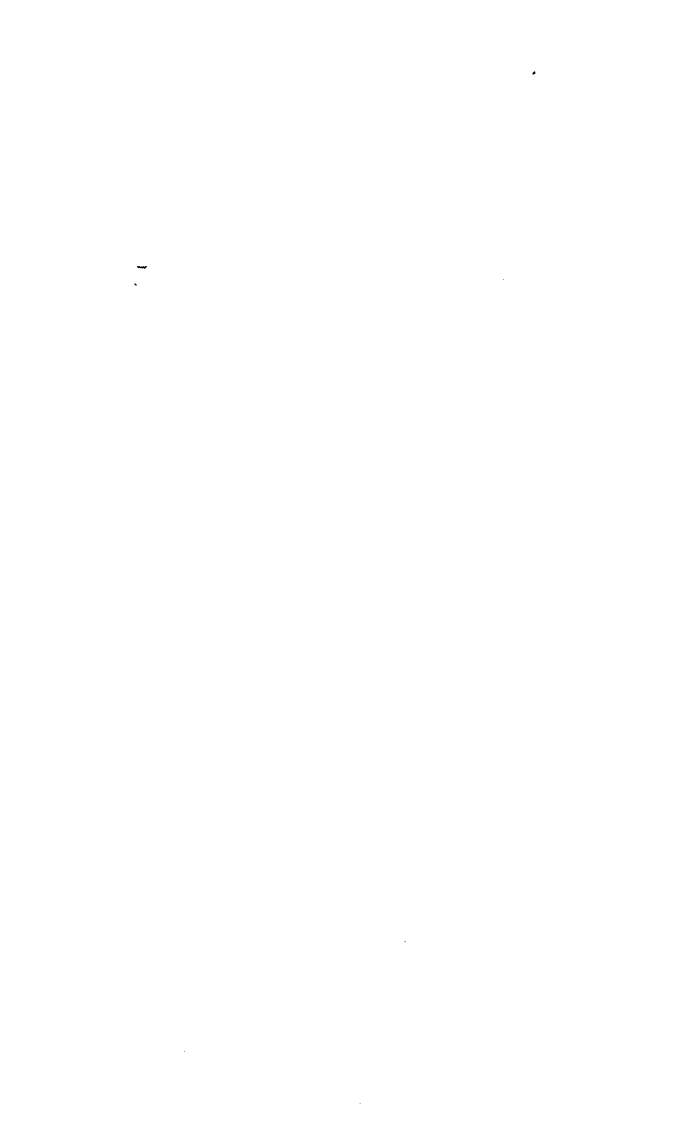
« بعضیها برای اینکه زودتر به زندگی جاویدان برسند
 دست بخود کشی میزنند . »

بنظر من علت اصلی خود کشی صادق همان شتاب او برای
 رسیدن به زندگی جاویدان بود زیرا او این زندگی دمدمی و
 گذرنده و پوچ را نمی پسندید و ضمناً عقیده داشت که دروای این
 زندگی که برای آن ارزشی نمیتوان قائل شد یک زندگی زیبا
 و جاویدان وجود دارد . بدیهی است زندگی جاودانی مهر
 بخداوند است یعنی محبت و عشق نسبت بیک وجود ابدی و آن وجود
 ابدی غیر از خداوند چه کسی میتواند باشد ؟ و چون این محبت

قائم به وجود شخص است لذا نمیتوان این شخص را فانی کرد زیرا در این صورت آن عشق که جنبه ابدی پیدا کرده است نیز فنا خواهد شد و فنای یک چیز ابدی غیر ممکن است پس زندگی جاویدان یک چیز موهوم یا عجیب و غریب یا دروغ نیست و بقول « مدهوش » :

« آنکه پاینده به عشق است دگر فانی نیست »

و یا بقول حافظ : « هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق . » اکنون که چند کلمه بر سبیل تصادف یا به مناسبتی خاص در باره ایمان صادق و محبت او نسبت بخداوند سخن رفته است لازم است اضافه کنم که من گرچه ایمان خود را به خداوند بزرگوار اصل مدیون مادرم هستم که زنی پارسا و خداپرست بود ولی دوام و بقا و تقویت و توسعه آنرا مدیون دوست بزرگوار جمند خود صادق هدایت هستم و تا ابد این دو وجود بی همتا را برای راهنمایی های گرانبھائی که در زندگی معنوی به من کرده اند فراموش نخواهم کرد و از خداوند بزرگوار که مرا در دامان یکی پرورده و سپس از مصاحبت دیگری بهره مند فرموده است تا ابد سپاسگزارم .



آثار صادق

نظر کلی

آثار صادق هدایت متعدد و متنوع

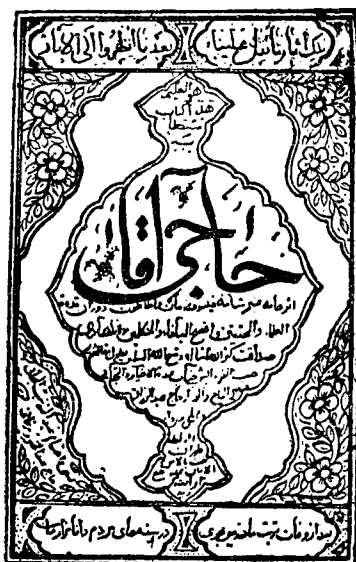
است ، و در طی بیست سال نویسندگی او ، گذشته از مقاله های پراکنده در مجله ها ، سی عنوان را شامل میشود .

شکل ادبی که بیش از همه در آثار او میتوان یافت داستان است . هدایت در حدود چهل داستان ، که اغلب آنها در مجموعه شش یا هشت داستانی منتشر شده ، نوشته است . بزرگترین داستانها گاه در مجلد جدا گانه منتشر میشد .

البته انتخاب این شیوه نویسندگی برای ایران تازگی داشت . در حقیقت ، جمال زاده باشش داستانی که تحت عنوان « یکی بود یکی نبود » در ۱۳۲۹ قمری منتشر کرده بود راه را نشان داده بود .^۱ مؤلف در مقدمه کتاب مزبور بکار بردن نثر حکایتی و رومان را توصیه کرده بود و باین ترتیب بر علیه سنت ادبی قدیم باب مبارزه ای بین کهنه پرستی و تجدد باز کرد که



روی جلد کتاب « فوائد گیاهخواری »
چاپ برلین



روی جلد اولین چاپ کتاب «حاجی آقا»
چاپ تهران

هنوز بسته نشده و خیلی هم مانده است تا بسته شود .

ولی افتخار بسط شیوهٔ بیانی که در کشورهای دیگر بدین خوبی توسعه یافته است با هدایت است ، شاید بدرجه‌ای که کسی نمیتواند از آن تجاوز کند .^۲ برای حصول اطمینان کافی است یکی از چهار مجموعهٔ مهم داستانهای که برای ما بجا گذاشته است ، یعنی « زنده بگور » ، « سه قطره خون » ، « سایه روشن » و « سگ ولگرد » را باز کنیم .

پرحاصلی شکفت آور فعالیت ادبی هدایت با ذکر فهرست وار بقیهٔ آثارش روشن میشود : سه نمایشنامه (که دوتای آن تاریخی است) ، چهار اثر تحقیقی که البته یکی از آنها اهمیت چندانی ندارد ولی دوتای آن (که یکی راجع به خیام^۳ و دیگری دربارهٔ کافکا^۴ است) برای فهمیدن افکار صادق دارای اهمیت اساسی است ، دو سفرنامه (که بدبختانه فقط آن يك که مربوط باصفهان میباشد در دست است) ، سه کتاب دربارهٔ عقاید و عادات و افسانه‌ها و منظومات و حکایات عامیانه و عدهٔ زیادی از نوشته‌های تحقیقی و یا ترجمه‌هایی از متن‌های پهلوی ، زبان باستانی ایران .^۵ متأسفانه کسی نمیتواند با سانی بهمهٔ این نوشته‌ها دسترسی پیدا کند ، بخصوص خارجیها ، زیرا تنها مقدار ناچیزی از آن بزبان اروپائی گردانیده شده است .

بزبان فرانسه : « روزه لاسکو » ده سال است که « بوف کور » را بفرانسه گردانیده ولی هنوز آنرا چاپ نکرده است (چاپ شده .) همچنین متن فرانسه « حاجی آقا » که توسط « ژیلبر لازار » تهیه شده هنوز بطبع نرسیده است . تا آنجائی که من اطلاع دارم تنها دو

داستان « فردا » و « آخرین لبخند »^۶ به ترتیب توسط شاهین سرکیسیان و بروخیم ترجمه شده و در ۱۳۲۵ در *Samedi* ، ژورنال دوتهران ، درج گردیده است .

بزبان انگلیسی : *Graves Law* در ۱۳۲۸ دوداستان داود گوژپشت^۷ و بن بست^۸ را با انگلیسی ترجمه کرده است .^۹

بزبان چک : پروفیسور « یان ریپکا » در *Iransky Poutnik* (زائر ایران) ، سه داستان « مردی که نفسش را گشت »^{۱۰}

O Muzi Jenz Ubil svou Dusi

« مرده خورها »^{۱۱} و « آبیجی خانم »^{۱۲} را ترجمه کرده است . یکی از شاگردهای ریپکا بنام *Milos Boricky* ، داستان « سگ ولگرد » را بزبان چک و انگلیسی ترجمه کرده است .
بالاخره بزبان ارمنی : گویا ترجمه داستان « سگ ولگرد » در روزنامه ادبی *Arpi* منتشر شده باشد .

کسانیکه میتوانند از متن های اصلی آثار هدایت استفاده کنند نمیتوانند آنها را بدست بیاورند ، همه آنها تقریباً نایاب است و باید بلطف عده معدودی که برخی از آنها را دارند توسل جست .

البته چاپ دوباره آثار هدایت را شروع کرده اند . « سگ ولگرد » منتشر شده و سه قطره خون زیر چاپ است . بعد بترتیب « زنده بگور » ، « سایه روشن » و « بوف کور » چاپ خواهد شد . ضمناً با تجدید چاپ مقداری که قرار است فقط قسمتی از آثار هدایت ، که البته قسمت کمی نیست ، در دسترس مردم گذاشته میشود .

معذلك يك اشكال نسبى ، گاه حتى برای خود ايرانيها ، باقى است . اين اشكال راجع است به زبان ، سبك و بخصوص كلماتى كه صادق هدايت بكار برده است .

يادداشت‌هاى مترجم :

- (۱) - به يادداشت مترجم صفحه ۲۶ ذيل (۴) مراجعه شود .
- (۲) - امروز در ادبيات معاصر فارسى شيوه هدايت را ميتوان رايجترين شيوه ها شمرد ، اما هنوز كسى را نشان نميتوان داد كه مقام او را احراز كرده باشد .

(از خطابه دكتور خانلرى در دانشكده
هنر هاى زيبا ، روز ۲۹ فروردين ۱۳۳۰)

«هنوز هيچيك از نوول نويسهائى كه سبك هدايت را پيروي
ميكند از لحاظ استحكام فنى و عمق بپاى او نرسيده اند .»
(از مقاله احسان طبرى مورخ سوم خرداد
۱۳۳۶ در مجله مردم)

« ... اين هنر ارزنده و اين سبك آموزنده در آثار ساير
نويسندگان جديد ما نيست ... »
(غوغاى زندگى - مورخ ۲۱ ارديبهشت ۳۰)

« هدايت براى نخستين بار نوول نويسى را بمفهوم واقعى
آن مبتنى بر اصول صحيح معمول ساخت و پس از آن در تمام عمر
در اين رهگذريكتا ماند . »
(پرچم صلح - شماره ۲۴۹)

« ... تمام كسانيكه دست با اين كار زده اند هيچكدام بخوبى
او ، از عهده بر نيامده و موفق نشده اند و نوشته هاى آنها جز كپى

ناقص هدایت چیز دیگری نیست ...»

(خروس جنگی - شماره ۲ صفحه ۸)

« هدایت بیالاترین مقامی که تاکنون در کشور ما فراهم شده دست یافته ، انسجام کلام و عمق مضمون در کارهای هدایت بیمانند است . »

(پیکر - شماره ۶)

(۳) - ترانه‌های خیام چاپ ۱۳۱۳ - تهران .

(۴) - « پیام کافکا » مقدمه « گروه محکومین » ، چاپ

۱۳۲۷ تهران .

(۵) - کتابهایی که صادق هدایت از متنهای پهلوی گردانیده

است عبارتند از :

کارنامه اردشیر بابکان .

گجسته ابالیس .

شهرستانهای ایران شهر (که در مجله مهر و سپس در مجله

ایران لیک منتشر شد و چند سال پیش در مجموعه « نوشته های

پراکنده » به چاپ رسید) گزارش گمان شکن .

زند و هومن یسن .

آمدن شاه بهرام ورجاوند .

دیگر ترجمه فصولی از یادگار جاماسب که در مجله

سخن درج گردید .

البته ترجمه های پرارزشی که هدایت از آثار نویسندگان

اروپائی از قبیل سارتر ، کافکا و غیره انجام داده و دریچه تازه ای

از ادبیات اروپائی را بروی ایران باز کرده است باید بفهرست

ترجمه‌های هدایت افزوده شود .

(۶) - ترجمه و علاقه هدایت بتاریخ ایران بخصوص آن قسمت که مربوط بمقاومت ایرانیان در برابر نیروی مهاجم است، در آثار هدایت ، از قبیل « پروین دختر ساسان » و « سایه مغول » بخوبی هویدا است . زمینه اصلی داستان « آخرین لبخند » رانیز باید در همین جهت جستجو کرد . گذشته از نظریات عمیق فلسفی هدایت درباره پرهیز ، ریاضت ، سعادت ، آفرینش ، نیروانا ، زندگی و مرگ که در قسمت مهمی از داستان اخیر الذکر منعکس است و درخور بحثی جداگانه می باشد ، باید گفت که هدایت در این داستان ، بخصوص خواسته بوده است حس مقاومت و نظر تمسخر آمیزی که ایرانیان همیشه نسبت بمهاجمین داشته اند نشان داده ، بر اساس نظریاتی که در داستان گنجانیده است ثابت کند که اگر چه یکی از نقشه‌های احیای استقلال ایران عقیم میماند ولی سلطه بیگانگان مانند همه چیز دیگر دنیا گذرنده ، ناپایدار و حتی مسخره آمیز است . بعید نیست که ذکر این گفته بودا : « روی زمین هیچ چیز پایدار نیست » در سر لوحه داستان ، نیز قسمتی برای رسانیدن همین نظر بوده است .

با این اثر زیبا ، نقش لبخند تمسخر آمیز و توداری که روز بهان ایرانی در پایان داستان به روی نیروی مهاجم و موفقیت موقت او میزند تا ابد از خاطره‌ها زدودنی نیست ، لبخند تمسخر آمیزی که قلم توانای هدایت و احساسات پاکوبی آرایش او آنرا جاودانی و فنا ناپذیر کرده است .

(۷) - این داستان با عنوان Daud the Hunchback

در صفحه ۲۵۹ - ۲۵۵ مجله Life and Letters شماره ۱۸۴
درج شده است .

در این داستان نیز مانند اغلب از داستانهای دیگر هدایت
حس دلسوزی بی شائبه‌ای که او نسبت به بیچارگان و ستمدیدگان
داشته بخوبی مشهود است .

داود گوژپشت ، موجود بیگناهی است که بر اثر نقصی که
از زمان تولد در وجود او بوده است همه عمر مطرود جامعه است ،
همه‌اورا از خود می‌رانند ، مورد استهزاء قرار میدهند ، احساسات
و عشق اورا بچیزی نمیگیرند ، از معاشرت او پرهیز میکنند :

« او فکر میکرد میدید از آغاز بچگی خودش همیشه اسباب
مسخره یا ترحم دیگران بوده ... یکی از برادرهایش که زنده
مانده بود او هم لال و احمق بود تا اینکه دو سال پیش مرد . با
خودش گفت : شاید آنها خوشبخت بوده‌اند ، ولی او زنده مانده
بود . فقط موقعیکه در مدرسه تحصیل میکرد یکی دو نفر از شاگرد-
های تنبل با او گرم گرفتند آنهم برای اینکه از روی حل مسئله
ریاضی و تکلیفهای او رونویسی کنند . اما خودش میدانست که
دوستی آنها ساختگی و برای استفاده بود ، چند سال پیش دوبار
خواستگاری کرده بود هر دو دفعه زنهای او را مسخره کرده بودند .
سرانجام داود به دامان سگی پناه میبرد ولی این تسلی
خاطر نیز از او دریغ میشود : سگ مرده است .

(۸) - در باره این داستان به صفحه ۵۱ ذیل (۵)

مراجعه شود .

(۹) - ترجمه این دو داستان در مجله «Life and Letters»

شماره ۱۴۸ درج شده است .

(۱۰) - راجع به این داستان به صفحه ۵۰ ذیل (۳)

مراجعه شود.

(۱۱) - این داستان شامل صحنه‌های چندی است از ریا-

کاریها ، طمع ورزیها ، اظهار علاقه دروغی و همدردی‌های خدعه آمیز و کوشش برای ربودن هر چه بیشتر که ممکن باشد از مرده ریگ. مرده خورها : زن ، هوو ، مادر زن ، آخوند هر یک میکوشند سهمی بیشتر از دارائی شوهری که هنوز هم درست معلوم نیست که بخاکش سپرده اند یا نه ، بچنگ بیاورند ...

« هدایت که از ریا کاریها و صحنه سازیهای دروغی پس از مرگ منتظر بود در این داستان پتۀ کسانی را که برای مرده ابراز تأثر دروغی میکنند ولی در باطن بفکر ربودن مال و ثروت او هستند به روی آب میریزد :

« منیژه خانم تازه شوهرش مرده بود و پیش یکی از آشنایان که بدیدن او آمده بود شروع کرد به گیس کندن و سوسینه زدن :
 « بی بی خانم جونم ، این شوهر نبود ، یک پارچه جواهر بود ! خاک بر سرم بکنند که قدرش را ندانستم ! » خودش را انداخت روی تشك و غش کرد .

« هووی او نرگس با خونسردی بلند شد از سر رف شیشه گلاب را برداشت داد بدست مهمان و آهسته گفت :

« این غشها دروغی است ، همان ساعتی که مشدی چانه میانداخت دست کرد ساعت جیبش را در آورد .
 پس از آنکه منیژه حالش سر جا آمد دنباله صحبت خود را

گرفت و به ذکر محاسن و محبت‌های شوهر خود و علاقه‌ای که نسبت به او داشت پرداخت و از مراقبت‌هایی که موقع بیماری از شوهرش کرد شرح کشافی برای مهمان گفت و هووی او نرگس نیز قدم بقدم گفته‌های او را تکذیب میکرد و پته او را روی آب میریخت :

« خوب ، خوب ، در اطاق را بستی تا چیزها را تو در تو بکنی ، نشان بآن نشانی که هنوز مشدی نفس میکشید برای اینکه پول‌هایش را بلند بکنی چك و چونه‌اش را بستی ، جلد دادی او را بخاك بسپرنند ، بخیالت من خرم ؟ بعد هم در اطاق را برویم بستی تا چیزها را زیر و رو بکنی ... »

در این بین ، مادر نرگس هم می‌آید :

« - حالا که آن خدا بیامر زرفت . اما من آمده‌ام تکلیف دخترم را معین بکنم . من می‌خواستم همین امشب درو و پیکر را بدهید مهر و موم بکنند . »

آشیخ علی هم با عمامه بزرگش وارد میشود پس از غصه - خوری‌ها و دل‌داری‌های دروغی مطالبه پنج تومان کسری مخارج کفن و دفن را میکند .

ولی در حقیقت مشدی رجب نمرده بود بلکه سکنه ناقص کرده بود . در قبر بهوش می‌آید هنوز خاك برویش نریخته بودند که بلند میشود و خود را بخانه یکی از دوستانش میرساند و عباى او را به عاریت میگیرد و سوار درشکه میشود و بخانه بر میگردد ، وارد حیاط میشود .

زن‌هایك مرتبه با هم فریاد میکشند . در باز میشود مشدی با کفن خاك آلود وارد اطاق میشود .

« منیژه دستپاچه کیسه را از گردن خود برد و میآورد با دسته کلید و انگوها جلو مشدی پرت میکند - نه ، نه ، نزدیک من نیا ، دسته کلیدت را بردار ، صد تومانی که از توی صندوق برداشته ام توی کیسه است . »

نرگس از گوشه چارقدش چیزی در آورده میاندازد جلوی او - اینهم دندان عاریهات ... »

داستان با گله منیژه از مسامحه شیخ علی که سه ساعت مرده رازمین گذاشت و در نتیجه مشدی رجب توانست بهوش بیاید پایان مییابد :

« - اینهم ، اینهم ماشاءالله از کار کردن آشپخ علی ! سه ساعت مرده را بزمین گذاشت ! »

(۱۲) - در این داستان هدایت نشان میدهد که چگونه برخی ناکامیها ورنجها که قسمتی از آن ناشی از دستگاه آفرینش و تقدیر و قسمتی محصول اجتماع است علاجی جز مرگ و خود - کشی ندارد ، زیرا سازمان فرسوده اجتماعات کنونی نه تنها از رفع این ناکامیها ورنجها عاجز است بلکه با سنتهای غلط خود را تشدید نیز میکند و طبعاً همینکه « انسان توانست فکر بکند » (مرحله اول خود کشی) ، و سپس « در سر اشیمی احساسات خود افتاد » (مرحله دوم خود کشی) ، خود کشی انجام مییابد :

« آ بجی خانم خواهر بزرگ ما هر خ بود و برعکس او رویه مرفته زشت بود . از همان بجگی آ بجی خانم را مادرش را میزد و با او می پیچید ولی ظاهراً رو بروی مردم و همسایه ها برای او غصه خوری میکرد و میگفت : « دختر به این زشتی را

کی میگیرد ؟ میترسم آخر بیخ گیسم بماند . « از بس که از این جور حرفها جلو آبجی خانم زده بودند اوهم بکلی ناامید شده بود و از شوهر کردن چشم پوشیده بود . بیشتر اوقات خودش را بنماز و طاعت میپرداخت .

« ولی خواهرش در این قسمت هیچ توجه مخصوصی ظاهر نمیساخت . بعد هم که بسن ۱۵ سالگی رسید رفت بخدمتگاری . آبجی خانم ۲۲ سالش بود ولی در خانه مانده بود . در باطن با خواهرش حسادت میورزید .

« یکی از روزها طرف عصر ماهرخ بخانه آمد و مدتی با مادرش آهسته حرف زد و رفت . سر شب که پدرش از بنائی برگشت مادرش پیش در آمد کرد که عباس نوکر همان خانه که ماهرخ در آنجا خدمتکار است خیال دارد او را بزنی بگیرد .

« آبجی خانم خون خورش را میخورد به بهانه نمازی اختیار بلند شد و رفت .

« چند روز از این میان گذشت ، آبجی خانم در این چند روزه خاموش و اندیشناک زیر چشمی همه کارها و همه چیز را میپایید . دوروز بود که خودش را بسرد زده بود و خوابیده بود ، مادرش هم پی در پی باوسرزنش میداد و میگفت : « پس خواهری برای چه روزی خوبست ، هان ؟ میدانم از حسودی است . دیگر زشتی و خوشگلی که بدست من نیست ... »

« آبجی خانم هم با این حسادتی که در دل او لبریز شده بود از زیر لحاف جواب میداد :

« خوب ، خوب ، سرعمر داغ بدل یخ میگذارد ! با آن

دامادی که پیدا کردی ! حالا بگذار بگویم که ماهرخ دوماهه
آبستن است ، من او را خواهر خودم نمیدانم .

« مادرش از جا درمیرفت : الهی لال بشوی میخواهی لک رو
دخترم بگذاری ؟ خدا رحم کرده که تو خوشگل نیستی و گرنه
دم ساعت به بهانه وعظ از خانه بیرون میروی بیشتر میشود بالای
تو حرف درآورد . »

« از این حرفها در این چندروزه ما بین آنها رد و بدل میشد .
تا اینکه شب عقد رسید . وقتی که عروس و داماد رادست بدست
داده بودند ، آبجی خانم وارد خانه شد پیشتر رفت در اطاق گوشه
پرده را پس زد و از پشت شیشه دید خواهرش ماهرخ برك کرده ،
پهلوی داماد ، که جوان بیست ساله بنظر میآمد ، نشسته بود .
داماد دست انداخته بود بکمر ماهرخ چیزی در گوش او گفت
مثل چیزیکه متوجه او شده باشند شاید هم که او را خواهرش
شناخت . اما برای اینکه دل او را بسوزاند باهم خندیدند و
صورت یکدیگر را بوسیدند . يك احساس مخلوط از تنفر و حسادت
به آبجی خانم دست داد ... »

« نصف شب بود ، ناگهان صدای شلپ شلپ همه اهل خانه
را سراسیمه از خواب بیدار کرد . هر جا را گشتند چیز فوق العاده
رخ نداده بود وقتی که برگشتند بروند بخوابند متوجه شدند
کفش دم پائی آبجی خانم نزدیک در بچه آب انبار افتاده . چراغ
را جلو بردند دیدند نعش آبجی خانم آمده بود روی آب . او رفته
بود ببهشت . »

زبان

هدایت به زبان مادری خود یعنی زبان فارسی ، که بنا بمثل معروفی « شکر » است ، دلبستگی فوق العاده داشت . این زبان را از همه جنبه ها و با همه شکل های آن دوست میداشت . مطالعات او در باره زبان پهلوی نشان میدهد که شکل باستانی زبان فارسی تا چه حد مورد علاقه او بود . درستی شیوه نگارشش در باره اینکه هدایت به آثار نویسندگان شایسته ، آشنا بود شکی بجا نمیگذارد .

باستثناء آثاری که صرفاً جنبه تبعی دارند قصد صادق پیش از همه این بود که با بکار بردن ترکیبات و لغات زبان جاری ، تا حدی که ممکن است برای مردم کشورش چیز بنویسد . وی کاملاً پی برده بود که سیریک زبان زنده را نباید مصنوعاً با قاعده های خشک دستوری دچار جمود کرد .

از دیرباز اولین مانع کتابت مناسب جهت فارسی مصطلح - زبان جاری و روزانه مردم - بطور وضوح بر او آشکار بود : این مانع استعمال الفباء عربی برای يك زبان هندو اروپائی است . الفبائی که فارسی بعاریت گرفته است برای نشان دادن صوت های ایرانی نارساست و تعدد صدا های زبان سامی که سبب افزوده شدن چند حرف مکرر در الفبای فارسی است تولید زحمت کرده است . در این خصوص صادق میگفت اولین بار که در دبستان به کلمه « گوزن » برخورد از دست پاچگی آنرا بی محابا « گوزن » خواند ، کلمه ای که بی شك بطور ذوقی از فعلی مشتق بود که بیشتر بدهن آشنا بوده و خودمانی تر است .

حیف که این نویسنده متهور آنقدر نماند که روزی لاتینی شدن الفباء فارسی را ببیند و ناگزیر بود کلمه های فارسی را همانطوری که مردم تلفظ میکنند با الفباء عربی بنویسد . هدایت که زبان « لاتنی » را بحق يك جزء جدائی ناپذیر حالت تکاملی يك زبان زنده میدانست در نوشته های خود قسمت مهمی از زبان عامیانه را بکار برده است . بنا بر این مطالعه آثار هدایت بخصوص برای خاورشناسان بسیار پرازش است زیرا بكمك آن می توانند سیر تکاملی مداوم زبان فارسی جدید را بصورتی که تکلم می شود ، آسان بر آورد کنند .

برخی از قسمت های آثار هدایت را برای اینکه درست فهمیده شوند باید با صدای بلند خواند ، حتی با این ترتیب هم اصطلاحات خودمانی با آسانی قابل فهم نیستند . در این خصوص من دوستان ایرانی خود را که در مقابل تنوع ناسزاهای کتاب « علویه خانم »

پیش من ابراز حیرت می کرده اند بشهادت میطلبم .
 البته يك خارجي ، حتی اگر با آثار کلاسیک فارسی هم آشنا
 باشد ، نمیتواند امیدوار باشد که معنی همه کلمه هارا ، که هر چند
 جزو زبان جاری است ولی در فرهنگها یافت نمیشود ، درک کرده
 یا حدس بزند . در اینخصوص باید بتخصص دوستان ایرانی
 صادق توسل جست و بلغت نامه کوچکی که در آخر کتاب « یکی
 بود یکی نبود » از طرف نویسنده آن تنظیم شده است مراجعه کرد .



بعلاوه صادق هدایت در آغاز کار تحت تأثیر جمال زاده که
 در بکار بردن نثر حکایتی پیشقدم بوده و صادق هدایت مدت مدیدی
 با او مکاتبه داشته است واقع بوده است .

هدایت ضمن اینکه میخواست مانند او برضد تقلید بیهوده
 شیوه های کهن ادبی واکنش نشان بدهد در بکار بردن لغت های قدیم
 در معنائی جدید و گاه هزل آمیز تردید بخود راه نمیداد چنانکه
 در مورد « قضیه » صادق در نوشته های خود از آن معنی ای غیر از
 آنچه در ادبیات کلاسیک (اصطلاح منطقی قضیه) و یا در زبان
 عامیانه (واقعه) داشته ، اراده نمیکرده است .

برای او « قضیه » منظومه پیش پا افتاده ای بود به شیوه غزل
 یا قصیده که قافیه و وزن درستی نداشته باشد ، بطور خلاصه آن
 چیزی که در اینجا « شعر بند تنبونی » مینامند .

یکی از کتبهای صادق هدایت (که بامسعود فرزاد نوشته
 است) تقریباً سراسر مرکب است از سی قضیه (در اینجا یعنی
 حکایت) ، و عنوان آن « وغ وغ صاحب » است .

بطوریکه مشاهده در آثار هدایت نباید عبارات خوش
ظاهر و قالبی جستجو کرد . دوستداران پند و اندرز پس از خواندن
آن سرخورده با نومییدی میگویند : « پس نتیجه اخلاقی
داستان کو ؟ »

قهرمانها

اشخاص وقهرمانهای صادق هدایت

قبل از همه عبارتست از جمع كوچك خودمانی « چائی -
خونه ها » ، اتوبوسها ، مردمیکه هرروز در خیابانهای تهران
و حومه با آنها برمیخوریم . « زرین کلاه » سوار « اتوبوس
قلهك میشود ، و سه « قرتی قشمش » « دست برقضا » از دروازه
شمران به « اوشون » میروند^۱ . عنوان بعضی از داستانها خواننده
را بیاد اطراف طهران میاندازد ، مانند ؛ « شبهای ورامین »
و « دون ژوان کرج »^۲ .

ولایات هم فراموش نشده اند : در شیراز ، شهر گل سرخ ،
بلبل و شراب است که حادثه ساده پهلوان « داش آکل »^۳ و هم چشم
او کا کارستم ، که لکنت زبان دارد ، اتفاق میافتد .

مازندران زمینه اصلی داستان يك زن دهاتی رشید و ساده
لوحی بنام « زرین کلاه » است که شوهرش ، خرك چی بی وفا

وبیرحم ، اورا ترك گفته است . بالاخره زرین کلاه باخرك چي دیگری میرود ، باخاطری آشفته ، آه کشان میگوید : « شاید این جوان هم عادت به شلاق زدن داشته باشد و تنش بوی الاغ و سر طویله بدهد ... »^۴

دیگر داستان زیبای « بن بست » است که محیط آن شهر كوچك آباده (بین اصفهان و شیراز) است . قهرمانان آن عبارتند از کارمندان و کارکنان اداری . در « حاجی آقا » قهرمانان بخصوص بازرگانان هستند .^۵

داستان « فردا » (۱۳۲۵) مارا بمحیط دیگری میبرد ، محیط کارگری و شهری ، محیط چاپخانه و اعتصابات . داستان بشکل گفتگوی درونی مهدی و غلام است که در فضای آغشته به اندوه شدید ، مبارزه طبقاتی و آینده بسته صورت میگیرد : برای رسیدن بخوشبختی امید آنها همیشه به فردا است ولی ، فردا حروفچین بعزای رفیقش مینشیند .^۶

با « علویه خانم » (۱۳۱۲) صادق هدایت خوانندگان را ازجاده يك ایران کهن ، که ازسادگی و رنگ آمیزی طبیعی و استحکام و حیات سرشار است ، ازتهران بمشهد میبرد . زمستان است ، درحدود ده نفرمرد وزن ساده ، درون سه گاری تنگ هم نشسته اند ، که منزل بمنزل بخراسان برسند .

در این کتاب وقایع این سفر برای ما بیان شده است : قهرها ، آشتی ها بخصوص مشاجره ها که در آن مانند همیشه پیروزی باجنس زن است . قهرمان داستان ، « علویه خانم » ، بسیاربد دهن و بی شك زن سبکی است وبهمراه مردی بنام یوزباشی

وزیر حمایت يك پرده دار ، باسم مضحك آقاموچول است . البته در این داستان چیزی یافت نمیشود که از روی آن بتوان به وجه مطمئنی به رابطهٔ مشروع یا نامشروع ، این زن و همراهانش پی برد ولی گفتگوهای آنها بسیار با مزه است .^۸

«وغوغ صاحب»^۹ بخصوص شنوندگان خود را در تهران میگرداند : در سینما با زن سخته دل که «جوان قد کوتوله» را اینهمه بدنبال خود میدواند^{۱۰} ، در تماشاخانه برای دیدن «تیار توفان عشق خون آلود»^{۱۱} . با جوانان ولگرد خیابان سعدی که در آن زمان هنوز بچه های لانش آنها «لختی»^{۱۲} مینامیدند ، بالاخره در جاهای عمومی که در آن تلاقی دو جفت ساق پارا بشیوهٔ ناتورالیست محض برای ما توصیف میکند .^{۱۳}



در قضیهٔ «توپ مروارید» لحن صادق آنقدر خشن است و ناسزاهای آنقدر بجا نثار شده است که کتاب به يك فحشنامهٔ واقعی تبدیل یافته است . بگفتهٔ کسانی که آنرا خوانده اند ، بعلت همین خاصیت توأم با کمی تند و زیاده روی است ، که تا امروز چاپ این نسخهٔ مهم خطی که از هدایت مانده بتأخیر افتاده است .

قضیه راجع است بیک توپ پرتغالی که در اوائل قرن شانزدهم توسط البوکرک معروف ، بجزیرهٔ هرمز واقع در خلیج فارس آورده شده و صد سال بعد با تصرف شهر از طرف سپاهیان شاه عباس بغنیمت گرفته شده است .

این توپ ، که هنوز آنرا میتوان در محوطهٔ باشگاه افسران دید ، قرنهای در وسط ارگ تهران بود ، تا چندی پیش روز آخرین

چهارشنبه سال ایرانی ، چهارشنبه سوری ، زندهای نازا و ناراضی و دختران دم بخت از زیر این یادگار افتخارآمیز میگذشتند به امید اینکه آرزویشان برآورده و بختشان باز شود . تاریخچه کم و بیش افسانه ای این غنیمت جنگی به هدایت برای ایجاد داستانی جسارت آمیز که در آن نیش هزل او بهیچ چیز و هیچ کس ابقاء نکرده است ، الهام بخشید ۱۴ .

بطوریکه دیده میشود هدایت میدانند چگونه قهرمانان خود را تقریباً از همه جا انتخاب بکند . حیوانات هم نقش خود را بازی میکنند ، و میدانیم که در یکی از معروفترین داستانهای او قهرمان اصلی يك « سگ و لگرد » است .

ولی هنرمندی او طرف دیگری هم دارد ، طرف شگفت و تیره آن ، شامل داستانهای تخیلی او که در آن تقریباً همیشه مرگ مهمترین موضوع را تشکیل میدهد .

یادداشت‌های مترجم :

(۱) - اشاره به قضیه « دست برقضا » از مجموعه « ولنگاری چاپ ۱۳۲۳ تهران . نظر بشیوه خاصی که در تنظیم قضیه های هدایت بکاررفته نمیتوان آنها را خلاصه کرد ، لذا برای نمونه فقط چند سطر اول قضیه عیناً نقل میگردد :

دس برقضا ، در یکی از روزهای گرم تابسون ،

که از زور گرما لیچ میافتاد زیرپسون ،

سه تا مکش مرگ مای قرتی قشمشم ،

بطور کلی از گرما کلافه شده بودن ،

باهم گفتن : « خوبه بریم چن تا قلپ آب خنك بخوریم ،

نفس راحت بکشیم ، لنگامو نویسنه دیفال بز نیم .
 قرار شد ساعت هفت بیرون دروازه شمرون برن ،
 اوتول سوار بشن ، روبه فشم واوشون برن .

(صفحه ۲۹ - مجموعه و لنگاری)

(۲) - دون ژوان که يك شخصیت افسانه ای قدیم است
 امروز بیشتر به کسانی گفته میشود که در جلب کردن زنان بطرف
 خود واغواء آنها مهارت زیادی دارند .

داستان شامل توصیف یکی از صحنه های عادی اجتماع و
 يك واقعه ساده عشقی است :

جوانی به نام حسن با معشوقه خود به کرج میرود و در آنجا
 با جوان دیگری که به دون ژوان معروف و از جوانهای « مکش
 مرگ مای » معمولی و تازه بدوران رسیده اداری « بود و برای
 يك دختر ارمنی به کرج آمده بود ، مصادف میشود . دون ژوان
 که به حسن و معشوقه اش معرفی میشود با خانم حسن گرم میگیرد
 و سرانجام معشوقه اش را از دست حسن می رباید .

در این داستان طرز رفتار ، گفتار ، عادات ، سبکسریها ،
 عشق و رزیهها ، قهرها و آشتیها و ناکامیهای جوانان و زنان بشیوه
 انتقاد آمیزی ترسیم شده و نمونه جالبی از آن دسته از جوانان
 جلف و تازه بدوران رسیده که اطوار و حرکات بی مزه ، دروغهای
 لوس ، پرمدعائی و سبک مغزی آنها در همان وهله اول تو ذوق
 میزند ، داده شده است .

ضمناً نکات بسیاری نیز درباره زنانی که جوانان را میفریبند
 و گوششان را میبرند و سرانجام هم آنها را ناکام میگذارند و با

دیگری میروند در داستان گنجانیده شده است . درباره زنان چند نکته کلی و جالب در آن میتوان یافت :

هدایت ، از زبان دون ژوان که میخواهد ظاهراً چنین وانمود کند که به معشوقه حسن بی اعتناست ، چنین مینویسد :

« - او ، آتش دهنسوزی نیست که ، حکایتش مثنی حکایت همه

زنهای عفیفیس که اول فرشته ناکام ، پرندۀ بیگناه ، مجسمۀ عفت

و پاکدامنی هسن ، آنوقت یه جوون سنگدل شقی پیدامیشه ، اونارو

گول میزنه ! من نمیدونم چرا انقد دخترای ناکام گول جوونهای

سنگدل رو میخورن و برای دخترای دیگه عبرت نمیشه ! اما همین

خانوم هفتاد جوون جنایتکار رو دم چشمه میبره و تشنه بر میگرددونه ... »

(۳) - قهرمان این داستان شخصی است بنام « داش اکل » ،

نمونه کامل يك ایرانی پاکدل که همه خصائل نیاکانش : نجابت ،

مردانگی ، بزرگ منشی ، راستی ، انصاف و امانت در او حفظ

شده است . مسلماً هدایت از انتخاب چنین فردی آنهم از سرزمین

پارس میخواسته است نماینده ای از بازماندگان ایرانیان قدیم

را معرفی کند که هنوز خصائص پاک ایرانی را از دست نداده و

صفات پست از قبیل : مرده خوری و غیره که از تحفه های خارج

است در او رسوخ نکرده است .

در عین حال بنظر من این داستان فلسفه ای نیز در بر دارد .

از اینکه هدایت کاکا رستم ، موجودی را که « هزار جور بامبول

میزد » در مقابل داش اکل قراردادده است و سرانجام او را نیز بر

داش اکل پیروز میکند منظورش بیان این فلسفه : « وجود شر بر

خیر میچربد » بود ، فلسفه ای که خیام نیز بدان معتقد بود و در

برخی از نوشته های سارتر و کافکا نیز احساس میشود .

اما مطلب بهمین جا خاتمه پیدا نمیکند . هدایت در این داستان نیز تلخکامیهای را که ریشه آنها در آفرینش و سرنوشت باید جستجو شود در سراسر داستان منعکس کرده است : داش اکل با وجود سیرتی زیبا ، صورتی زشت دارد ، سنش نسبتاً زیاد است ، مردانگیش ، با و اجازه نمیدهد که آتش عشق خود را با وصال دختری چهارده ساله که بدست او سپرده اند فرو نشاند ، میسوزد و میسازد تا سرانجام از پای درمیآید ...

(۴) - بر اثر اطلاعات وسیعی که هدایت داشت نوشته های اوسرشار است از تجزیه و تحلیل های روحی و نظریات فلسفی و اجتماعی که در نهایت نازک بینی و مهارت گنجانیده شده است بهمین جهت درك عمیقانه آثار هدایت با وجود سادگی ظاهری آنها غالباً چندان آسان نیست و محتاج بکار انداختن ذوق و نیروی تفکر است .

در این داستان که عنوان آن «زنی که مردش را گم کرد» میباشد ، گذشته از يك موضوع ساده عشقی و زناشویی و توصیف صحنه های عادی و حوادث جاری زندگی ، چیزی که بطور برجسته جلب توجه میکند موضوع خشونت طلبی و آزار جوئی در امور جنسی و شهوانی است که در روانشناسی و جنس شناسی و تجزیه و تحلیل روانی از نظر جنس ، مبحث جالب و پیچیده را تشکیل میدهد .

در برخی از افراد ، تحريك جنسی با تحقیر ، ناسزا و کتک های سخت صورت میگیرد . این حالت بیشتر در مرد هاست

ولی گاه درزنها بصورت شدیدی دیده میشود . جمله‌ای که هدایت در سرلوحه داستان خود از قول «نیچه» نقل کرده است : « بسراغ زن میروی تازیانه را فراموش نکن » ، ظاهراً از نظر اخلاقی و تأدیبی نیست بلکه معنی و مفهوم آنرا باید در زمینه همین حالت روحی در امور جنسی و شهوی جستجو کرد :

« زرین کلاه » ، قهرمان داستان ، اولین بار « گل بیو » را یکروز در انگورچینی دید . « همینکه زرین کلاه اندام ورزیده ، گردن کلفت ، لبهای سرخ ، موی بور ، بازوهای سفید او که رویش مودر آورده بود و مخصوصاً چالاکی که درجا بجا کردن لولاهای وزین نشان میداد دید خودش را باخت .

« زرین کلاه برای مهر با نواز عشق خودش به گل بیو صحبت کرد و پس از چند روز مهر بانو برای زرین کلاه مژده آورد که مادرش کار را درست کرده... آخوند ده را آوردند و زرین کلاه را برای گل بیو عقد کردند ... سرمایه سوم اخلاق گل بیو عوض شد... تا وارد خانه میشد شلاق رامیکشید بجان زرین کلاه و او را شلاق میگرد... همان شلاقی که به الاغها میزد دور سرش میگردانید و به بازو ، به ران و کمر زرین کلاه مینواخت... آنوقت از روی کیف میرفت گوشه اطاق چمباتمه می نشست پشتش را میداد ب صندوق و چپش را چاق میکرد .

« فقط وقتی که میخواستند بخوابند با هم آشتی میکردند . « اینکار هر شب تکرار میشد . اگر چه زرین کلاه زیر شلاق پیچ و تاب میخورد و آه و ناله میکرد ولی در حقیقت کیف میبرد . خودش را کوچک و ناتوان در مقابل گل بیو حس میکرد و هر چه

بیشتر شلاق میخورد علاقه اش بگل بیو بیشتر میشد . میخواست دستهای محکم و ورزیده او را ببوسد . آن گونه های سرخ ، گردن کلفت ، بازوهای قوی ، لبهای درشت گوشتالو ، دندانهای محکم سفید ، بخصوص بوی تن او و حرکات خشن و زمخت او و مخصوصاً کتک زدنش را از همه چیز بیشتر دوست داشت ...»

بالاخره گل بیو او را بی خبر ترك میکند و زرین کلاه بمازندران میرود و گل بیو را پیدا میکند :

« هیکل نتراشیده گل بیو دم در پیدا شد که یکمشت پشم از توی گلویش بیرون زده بود . »

گل بیو زرین کلاه را از خود میراند و او هم متنفر و مأیوس بر میگردد :

« بی اراده ، بی نقشه ، با قدمهای تند ، زرین کلاه از جلو خانه ها و از کوچه ها گذشت همینکه کنار کشتزارها و سبزه ها رسید شاهراهی که جلوی او بود در پیش گرفت ولی در همین وقت مرد جوانی را دید که شلاق بدست ، قوی ، سرخ و سفید سوار الاغ بود و يك الاغ هم جلو او میدوید . زرین کلاه باو گفت :

— من غریبم کسی ندارم ، مرا هم سوار کن .

« زرین کلاه نمیدانست چرا سوار شده و بکجا میرود ولی باوجود همه اینها با خودش فکر کرد :

« شاید این جوان هم عادت بشلاق زدن داشته باشد و تنش بوی الاغ و سرطویله بدهد ! »

(۵) — خلاصه این داستان در صفحه ۴۸ ذیل (۸) ذکر شده است .

(۶) - « جاجی آقا » کتابی است در ۱۰۵ صفحه که یکی از مظاهر مبارزه هدایت با سرمایه دارهای وطنی و طفیلی های داخلی است .

(۷) - هدایت که از وضع رقت بار طبقات محروم آزردہ خاطر بود در داستان « فردا » استثمار بی رحمانه کارگران و سازمان غلط اجتماعی و طرز تفکر برخی از کارگران هوسباز را که در انتخاب راه درست لجاجت نشان میدهند بطور غیر مستقیم مورد انتقاد قرار داده است .

این داستان از دو قسمت تشکیل یافته است که افکار و تخیلات دو کارگر چاپخانه ، بنام مهدی زاغی و غلام ، بصورت گفتگوی باخود ، در هر قسمت منعکس است .

قسمت اول داستان شامل تخیلات مهدی زاغی است :

«... تا آخر خرم ام زیر قرضه . هر وقت هم کار دارم مواجبم را پیشخور میکنم ، بعد از شش سال کار ، تازه دستم خالی است . باید سربشی شام زمین بگذارم... آنها اگر یک شب تفریح نکنند دنیا را بهم میزنند . پریروز عباس برای من از اتحادیه صحبت میکرد ، او هرچی بمن بگه من وارونه اش را میکنم ... شش ساله که از این سولاخ به اون سولاخ توی اطاقهای بد هوا میان داد و جنجال و سرو صدا کار کردم حالا دستم خالی است...»

غلام گرچه مانند زاغی رنج میبرد ولی طرز تفکرش ، که در قسمت دوم داستان داده شده ، با او متفاوت است :

«... خوب اینها با هم دسته جمعی اعتصاب کرده بودند ، زنده باد ! آنوقت دولتی ها تو دلشان شلیک کردند . زاغی اصلا

آدم هوسباز دمدمی بود ، اما بحزب و اینجور چیزها گوشش بدهکار نبود .

« تاما باهم متحد نباشیم حال و روزمان همین است . راه راست یکی است هزارتا که همیشه ، پس کارهای همه دنیا ازمن و تو احمق ترند ؟ »

(۸) - « علویه خانم » مانند « بوف کور » مبین بیزاری شدید هدایت از محیط است ، منتهی در « علویه خانم » این بیزاری باهزل مفرط و در بوف کور با بیانات غمبار و احساسات مرگ آلود تظاهر کرده است .

(۹) - « وغوغو صاحب » مجموعه ای است از قطعات انتقادی با لحن شوخی که در سال ۱۳۱۳ در تهران منتشر شده و دارای ۱۹۰ صفحه و شامل ۳۵ قضیه است که هر يك به منزله خنجرى است به قلب قافیه پردازان و كهنه پرستان ادبى .

(۱۰) در اینجا و چند سطر پایین تر نویسنده به چهار « قضیه » از قضیه کتاب « وغوغو صاحب » اشاره کرده است . چون همان - طوری که پیشتر نیز گفته شد نمیتوان قضیه ها را بی آنکه به لطف و ترکیب آنها لطمه وارد شود خلاصه نمود ، لذا برای اینکه منظور نویسنده این کتاب روشن شود ضمناً نمونه ای هم از قضیه ها داده شده باشد در هر مورد فقط قسمت بسیار مختصری از چهار قضیه مورد بحث را که عبارت از « قضیه کینك كونك » ، « قضیه تیارت طوفان عشق خون آلود » ، « قضیه خیابان لختی » و « قضیه ساق پا » است ذکر میشود . این قضیه ها بسیار مفصل است و برای متن کامل آن باید به اصل کتاب مراجعه نمود :

شروع قضیه کینک کو نک چنین است :

دیشب اندر خیابون لاله زار
جمعیت زیادی دیدم چند هزار ؛
خانم لنگ درازی شیک و قشنگ
رد شد از پهلوی من مثل فشنک
دیدم جوانکی قد کوتوله
دنبال آن خانم میدود همچون توله ،
بخانم هی قربان صدقه میرود ،
هر کجا این میرود او هم میرود
رفت خانم توی سینمای ایران ،
جوانک هم بدنبالش دوان ،

(وغوغوغ - صاحب - صفحه ۶)

(۱۱) - قضیه «تیار توفان عشق خون آلود» چنین شروع میشود :

دیشب رفتم به تماشای تیار : «توفان عشق خون آلود»
که اعلان شده بود شروع میشود خیلی زود ،
ولی برعکس خیلی دیر شروع کردند ،
مردم را از انتظار ذله کردند
پیس بقلم نویسنده شهر بی نظیری بود ،
که شکسپیر و مولیر و گوته را از رو برده بود ؛
هم درام ، هم تراژدی ، هم کمدی ، هم اخلاقی
هم اجتماعی ، هم تاریخی ، هم تفریحی ، هم ادبی ،
هم اپرا کمیک و هم دراماتیک ،

رویهمرفته تیارتی بود آنتیک ،

.

(وغوغ صاحب - صفحه ۱۷)

(۱۲) - چند سطر از قضیه خیابان لختی :

فقط رأیت فی خیابان لختنی

عدة كثيرة من ذكور و اناثی .

و جماعت الجوانان علی رؤوسهم کلاهتی ،

یتلههون فی الدنبال النسائی ،

و بچشم خود دیدم مرد کوتاهتی ،

چنین یقول به زن درازتی :

الا یا ایها الخرم نازتی ،

جیگر کی من ستمك قد کبابتی

والله اعلم بالصوابتی

(وغوغ صاحب - صفحه ۲۴-۲۵)

(۱۳) - قسمت مختصری از «قضیه ساق پا» :

«در زیر یکی از میزهای دونفری ، يك جفت ساق پای زن ،

يك جفت ساق شکیل و مهیج یکی روی دیگری قرار گرفته بود

و مانند دیگران آهنگ تانگو را پیروی میکرد . آن ساقی که روی

ساق دیگر افتاده بود به چپ و راست بالا و پائین ، گاهی از زانو

و گاهی فقط از قوزك پا تا نوک کفش دایره هائی میزد اما ساق

زیرین سنگینتر حرکت میکرد ... (صفحه ۱۶۹)

« در نیم قدمی این ساقها دوساق دیگر در شلوار خاکستری

لبه برگشته بود . ساقهائی سنگین و خونسرد ، که کفشهای برقی

سیاه به پایش بود و از آهنگ تانگو هیچ تأثر نگرفته بود و از جایش نمیجنبید ... (صفحه ۱۷۰)

چند ساعت بعد ...

« روی تخته‌خواب فتری بزرگ ، چهار ساق‌پا زیر شمد بیحرکت بودند . دو ساق‌پا ظریف و نرم و سفید بود ولی دوساق پای دیگر پشم‌آلود و زمخت بود . بوی عطر ملایمی از ملافه در هوا پراکنده میشد و امواج حرارت خفیفی از ساقهای زن بیرون فرستاده میشد ... »

(وغوغ صاحب ، صفحه ۱۷۵ - ۱۷۶)

(۱۴) قضیه «توپ مروارید» یا «توپ مرواری» یکی از آثار دورهٔ اخیر حیات هدایت است که تا کنون به طبع نرسیده است . هنگامیکه مرحوم دکتر شهید نورائی بمأموریت پاریس میرفت به هدایت پیشنهاد کرد نسخه‌ای از قضیهٔ «توپ مروارید» در اختیار او گذاشته شود تا شاید او بتواند در پاریس آنرا بچاپ برساند . هدایت این پیشنهاد را پذیرفت . ولی بعلت بیماری درمان‌ناپذیری که در اروپا عارض دکتر شهید نورائی شد چاپ کتاب انجام نگردید و پس از درگذشت او نسخه‌ای که نزد وی بود به اختیار عیالش درآمد . بعد از خود کشی هدایت بتدریج که دوستان او در ایران مقام ادبی و هنری او و ارزش شخصیت و آثار او را کم و بیش معرفی کردند بازماندگان هدایت در صدد برآمدن نسخهٔ «توپ مروارید» را که بدست عیال شهید نورائی رسیده بود از وی پس بگیرند و یا از او خریداری کنند . ولی تا آنجائیکه اینجانب اطلاع دارم تا کنون در این امر توفیقی نیافته‌اند و برای

بدست آوردن نسخه دیگری از همین اثر که هدایت جزو کتابها واثاث خود چند روز پیش از خود کشی به سویس، که ظاهراً قصد مسافرت به آنجا را داشت ولی فسخ عزیمت کرد، فرستاده بود نیز ظاهراً تمهیدات و اقدامات وراثت هدایت مؤثر نیفتاد و اکنون معلوم نیست سر نوشت نسخه اخیر که طبعاً کاملترین و مطمئن ترین نسخه هاست چه خواهد بود .

زمانی مرحوم اعتضادالملک نامه ای که از متصرف کنونی در دست داشت و در آن نویسنده تصریح کرده بود که آثار صادق بعنوان امانت نزد اوست بمن داده بود تا باستناد آن طرف را از طریق قانونی مورد تعقیب قرار دهم ولی من بدلائلی از مداخله در این امر معذرت خواسته بودم و نامه مزبور هنوز در دست است و شاید بعدها در صورت لزوم آنرا منتشر کنم .



زمینه‌های اصلی

پیش از اینکه وارد در تخیلات

تیره هدایت شویم و خودمان را با او در دل شب احلام انگیزش فرو بریم ، خوبست با آنچه زمینه اصلی تقریباً کلیه آثار او را تشکیل میدهد ، یعنی : «ایران و عشق به ایران» نظری بیفکنیم. این عشق تنها از علاقه سرشار هدایت بزبان فارسی یا از انتخاب قهرمانها و اشخاص داستانهای او که مشخصاً نماینده فرد معین ایرانی هستند و حتی از محیط خودمانی آنها ، مشهود نیست. بلکه این عشق از شوق هدایت بگذشته و توجه او بتاریخ که زمینه اصلی بسیاری از داستانهای او (مثل سایه مغول^۱) و دو نمايشنامه وی را تشکیل میدهد نیز تظاهر میکند .

بی شك آنچه بیش از همه مشخص این عشق است شیفتگی فوق العاده ای است که هدایت در تمام عمر بفرهنگ توده^۲ کشور خود نشان میداد. هدایت چند مقاله راجع به ترانه‌های عامیانه

و مثل های فارسی و يك سلسله مقاله های دیگر راجع بطرز جمع آوری مدارك در زمینه فرهنگ توده و يك مقاله بزبان فرانسه درباره «جادوگری در ایران» و يك مجموعه ترانه ها از خود باقی گذاشته است. هدایت در ۱۳۱۲ کتابی درباره عقاید، آداب و رسوم ایران تألیف کرد و آنرا «نیرنگستان»، که نام يك مجموعه قدیمی قوانین و رویه های قضائی بزبان پهلوی است، نامید.^۳

پروفسور هانری ماسه از این اثر برجسته او تمجید بسیار کرده است.^۴ ماسه بحق معتقد است که هدایت را باید پیمش آهنگ اینگونه مطالعات شمرد. اهمیتی که خود هدایت برای نیرنگستانش قائل بود از یادداشت های متعدد او در حاشیه نسخه ای که یکی از دوستان داده است هویدا است و در نسخه دیگری نیز مطالب بسیاری افزوده است که بجا خواهد بود اگر بچاپ مجدد آن که بوجه قابل توجهی نسبت بچاپ اول فزونی خواهد داشت اقدام شود. بر اثر این همه تحقیقات دانشمندان که در نهایت شوق و علاقه صورت گرفته است هدایت توانست توصیفات و داستان های خود را از شیرۀ پایان ناپذیر اصطلاحات عامیانه، ضرب المثلهای، برگردانها، رقص و آواز جمعی کودکان، که سراسر فشرده ترین داستانهای او را گرفته است، سیراب سازد.

حتی بوف کور شوم او چندین بار با ترانه های دسته جمعی قطع میشود و گهگاه نوای دلنشین يك آواز دور دست بر آن پرتو شادی میافکند.

بوف کور شاید شاهکار هدایت باشد. این کتاب کوچکی است در شصت صفحه که هدایت در سال ۱۳۰۹ نوشته و در ۱۳۱۵

در بمبئی آنرا بصورت پلی کپی شده منتشر کرده است^۵ و تا سال ۱۳۲۰ نتوانسته بود آنرا در تهران بچاپ برساند.

نویسنده در همان صفحه اول چنین میگوید: «من فقط برای سایه خود مینویسم که جلو چراغ بدیوار افتاده است. باید خودم را بهش معرفی بکنم (صفحه ۳)». و سپس مینویسد که برای او هیچ اهمیت ندارد که دیگران او را «باور بکنند یا نکنند» ولی او نمیخواهد تا خودش را «نشناخته است» بمیرد (صفحه ۳).

نویسنده در این کتاب شرح میدهد که چگونه بر اثر اندوهی که وی را در تیرگی فرو برده، او فراموشی را در تریاک و شراب میجسته است و عمر خود را در میان چهار دیواری اطاق خویش در خانه کوچکی واقع در بیرون شهر، دور از هیاهو، بنقاشی روی جلد قلمدان که اینهمه مورد توجه جمع کنندگان آثار هنری است میگذرانده است.

واقعه در روز سیزده نوروز آغاز میشود، روزی که بنا به یک رسم قدیمی هر کسی برای سیزده بدر از شهر بیرون میرود. طرف عصر سیمای فرشته‌ای بر این موجود گوشه گیر در عالم رؤیا ظاهر میشود، رؤیائی که محو شدن آن ویرانا توان کرده از پای در میآورد و بدست مواد مخدره میسپارد (صفحه ۲۰).

او در اطاق كوچك خود مشاهده میکند که شخصیت مضاعف پیدا کرده است. کم کم در حال بیداری خود را در دنیای جدیدی مییابد که بنظرش آشناست، دنیائی که مانند انعکاسی از زندگی حقیقی خود اوست.

از آن پس قسمتهای انباشته از تلخکامی و نومیدی کتاب

شروع میشود که در آن شخصی که در عالم خواب بود برمیخیزد و شب بی ستاره خود میاندیشد ، (صفحه ۴۲) .

و دیگر قسمتهائی که آهنگ اصلی يك نغمه كوچك كودكانه و بیابانیم تامی خوریم ، در آن تکرار میشود (صفحه های ۴۲، ۴۹ و ۵۳ و ۵۷) .

در پایان نقل کننده سرگذشت مشاهده میکند که پیرمردی زهر خند زنان پشت مه ناپدید میشود . سپس روی لباس خود لکه های خون مشاهده میکند . آخرین عبارت کتاب چنین است : «دومکس زنبور طلایی دورم پرواز می کردند و کرمهای سفید كوچك روی تنم در هم میلولیدند و ، وزن مرده ای روی سینه ام را فشار میداد ... »*

کتاب عجیبی است با عنوان پرنده شوم ، و قهرمان آن موجود عجیبی است که دور از مردم زندگی را بسر میبرد . و خواننده در حالیکه شیفته این کتاب کم قطر میشود با احساس ناراحتی آنرا میندند .

(*) آدم بیاد «پو» Poe میافتد که **Julien Green** در باره اودر «ژورنال» خود (جلد ۳ صفحه ۵۷ ، ۳۳ - ۱۹۴۰) چنین مینویسد :

« برای آمریکا ناگوار است که چنین سخن سرای ناخوشی نماینده اش باشد . اگر آمریکا «پو» را طرد میکند برای این است که خود دچار ناخوشی و اختلال است ، اختلالی که نبوغ «پو» در آن مانند گلی است که در تاریکی روئیده و زنبق بزرگی است که شب پروریده شده ولای انگشتان مرگ قرارداد . »

چه بسیارند کسانی که بوف کور را ده سال پیش خوانده اند و بی آنکه نویسنده اش را بشناسند پایان غم انگیز او را پیش بینی کرده بودند .

ظاهراً جمال زاده هنگامیکه رومان «دارالمجانین» خود را (که قسمتی از آن اشاره ای در بردارد) مینوشت همین احساس را داشت . جمال زاده در کتاب خود دیوانه ای را معرفی میکند که بواسطه آشنائی بزبان فرانسه لقب «مسیو» رویش گذاشته شده است و بطوریکه میگوید منظور نویسنده خوش قریحه ای است بنام هدایتقلی خان که بطرز خارق العاده ای بزبان فارسی احاطه دارد . مسیو از هر چه لغات قلمبه بیزار است و زبان جاری و بی پیرایه کوچه بازاری را ترجیح میدهد .

اشاره ها همه واضح و روشن است . بعلاوه جمال زاده منتخباتی از کتاب همین شخص را که «بوف کور» مینامد در کتاب خود ذکر میکند که باسانی میتوان قسمتهائی را که از بوف کور هدایت نقل شده است در آن یافت . در پایان مسیو تصمیم میگیرد خود را مسموم کند. از آن ببعد نویسنده «دارالمجانین» رد او را گم میکند .



شاید در «بوف کور» هدایت است که زیباترین صفحه های آثار هدایت را میشود یافت ، مانند سرآغاز کتاب و قسمتی که راجع بشب است ^۷ (صفحه ۱۴) . تصور میکنم بی مناسبت نباشد بعنوان نمونه آنرا در این جا ترجمه کنیم :



بیوف کور

در زندگی زخمهایی هست که مثل تورم روح
 را آهسته در انزو میخورد و میترشد - این درد ها را
 نمیشود کسی اظهار کرد ، چون عموماً عادت دارند که این
 دردهای باور نکردنی را جزو اتفاقات و پیش آمدهای
 مادر و عیب بشمارند و اگر کسی بگوید یا مدینه مردم

بر سبیل عقاید جاری و عقاید خودشان سعی میکنند آنرا بالبخند
شكاك و تمسخر آمیز تلقی بکنند - زیرا بشر هنوز چاره و دوائی
برایش پیدا نکرده و تنها داروی آن فراموشی بتوسط شراب و
خواب مصنوعی بوسیله افیون و مواد مخدره است - ولی افسوس
که تأثیر اینگونه داروها موقت است و بجای تسکین پس از مدتی
بر شدت درد میافزاید .

آیا روزی اسرار این اتفاقات ماوراء طبیعی ، این انعکاس
سایه روح که در حالت اغماء و برزخ بین خواب و بیداری جلوه
میکند کسی پی خواهد برد ؟

من فقط بشرح یکی از این پیش آمدها میپردازم که برای
خودم اتفاق افتاده و بقدری مرا تکان داده که هرگز فراموش
نخواهم کرد و نشان شوم آن تازنده ام از روزازل تاابد تا آنجا که
خارج از فهم و ادراك بشر است زندگی مرا زهر آلود خواهد کرد -
زهر آلود نوشتم ، ولی میخواستم بگویم داغ آنرا همیشه با خود
داشته و خواهم داشت .

من سعی خواهم کرد آنچه را که یادم هست ، آنچه را که
از ارتباط وقایع در نظرم مانده بنویسم ، شاید بتوانم راجع به
آن يك قضاوت کلی بکنم ، نه ، فقط اطمینان حاصل بکنم و یا
اصلاً خودم بتوانم باور بکنم - چون برای من هیچ اهمیتی ندارد
که دیگران باور بکنند یا نکنند - فقط میترسم که فردا بمیرم
و هنوز خودم را نشناخته باشم - زیرا در طی تجربیات زندگی باین
مطلب برخورددم که چه ورطه هولناکی میان من و دیگران وجود
دارد و فهمیدم که ناممکن است باید خاموش شد ، ناممکن است

باید افکار خود را برای خودم نگهدارم و اگر حالات تصمیم گرفتم که بنویسم ، فقط برای این است که خودم را بسایه ام معرفی بکنم - سایه ای که روی دیوار خمیده و مثل این است که هرچه مینویسم باشتهای هرچه تمامتر میبلعد - برای اوست که میخواهم آزمایشی بکنم : ببینم شاید بتوانیم یکدیگر را بهتر بشناسیم . چون از زمانی که همه روابط خودم را با دیگران بریده ام میخواهم خودم را بهتر بشناسم .

افکار پوچ ! - باشد ، ولی از هر حقیقتی مرا بیشتر شکنجه میکند - آیا این مردمی که شبیه من هستند که ظاهراً احتیاجات وهوا وهوس مراد دارند برای گول زدن من نیستند ؟ آیا يك مشت سایه نیستند که فقط برای مسخره کردن و گول زدن من بوجود آمده اند ؟ آیا آنچه که حس میکنم میبینم و میسنجم سرتاسر موهوم نیست که با حقیقت خیلی فرق دارد ؟

من فقط برای سایه خودم مینویسم که جلو چراغ بدیوار افتاده است ، باید خودم را بهش معرفی بکنم .

شب

شب پاورچین پاورچین میرفت ، گویا باندازه کافی خستگی
در کرده بود .

صداهاى دوردست خفیف بگوش میرسید ،

شاید يك مرغ یا پرنده راهگذری خواب میدید ،

شاید گیاهها میروئیدند -

در این وقت ستاره های رنگ پریده پشت توده های ابر

ناپدید می شدند .

روی صورتم نفس ملایم صبح را حس کردم و در همین وقت

بانگ خروس از دور بلند شد .

یادداشت‌های مترجم :

(۱) - «سایه مغول» که در سال ۱۳۱۰ در مجموعه «ایران» بطبع رسیده یکی از داستان‌هایی است که احساسات بی‌شائبه هدایت در باره ایران و نفرت شدید او نسبت به مهاجمین بخوبی در آن منعکس شده است. در این داستان بخصوص حس ستایش هدایت را نسبت به روح مقاومت ایرانیان قدیم بخوبی میتوان درک کرد. قهرمان داستان یکنفر ایرانی است بنام شاهرخ از اهالی مازندران که نامزدش، گلشاد، بدست مغولها وحشیانه بقتل رسیده بود. اگرچه شاهرخ تا آنزمان مانند جوانان دیگر که هنوز رسم و روش دیرین خود را ازدست نداده بودند بوسایل گوناگون در مقابل نفوذ و تسلط بیگانگان عرب و مغول مبارزه میکردند ولی نقشه شاهرخ، پس از قتل نامزدش، عوض شد و وی سوگند یاد نمود انتقام گلشاد را از دشمنان وطنش، این نژاد دیو و دد که جز شکنجه کردن، چاپیدن، کشتن و آتش زدن مقصد دیگری نداشتند بگیرد.

شاهرخ برای خود شش سوار تهیه کرد و خودش سردهسته آنها شد... آنها توی بیشه کمین کردند و بمغولها که میگذشتند حمله ور شدند و چند تن از آنها را بقتل رسانیدند. بازوی شاهرخ در ضمن کار زار بشدت زخمی شد و اسب او رم کرد و شاهرخ را برداشت و دونفر نعره زنان دنبال او میتاختند. بعد دیگر نفهمید چه شد. هنگامیکه چشمش را باز کرد دید در جنگل روی شاخه درختها افتاده. هنوز خون از بازویش میچکید. در این حین یاد کشمکش با مغولها افتاد. لبخند پیروزمندانه زد،

چون انتقام خود را کشیده بود . همانقدری که از دستش بر میآمد و از آن بیگانه‌ها ، بیگانه‌ای که برای دزدی ، درندگی و کشتار آمده بود از آنها کشت ، او پیش وجدان خود سرافراز بود . تاکنون پنج روز بود که دیوانه وار میان جنگل ، باتلاق و درخت‌های کهن بازو خود را از این سو بآن سو می‌کشانید... دیگر ناتوان شده بود . تنهٔ پوک درختی را برای استراحت انتخاب کرد ، چون بازویش بشدت درد میکرد و او نمیتوانست جای بهتری برای خود پیدا کند . تنش سست ولی فکرش استوار بود .

شاهرخ بارنگ مرده اش بجدار درخت تکیه داد . کم کم حس کرد که خون اوسنگین شده و خرده خرده در شریان‌هایش منجمد میشود ... دست چپش را آهسته بلند کرد . بیاد نامزدش گلشاد و ساعات شیرینی که با او گذرانده بود افتاد ، تن تکه تکه شدهٔ او جلو چشمش مجسم شد ...

دست چپش پائین افتاد و بدستهٔ خنجرش خورد ، بدون اراده آنرا محکم گرفت و لبخند دردناکی روی لب‌هایش پدیدار شد . با همین خنجر بود که آن اهریمن بیگانه را کشت . ناگهان تکان سختی خورد خواست سرش را بیرون بیاورد ولی در شکم درخت مانده بود . بالبخند خوشبخت چشم‌هایش را بست .

بهار سال بعد دو نفردهاتی یکی جوان و دیگری پیر که از جنگل می‌گذشتند با وحشت دیدند در شکاف تنهٔ درخت استخوان - بندی تمام اندام یکنفر آدم نشسته بود و سرش که لای شکاف درخت گیر کرده بود باخنده ترسناکی می‌خندید ...

پیرمرد دست جوان را کشید و گفت :

« - بوریم برا ، بوریم ، ای مغوله سایوئه ! »

(۲) - فولکلور .

(۳) - هدایت درد یباچه نیرنگستان چنین مینویسد :

« از زمان ساسانیان چندین کتاب مانده که وجود بعضی از این اعتقادات را در آن دوره برای ما بخوبی آشکار میکند ، مانند « ارداویراث نامه » ، « شایست نشایست » ، « دینکرت » ، « بندهشن » و کتاب نیرنگستان پهلوی که مانند کتاب دعا های معمولی است و تأثیر عجیب و غریب برای بعضی ادعیه قائل میشود... »

Croyances et Coutumes Persanes (۴)

جلد اول صفحه ۱۴ چاپ ۱۹۳۸ .

(۵) - در صفحه مقابل صفحه اول کتاب بوف کور نوشته شده :

« طبع و فروش در ایران ممنوع »

(۶) - در این دنیای پراز فقر و مسکنت برای نخستین بار

گمان کردم که در زندگی من يك شعاع آفتاب درخشید - اما افسوس این شعاع آفتاب نبود بلکه فقط يك پرتو گذرنده ، يك ستاره پرنده بود که بصورت يك زن یا فرشته بمن تجلی کرد .
(بوف کور - صفحه ۴)

(۷) همین قسمت در صفحه ۲۵۴ مجله **Life and Letters**

تحت عنوان **The Dawn** توسط **Henry D. G. Law** به انگلیسی ترجمه شده است .

پایان سخن

صادق هدایت ، مانند ایران ، در محل تلاقی چهار دنیا قرار گرفته است : فتح عرب ، پهناوری سرزمین سیتها ، حکمت هندی و هنرچینی . صادق هدایت و ایران هر دو برای خود دارای خصائص متضاد و متنوع هستند . سر نوشت آنها همیشه دو طرف دارد و حقیقت پشت پرده پنهان است .

آیا حافظ شیراز ، طبق معنی ظاهری شعرهایش ، میخواره ای بی پروا و عیاشی فاسق است و یا بعکس باید او را در باطن عاشق زیبائی کامل ، چراغ عرفاء ایران دانست ؟

در این کشور که استعاره و رمز از سنتهای آن است عشق مفرط در انسان حس پرستش زیبائی و اشتیاق رسیدن به چیزهای صعب الوصول را که بنومیدی حاصل از این اشتیاق منتهی میشود ایجاد میکند .

آیا در هدایت ، مثل اغلب از هموطنانش ، رشته ای که

تضادهای او را بهم می‌پیوندند جستجوی مطلق نیست ؟ از اینجا به منشاء هواداریهای او، زیاده رویهای او، افراطهای او، امتناع او از گوشتخواری، حدت بی اندازه احساسات ملی او، وسوسه های مرگ آلود او، میل او بپاکدامنی و پاکیزگی و اشتیاق او بآسمان بی اشتیاق بخدا» میتوان پی برد .

تصور میکنم معنی واقعی صادق را در این جهت باید جستجو کرد .

او همه فن استاد بود: مترجم زبردست متنهای کهن پهلوی، قصه سرای کودکان، نگرنده زندگانی طبقه پائین، داستان نویس هجائی، حکایت پرداز بی پروا، مؤلف کتاب تخیلی و شوم بوف کور .

هدایت که نویسنده ای شكاك و مضطرب است و از این حیث فرزند تمام عیار این آب و خاک محسوب میشود، از نظر فکری تنها و عقیم نخواهد ماند . در همان زمانها جوانی کم حرف و عشقی که در کنج کافه شهر مینشست خودش هنوز تصور نمیکرد که صادق هدایت فردا باشد ...

جوانی که، مثل صادق ما، همانند سرزمین خشك و سوزانی است که برف آن تا قلب تابستان باقی میماند، همانند ایران جاودانی که از یکطرف در هر نقطه اش امام زاده ای سر بر آورده و از طرف دیگر آتشکده های زردشتی برپاست که زیر خاکستر آن پیوسته آتش بآرامی میسوزد .

تهران، ۲۹ نوامبر ۱۹۵۱

آذر ۱۳۳۰

با قریب هزار سال فاصله، هدایت
صدای عمر خیام سخن سرای نو مید
دیگر ایرانی را منعکس می کند .
خیام بمردم اندرزمیدهد که فراموشی
و بیخبری را در باد و عشق بجویند
ولی هدایت برای درد بشری چیزی
عرضه نمیکند حتی افیون را .

باستور والری رادو

يك نويسنده نويميد

صادق هدايت

پاستوروالري - رادو

عضو آكادمي فرانسه

تاچند ماه اخير كسى از تحصيل كرده هاى
فرانسه نام صادق هدايت را نميشناخت .
در آوريل ۱۹۵۰ ، مردم در روزنامه هاى
پارىس خبر اين پيش آمد معمولى را خوانده بودند :
«يك ايرانى بنام صادق هدايت ، با گشودن شير گاز
در آپارتمان كوچكش كه در كوچه شامپيونه واقع
است ، خود كشى كرد . » همين !

يك نويسنده نويميد

چند هفته بعد در مجله «نوول لیتزر» مقاله ای از
روژه لسکو درج گردید که موجب شگفتی شد. لسکو
چنین اظهار داشته بود :

« نام صادق هدایت بعنوان پایه گذار اصلی
ادبیات نوین ایران باقی خواهد ماند . آثار او
در حقیقت به ادبیات ایران نیروی تازه ای بخشید،
این نیرو مولد تجدیدی است که برای ادبیات ایران
آینده ای را که شایسته گذشته درخشان آن است ،
تأمین خواهد کرد . مسلماً انقلابی که پایه آن
بدین ترتیب ریخته شده است برای ایران بهمان
اندازه انقلاب کشور ما که گروه پلیماد *Pléiade*
و رومانیک ها بانی آن بودند ، بارور خواهد شد . »
روژه لسکو که مترجم شایان تحسین هدایت
است ، حق داشت .

کمی بعد از انتشار این مقاله ، ونسان مونتی
در تهران بوسیله انجمن روابط فرهنگی ایران
و فرانسه ، جزوه ای درباره زندگی و آثار هدایت

درباره صادق هدایت

منتشر کرد و دو داستان « بن بست » و « فردا » ی
اورا بفرانسه ترجمه نمود .

هدایت درفرانسه تقریباً ناشناس مانده بود ،
تا اینکه اخیراً کتابی احلام انگیز با عنوان بوف کور
که امضاء هدایت دارد ، و بوسیلهٔ روزه لسکو ترجمه
شده است ، انتشار یافت .

« آندره روسو » در « فیگارو ادبی » بی تردیدی
اظهار داشت که این اثر بخوبی میتواند نویسندهٔ
آن را « در زمرهٔ پر معنی ترین نویسندگان عصر ما
در آورد . »

زندگی صادق هدایت زندگی ژرار دونروال
را بیاد میآورد هر دو در عالم خیال زیستند ، هر دو
از پیروی اصول فکری و معنوی محیط سر باز زدند .
هر دو دوست داشتند زندگی را در تفنن بگذرانند
بی آنکه هیچیک از اصول و قواعد موجود را جدی
تلقی کنند ، هر دو بزندگی خود تقریباً در یک سن

يك نويسنده نويميد

پايان دادند .

صادق هدايت كه از خاندان افراد عاليرتبه دولتي بود در هفدهم فوريه ۱۹۰۳ بدنيا آمد . پدر بزرگ او نيز ازاehl ادب بود .

هدايت كه در دبirstan فرانسه تهران تحصيل كرده بود از همان اوان جواني خود به ادبيات فرانسه اشتياق فراوان داشت و نيز مانند ژرار دونروال به علوم خفيه ذيعلاقه بود : بيشك همين علوم بود كه در او ذوق كاوش اسرار باطني امور را توليد نمود .

هدايت كه در سال ۱۹۲۶ جزو محصلين اعزامي بفرانسه آمده بود ، عده زيادي از داستانهاي خود را در اينجا نوشت . پس از برگشت بتهران در سال ۱۹۳۰ به استخدام بانك ملي ايران درآمد و سپس در اطاق بازرگاني وبالاخره در يك شركت ساختماني عضو شد .

از شغل كارمندی هرگز خوشش نميآمد .

در باره صادق هدایت

همه جا بارمذلت زندگی را بردوش خود میکشید :
یکروز شغل ملال انگیز کارمندی را ترك گفت تا
بمطالعه زبان پهلوی ، یعنی زبان ایران پیش از
اسلام ، بپردازد . به هند رفت تا مطالعات خود را
در این زبان تکمیل کند .

در ۳۷ - ۱۹۳۶ در هند اقامت گزید .
در آنجاست که دو داستان بفرانسه نوشت که از
هندوئیسم متأثر است ، یکی Lunatique و دیگر
Sampingué . این دو داستان از زیباترین
داستانهای اوست .

موقعیکه در بمبئی بود کتابی را که محصول
الهامات شگفت آوری بود و بنا بگفته و نسان مونتئی ،
هدایت آنرا در سال ۱۹۳۰ نوشته بوده است ، در
چند نسخه پلی کپی کرد . این اثر تکان دهنده که
سرشار از رؤیاهای وحشت آور و بدبینی مرگ آلود
است « بوف کور » نام دارد .

هدایت پس از چندی اقامت در هند به میهنش

يك نويسنده نويميد

برگشت و مجدداً به استخدام بانک ملی ایران در آمد . بیش از یکسال در آنجا نماند . چیز مینوشت ولی وی که بهمه چیز پشت پازده بود اهمیت نمی داد که آثارش را دیگران بشناسند یا نه . بنا بگفته روزه لسکو دوستانش نسخه خطی نوشته هایش را از او می گرفتند و خودشان در چاپ آن نظارت میکردند . هدایت که مورد تحسین يك عده واقع بود عده ای نیز او را طرد کرده بودند . چگونه ممکن بود «رجالها» (اسمی که خودش روی آنها گذاشته است) بتوانند زبان بی پیرایه و زندگی بی ریای او را قدر بشناسند ؟ تنها آرزوی او برگشت بفرانسه بود . بالاخره در دسامبر ۱۹۵۰ به پاریس آمد . بی شك قصد داشت در اینجا بزندگی یأس- آمیز خود خاتمه دهد . در همین پاریس ، جایی که وی آنرا بحدی دوست داشت که سنگهایش را بوسیده بود ، خواسته بوده است به اضطراب ابدی و بیزاری از زندگی که از زمان کودکی باری

درباره صادق هدایت

بردوش او بود ، پایان بخشد .

در دهم آوریل ۱۹۵۱ در منزلش که در کوچه
شامپیونه واقع است ، جسدش را در حالیکه روی
کف اطاق دراز کشیده بود و چهره ای بسیار آرام
داشت ، در کنار خاکستر آثار چاپ نشده اش یافتند .
شب پیش از آن در گذشته بود .

هدایت رومانی با عنوان « بوف کور » و در
حدود چهل داستان و سه نمایشنامه و مطالعاتی در
باره خیام و کافکا و سه مقاله مربوط به فرهنگ توده
(فولکلور) و مطالعاتی در باره زبان پهلوی و
ترجمه هائی از متن های پهلوی از خود بجا
گذاشته است .

صادق هدایت کسی است که خود را بازندگی
سازش نداده بود ، مانند یکی از قهرمانانش
سامپینگ که هدایت درباره وی میگوید :
« هرگز کسی مقصود او را نخواهد فهمید ،

يك نويسنده نويميد

همیشه تنها خواهد بود . چرا ؟ آخر چرا ؟
هدایت خود را از مردم معمولی بسی جدا
حس میکرد :

« در طی تجربیات زندگی باین مطلب بر
خوردم که چه ورطه هولناکی میان من و دیگران
وجود دارد ، فهمیدم که ناممکن است باید خاموش
شد ، ناممکن است باید افکار خودم را برای خودم
نگاهدارم . »

(بوف کور چاپ اخیر تهران صفحه ۱۰)
برای او چندان اهمیت نداشت که « رجاله ها »
نسبت به آثار او ابراز علاقه کنند فقط برای خودش
بود که چیز مینوشت .

اواز آدمیزاد بیزار بود ولی نسبت به حیوانات
علاقه زیادی داشت تا حدی که گیاهخوار مانده
بود . آیا تصویر خودش نیست که هدایت در داستان
« بن بست » برای مارسم می کند :

« اما در طی تجربیات تلخ زندگی يك نوع

درباره صادق هدایت

زدگی و تنفر نسبت به مردم حس میکرد و در معامله با آنها قیافه خونسردی را وسیله دفاع خود قرار داده بود. علاوه بر این يك كبك دست آموز داشت که برپایش زنگوله بسته بود برای اینکه گم نشود. يك سگ لاغر هم برای پاسبانی كبك نگهداشته بود که در مواقع بیکاری همدم او بودند. مثل اینکه از دنیای پرتزویر آدمها به دنیای بی-تکلف، لالابالی و بچگانه حیوانات پناه برده بود و در انس و علاقه آنها سادگی احساسات و مهربانی که در زندگی از آن محروم مانده بود جستجو میکرد. (بن بست - مجموعه « سگ ولگرد » چاپ ۱۳۳۲ تهران)

این دو احساس یعنی بیهودگی زندگی و دلهره تنهایی، پیوسته در آثارش تکرار می شود :
« آیا سرتا سر زندگی يك قصه مضحك و يك مثل باور نکردنی و احمقانه نیست ؟ »

(بوف کور صفحه ۶۹ - چاپ تهران)

يك نويسنده نوويد

هدايت در «پيام كافكا» بدبيني خود را بيرون

ميريزد :

« زندگي روي زمين : » بيا بان معنوي ، ،
است كه در آنجا ، ، لاشه كاروان روزهاي گذشته
رويهم تل انبار مي شود ، ، »

(پيام كافكا صفحه ۱۸)

به چه مي توان اعتماد كرد ؟

« من نمي دانم كجا هستم و اين تكه آسمان
بالاي سرم يا اينجا چند وجب زميني كه رويش
نشسته ام مال نيشابور يا بلخ و يا بنارس است - در هر
صورت من بهيچ چيز اطمينان ندارم . »

« من از بس چيزهاي متناقض ديده و حرفهاي
جور بجور شنيده ام ، حالا هيچ چيز را باور نمي كنم -
به ثقل و ثبوت اشياء ، بحقايق آشكار و روشن همين
الآن شك دارم . »

(بوف كور - چاپ جديد تهران - صفحه ۵۲)

اين كلمات انعكاس صدای لارنس Lawrence

است که در کتاب *Amant de Lady Chatterley*

میگوید :

«من يك پنجم آنچه را که علم درباره آفتاب ادعا می کند باور ندارم . من آنی باور نمیکنم که ماه دنیای مرده ای است که از کره ما جدا شده است و من باور ندارم که سیارات مانند قطره های آبی که از تکاندن پوشاك تری به اطراف پراکنده میشود ، از آفتاب جدا شده باشد . من آنرا بیست سال باور داشتم برای اینکه از جنبه نظری قابل قبول مینمود . اکنون دیگر من هیچ چیزی را که از جنبه نظری قابل قبول است نمی پذیرم . من به ماه و ستاره ها نگاه میکنم ولی می دانم بهیچ وجه به آنچه درباره آنها بمن میگویند باور ندارم ، مگر اسمهای آنها که خوشم می آید : دبران ، کاسیوپه .»
در این دنیای بی معنی که با آدمی سازگار نیست ، هدایت خود را تنها احساس میکند ، بطرز یأس آمیزی تنها :

« ما همه مان تنهاييم ، نبايد گول خورد ، زندگي يك جور زندان است، زندان هاي گوناگون. ولي بعضيها بديوار زندان صورت ميكشند و با آن خودشان را سرگرم ميكنند ، بعضيها ميخواهند فرار بكنند . دستشان را بيهوده زخم ميكنند ، و بعضي ها هم ماتم ميگيرند . ولي اصل كار اين است كه بايد خودمان را گول بزويم ، هميشه بايد خودمان را گول بزويم ، ولي وقتي مي آيد كه آدم از گول زدن خودش هم خسته ميشود . »

(گجسته دژ - مجموعه سه قطره خون - صفحه

۱۴۱ - چاپ تهران ۱۳۱۱)

بي شك وقتي هدايت اين كلمات را در دهان قهرمان بوف كور خود ميگذاشت ، در فكر خود بود: « تو احمقي ، چرا زودتر شر خودت را نميكني؟ منتظر چه هستي... هنوز چه توقعي داري؟ » (بوف كور - چاپ تهران - صفحه ۱۰۵) .
چه بسيار از شخصيت هاي خيالي او در فكر

درباره صادق هدایت

خودکشی هستند ، مانند این هندو بچهٔ ملیح ،
سامپینگه ، که در آرزوی این است که بکابوس
حیات پایان بخشد و دوباره در دنیای بهتری که
در آن موجودات «اثیری» هستند ووی بتواند در آن
پیوسته از عطر گلها سرمست باشد ، پا بعرضهٔ وجود
بگذارد .

صادق وقتی عبارت زیر را مینویسد عقیدهٔ
خودش است که بیان میکند :

«در تمام زندگی مرگ بماند اشاره میکند .»

(بوف کور - صفحهٔ ۱۰۱ - چاپ تهران) .

هدایت در بیست و پنج سالگی با انداختن
خود در رود مارن در صدد خودکشی برآمده بود ،
بهمین نحو ژرار دونروال نیز خواسته بود خود را
در رود سن بیندازد : وی در «اورلیا» باین موضوع
اعتراف میکند ، نروال راجنون باینکار واداشته
بود و حال آنکه کار هدایت از روی اراده بود .

هدایت پیوسته بفکر خودکشی بود ، از نامه‌ای

يك نويسنده نوميده

که به جمال زاده نوشته است این موضوع ثابت میشود :
« اما حرف سر این است که از هر کاری زده
و خسته میشوم و بیزارم ، اعصابم خرد شده ، مثل
يك محکوم و شاید بدتر از آن شب را بروز می آورم
و حوصله همه چیز را از دست داده ام . نه میتوانم
دیگر تشویق بشوم و نه دلداری پیدا کنم و نه خودم
را گول بزنم و نه غیرت خود کشی دارم . »

(از کتاب « صادق هدایت » نوشتهٔ و نسان -

مونتی - صفحه ۵۴ چاپ دوم تهران)

هدایت زمانی امیدواری داشت که بتواند

در فلسفه هندو گریز گاهی برای خود بیابد . این

فلسفه بسی جلب نظر او را کرد ولی نتوانست او را از

اندوه شدیدش بیرون بکشد .

.

با قرائت آثار هدایت شخص از خود می پرسد

که کدام نویسندگان از نظر ادبی در او تأثیر

درباره صادق هدایت

داشته‌اند .

نام برخی از نویسندگان بفکر متبادرمی شود :
ادگار پو ، دستا یوسکی و بخصوص کافکا .

هدایت در سال ۱۹۳۸ چند داستان از کافکا
ترجمه کرد و با عنوان «پیام کافکا» رساله‌ای نوشت
که عصیان خود را برضد بیهودگی حیات در آن
خالی کرد همانطور که مدل او کرده بوده است .
مسلماً سارتر نیز در هدایت مؤثر بوده است ،
میدانیم که هدایت از کتاب «تهوع» (La Nausée)
بسیار خوشش آمده بود و «دیوار» را نیز بفارسی
ترجمه کرده است . برخی از عبارتهای نوشته
هدایت طوری است که گوئی آنها را سارتر نوشته
است ، مانند این عبارت :

«تاریکی ، این ماده غلیظ سیال که در همه جا
و همه چیز تراوش میکند .»

(بوف کور - چاپ تهران - صفحه ۹۲)

و همچنین این عبارت :

« پارسال که چند روز پیش خدمت کافه گیتی بودم. مشتریهای چاق داشت : پول کار نکرده خرج میکردند. اتومبیل ، پارک ، زنهای خوشگل ، مشروب عالی ، رختخواب راحت ، اطاق گرم ، یادگارهای خوب همه را برای او نهادستچین کردند. مال او نه است و هر جا که برند بآنها چسبیده . »

(داستان فردا - مجموعه نوشته های پراکنده صادق هدایت صفحه ۱۸۸ - ۲۰۶ چاپ تهران)
آیادر «بوف کور» ، جهنم این مردی که در چهار دیواری اطاق خود برای آنکه هرگز خارج نشود زندگی میکند، Huis Clos سارتر را بیاد نمیآورد ؟

معذک اگر بفرض داستان «فردا» ، چون در سال ۱۹۴۶ نوشته شده ، از سارتر متأثر باشد تاریخ نوشتن بوف کور که سال ۱۹۳۰ است، پیش از تاریخ آثار سارتر است .
با قریب هزار سال فاصله ، هدایت صدای

درباره صادق هدایت

عمر خیام ، سخن سرای نوמיד دیگر ایرانی را منعکس میکند . خیام بمردم اندرز میدهد که فراموشی و بی خبری را در باده و عشق بجویند . ولی هدایت برای درد بشری چیزی عرضه نمیکند ، حتی افیون را . هر دو برای ما از فلاکت و مذلت زندگی سخن میرانند ولی گلستانهای خیام در عالم هدایت ، زیباییهای خمار آلود خود را از دست میدهد : بلبل شورا نکیز به « بوف کور » و گل سرخ خوشبوی به « نیلوفر بی بو » تبدیل می یابد . در عهد خیام نو میدی جنبه احساساتی داشت ولی در دوره هدایت ماوراء طبیعی شده است .



هدایت در ادبیات معاصر چه مقامی را احراز خواهد کرد ؟ بی شک مقام او بس عظیم خواهد بود . بوف کور جزو این گروه از آثاری است که از بیست سال باینطرف فلاکت و مذلت زندگی آدمی را در دنیائی که وی با آن سازش ندارد ، برجسته

يك نويسنده نويد

ميکنند . ديگر دنيا آنطور که سابقاً مي پنداشته اند
که براي آدمي و بفراخور آدمي ساخته شده ،
شمرده نميشود . انسان در ميان دلهره اش کمک
مي طلبد ولي نه از آسمان پاسخي ميشنود و نه از
زمين . زيرا که آسمان تهی است و زمين بسبب آنکه
مردمي نويد آب پاكي بدست همه ريخته و همه
آرزوها را برباد داده اند ، گنگ شده است .
اين آثار نويدان ، بي رحمانه و شديد است
و خمير آن در ماده پرستي ورآمده است .
همه انتظار داشتند صدائي را بشنوند که در
مرداب را کد نويمیدی سيل تخيل و شعر را فروريزد .
صادق هدايت اين انتظار را برآورد . بي شك بدین
جهت که وی از اخلاف فردوسی ، سعدی ، حافظ
و همه نويسندگان و هنرمندان و خيالپردازانی است
که ايران را از هزار سال باين طرف مهد سخن
سرايان کرده اند .
آثار هدايت شامل سحرانگیزی های شرق
با افسانه های شگفت و صحنه های وهمی آن است .

درباره صادق هدایت

رؤیا ، زمان و مکان را از میان بر میدارد ، حقیقت
با خیال مخلوط میشود ، زیبایی با وحشت درهم
میآمیزد ، روح مسحور شده است .

هدایت با وجود نومیدی مانند قهرمان داستان
سامپینگه اش در آرزوی « سرزمین شگفتی بود که
ساکنین آن احتیاجات ناهنجار آدمی را نداشته
باشند ، سرزمین سحرانگیزی ، که ساکنین آن
راخدایان و قهرمانان تشکیل دهند و از جمال و لطف
و زیبایی سرشار باشد . » هدایت میل داشت در این
سرزمین مردان و زنان زنده دل و شادکامی را
ببیند که ، دسته دسته با چهره خندان و اطوار گرم
دلدادگان دست در آغوش در حالیکه نغمه های
ملایم و غم انگیز می سرایند ، در آن گردش میکنند . »
هدایت در جستجوی این سرزمین بود ولی
نتوانست آنرا در این جهان بیابد برای همین بود
که بجهان دیگر شتافت .

صادق هدایت بخوبی موفق به لمس و
درک پست و بلندیها و درخشندگیهای
دنای پراز رازی شده است که احساسات
ما آن را نمی توانند دریا بد...

پروفسور هانری ماسه

سخنرانی پرفسور هانری ماسه
در مجلس یاد بود چهارمین سال مرگ
هدایت درپاریس

خانمها ! آقایان !

ما امروز بیاد بود چهارمین سال درگذشت
صادق هدایت در اینجا گرد آمده ایم .
درگذشت صادق هدایت نه تنها ضایعه ای
برای ادبیات ایران محسوب میشود بلکه برای
ادبیات جهان نیز ضایعه ای اسفناک است .
صادق هدایت را باید در شمار یکی از
بزرگترین نویسندگان ایران قرارداد . هم‌میهنان

سخنرانی پرفسورها نری ماسه

من استعداد بدیع صادق هدایت را خیلی زود دریافتمند ، آقای روزه لسکو که یکی از صاحبمنصبان عالیرتبه وزارت امور خارجه هستند تحت نظر و با همکاری صمیمانه خود هدایت ترجمه ای از بوف - کور تهیه کرده اند .

بعقیده من ترجمه بوف کور در ردیف ترجمه - هائیکست که شارل بودلر از آثار ادگار آلن پو نموده است . اگر من پو و هدایت را با هم نزدیک میکنم باین علت است که بوف کور وسایر آثار هدایت با بعضی از داستانهای پوخویشاوندی و نزدیکی روحی قابل ملاحظه ای دارد . نوشته های هدایت با آثار یکی دیگر از نویسندگان نیز شباهت دارد که بعداً راجع به آن صحبت خواهم کرد .

لابد میدانید حالات روحی صادق هدایت آقای پروفیسور «پاستوروالری رادو» عضو آکادمی رئیس انجمن ایران و فرانسه را شدیداً تحت تأثیر قرارداد واو را بادامه زندگی هدایت در فرانسه

درباره صادق هدایت

علاقه مند ساخت . پرفسور والری رادو سلسله مقالاتی
درباره هدایت منتشر نمود .

همچنین پس از انتشار بوف کور امیل هانریو
منقدمعروف و عضو آکادمی فرانسه تقریظ قابل توجهی
درباره این کتاب منتشر ساخت. آقای ونسان مونتی
که نه فقط صاحب منصبی عالیقدر است بلکه شخص
صاحب نظری نیز میباشد و کتابی راجع بزبان
فارسی نوین منتشر ساخته است ، تألیفی در اطراف
زندگی صادق هدایت در طهران منتشر کرده و از
طرف دیگر دو نوول معروف اورا نیز بفرانسه ترجمه
نموده است .

من لازم میدانم بدون ورود در جزئیات مطلب
که بوسیله آقای لازار بطور کامل و دقیق مورد بررسی
قرار خواهد گرفت فقط بذکر نکته ای چند بپردازم.
از خلال نوول های هدایت استعداد خارق -
العاده او را بخوبی می توان دریافت . هدایت در
آثار خود تصویرهای زنده ای از مردم عادی و از

سخنرانی پرفسورها نری ماسه

آداب و رسوم آنها ساخته است . در آثار او خواننده درعین اینکه خود را با ضعف و پستی ها و نواقص انسانها روبرو می بیند عظمت روح آنها را نیز میتواند دریابد .

صادق هدایت از نظر اینکه در مطالعه جهان خارج رویه ای ابرکتیو (عینی) داشت با گی دومو - پاسان نزدیکی زیادی دارد . هدایت نیز مانند گی دومو پاسان با اینکه در ساختن تصویرهایی از قهرمانان خود حالت ابرکتیو ، خشک و شدید دارد ترحم عمیق و محبت درونی او را که آمیخته بحجب و فروتنی است نسبت بآنان میتواند احساس کرد . وی مانند گی دومو پاسان در حالیکه ساختمان خارجی نوول هایش را بارویه ای عینی میسازد از خلال آنها با دردها ، بدبختی ها ، رنج ها و سقوط قهقرائی قهرمانان داستان هایش اظهار همدردی میکند ؛ همدردی آمیخته بترحم و تألم ، و در همانحال از خود گذشته گی و خلوص نیت قهرمانانش

درباره صادق هدایت

رامی ستاید .

علاوه بر اینها استعداد دیگری را که در هدایت می توان یافت حس ادراك احساسات درونی و مخفی است که وقتی نویسنده ای آنرا بکمال دارا باشد بحالت نبوغ می رسد . این موضوع را در اشعار شاعر بزرگ ایران لسان الغیب می توان پیدا کرد . صادق هدایت بخوبی موفق بلمس و درك پست و بلندی ها و درخشندگی های دنیای پراز رازی شده است که احساسات ما آن را نمی تواند دریا بد . بعنوان مثال در ناول شبهای ورامین که مانند بوف کور یکی از طولیترین ناولهای اوست و بعقیده من در شمار بهترین آنها قرار دارد حس درك مسائل مخفی را می توان ملاحظه کرد .

این حالت در نویسنده دیگری نیز وجود دارد که ژرار دو نروال می باشد و هر دوی آنها از نظر ابژکتیویته و درك احساس مخفی با یکدیگر شباهت کامل دارند شباهتی که بین ژرار دو نروال

و هدایت وجود دارد اینست که از نظر حس مشاهده این دو نویسنده بایکدیگر نزدیکی زیادی دارند. در کتاب مسافرت مشرق ژرار دو نروال همان نظریات دقیقی را می توان پیدا کرد که در آثار هدایت وجود دارد این اثر کمیویته و حس درك مسائل مخفی است که هدایت را در شمار نویسندگان بزرگ قرار می دهد .

ژرار دو نروال و هدایت هر دو دارای يك خصوصیت اخلاقی بوده و زندگی آنها نیز شباهت کاملی بیکدیگر دارند: همان احساسی که ژرار دو- نروال را متأثر می کرده در هدایت نیز تأثیر داشته است . شباهتی که بین آثار آنها وجود دارد معلول اشتراکی است که در خصوصیات زندگی آنها دیده میشود بنا بر این بعقیده من این شباهت بین آثار هدایت با نروال مهم نیست و نمی توان آن را بعنوان نفوذ نروال در هدایت تلقی کرد زیرا اصولاً زندگی و احساسات آنها کاملاً بیکدیگر شبیه است و بهر حال

درباره صادق هدایت

این موضوع بیداعت آثار صادق هیچگونه لطمه‌ای
نمیزند .

آقای رژه لسکو برای من حکایت کرد که
روزی در تهران از هدایت پرسیده بود آیا ژرار دو-
نروال را شناخته‌ای ؟ وی جواب داده بود : آری
ولی افسوس که خیلی دیر شناختم !

مسئله دیگر گوناگون بودن آثار هدایت
است که آقای لازار از آن بیشتر صحبت خواهند
کرد . علاوه بر نوول نویسی هدایت کارهای دیگری
نیز کرده :

کتاب اصفهان نصف جهان با تشریح دقیقی
که از حالت خارجی این شهر معروف و روح داخلی
آن شده و همچنین کمدی انتقادی و غوغا ساهاب
هریک در نوع خود کم نظیر هستند .

اما چیزی که کمتر روی آن صحبت شده و بنظر
من در ردیف کارهای قابل توجه هدایت است نمایشنامه-
های اوست مانند پروین دختر ساسان ، مازیار و

سخنرانی پرفسورها نری، اسه

غیره که تأثیر تا تر مذهبی ایران «تعزیه» در آنها دیده میشود .

موضوع دیگر مطالعاتی است که هدایت در فیولوژی و فلکلور و آداب و رسوم ملی ایران کرده و این مطالعات خود را ضمن اوسانه و نیرنگستان منتشر ساخته است ، در این جا لازم است توضیحی راجع بنیرنگستان بدهم :

در ۱۹۲۳ من برای اولین بار بایران مسافرت کردم ، در آنجا مورد استقبال زیادی قرار گرفتم ، بامرحوم فروغی مؤلف سیر حکمت در اروپا و پیام فرهنگستان و ملک الشعراء بهار و شاعر باذوق رشید یاسمی و همچنین با صادق هدایت و برادرش محمود آشنا شدم . صادق هدایت از همه آنها جوانتر بود و تازه از مسافرت فرنگ مراجعت کرده بود . من مدتها با فامیل او معاشرت داشتم و شبهای طولانی در منزل آنها بسر بردم .

روزی نظر صادق را بفلکلور ایران جلب

درباره صادق هدایت

کردم و باو گفتم من مسافری گذرنده هستم ولی شما در ایران هستید با توده مردم با باجی ولله سروکار دارید بدینجهت شما بهتر می‌تواند فولکلور ایران را گردآوری کنید . هدایت قانع شد و شروع بکار کرد و بالاخره نیرنگستان را منتشر ساخت . بعد از چندی مجدداً من بایران مراجعت کردم و پس از جمع آوری فولکلور در ایران بفرانسه برگشتم تصمیم داشتم نیرنگستان را نیز بآن اضافه کرده منتشر سازم . فولکلورهای جمع آوری شده را بیکی از متخصصین این فن که درهمسایگی من بود نشان دادم وی گفت تمام چیزهایی را که راجع بشرق شناسی نوشته شده باید بخوانید و همه را جمع کنید ، بهر حال من پس از زحماتی این کتاب را منتشر ساختم .

این کار باید مقدمه‌ای برای شناسائی فولکلور ایران قرار گیرد و ادامه یابد .
در هر صورت بدین ترتیب بود که من با صادق

سخنرانی پر فصولها نری ماسه

هدایت آشنا شدم ، اما داستان آخرین ملاقات مادر
۱۹۵۰ یکروز بعد از ظهر وی بدفتر من در کوچه
ایل آمد و چند مرتبه دیگر نیز ما همدیگر را ملاقات
کردیم تا اینکه وی بمن گفت برای مدتی بشهر
هامبورگ که خاطره‌هایی در آن از ایام جوانی داشته
میرود .

من متوجه شدم تغییر محسوسی از لحاظ اخلاقی
و روحی در او پیدا شده و حتی شکل او نیز عوض شده
این موضوع را بعباس اقبال دوست مشترکمان گفتم
و او هم از این موضوع اظهار ناراحتی کرد و گفت
هدایت اکنون در سرایشی غیر قابل اجتنابی که
نتیجه زندگی اوست می‌لغزد .

پس از مراجعت از هامبورگ نزدیک ساعت
یازده صبح بملاقات من آمد ، برای من هدیه ای
آورده بود و گفت این طاس چهل کلید را بعنوان
یاد بود برای شما آورده ام . من باو گفتم هنوز
خیلی چیزها دارید که بنویسید و نویسنده‌ای هستید

درباره صادق هدایت

که موجب افتخار کشورتان خواهید شد ولی او
جواب داد من از این چیزها صرف نظر کرده‌ام .
یکروز بعد از ظهر کتابی را برای او بمنزلش که در
میدان «دانفرر شرو» بود بردم ولی صاحب مهمانخانه
بمن گفت منزلش را تغییر داده است و من چون
آدرس او را نداشتم موفق بملاقاتش نشدم تا اینکه
خبر خود کشی او را در روزنامه خواندم .

اکنون هر وقت که بهدایت فکر میکنم این
اشعار فردوسی را که برای پسرش سروده بود
بخاطر میآورم :

مرا بود نوبت برفت آن جوان

ز دردش من همچو تنی بی‌روان
و باید چند سالی بچهل و هفت اضافه کرده
این بیت را بخوانم :

جوان را چو شد سال برچهل و هفت

نه بر آرزو یافت گیتی ، برفت .

حیف است چراغی بدین روشنی
خاموش شود . . . از قول من به او
بگوئید : دنیا بشما احتیاج دارد.
«ژان ریشار بلوک»

پیام ژان ریشار بلوک نویسنده معروف فرانسوی به صادق هدایت

قطعه‌ای از آثار صادق هدایت را که بزبان
فرانسه نوشته و Lunatique نام دارد خوانده‌ام
بسیار بکروتازه است . هیچ نکته زائدیابی لزوم در
آن نیست و ساختمان داستان استادانه است .
شخصیت نویسنده از این قطعه که شاید از شاهکارهای
او نباشد بخوبی پیداست . ولی می‌شنوم از نوشتن
بیزار شده است و از جامعه فرار میکند . من او را
نمیشناسم اما حیف است چراغی بدین روشنی

پیام ژان ریشار بلوک

خاموش شود . دنیا رو به تحول عظیمی می‌رود . ما تازه در آغاز کار هستیم . نمیدانم چند سال دارد اما موهای من ، چنانکه مشاهده میکنید ، سفید شده است و هنوز خود را جوان میبینم و خیال میکنم آنچه تا حال کرده‌ام مقدمه کارهای آینده‌ام خواهد بود . آنچه تا کنون نوشته‌ام دیباچه کتابی خواهد بود که فردا خواهم نوشت . اگر نویسندگانی مانند هدایت قلم را کنار بگذارند و حالا که اول مبارزه است عقب نشینی کنند وظیفه خود را نسبت به جامعه انجام نداده‌اند و مثل این است که از زندگی استعفا کنند تا جای آنها را بی‌هنران بگیرند . باواز قول من بگوئید که عقب نشینی شما عمل مردانه‌ای نیست ، دنیا بشما احتیاج دارد .

برخی از داستانهای هدایت محصول
الهام کاملاً متفاوتی بوده شامل صحنه-
هائی است از آنچه هدایت پیش از هر
چیز در دنیا منفور داشت: مانند ریا-
کاری و خودپسندی و منفعت طلبی یا
میهن پرستی دروغی که با جفت و جور
ناشیانه‌ای چهرهٔ بازرگانان بی‌شرم و
سیاستمداران رشوه‌خوار و روزنامه-
نگاران توطئه‌چی را می‌پوشاند .

«ژیلبر لازار»

صادق هدایت
پیشرو رآلیسم ایران
زیلبرلازار

ایران در میان دو جنگ

در آغاز قرن حاضر نویسندگان و سخن
سرایان ایران کاری جز تقلید از نویسندگان
بزرگ قدیم نمی کردند و مانند نویسندگان بزرگ
قرن پانزدهم ما* ، به انشاد ماهرانه قصیده و غزل

* منظور نویسندگان دربار بورگونی
Bourgogne است که آثار آنها تقلید کورکورانه ای
از دوره لاتین بود و کوشش آنها نیز مصرف احیاء
شیوه های ادبی قدیم میشد . (ق)

صادق هدایت

و سرودن منظومه‌های گوناگون در مدح پادشاه
ولی نعمت خود یا درباره عشقی تصویری و موضوعات
عرفانی پیش پا افتاده مشغول بودند .

وقایع دوره ده ساله اول این قرن ، یعنی
انقلاب ۱۹۰۵ که برای نخستین بار در ایران رژیم
مشروطه را برقرار کرد ، بالضروره سبب تجدید
ادبی ایران نیز گردید . نویسندگان و شعرای
این دوره باخوش بینی نوع خواهانه و اندکی ابهام-
آمیز ، به مبارزه پرداختند .

صادق هدایت ، که یکی از مترجمین بتازگی
اورا به جامعه فرانسوی معرفی کرده است ، متعلق
به نسل بعدی است ، یعنی نسلی که در حوالی ۱۹۰۰
به دنیا آمده و در زمان تسلط پادشاهی جدید
به حد رشد کامل رسیده بود .

برای روشن فکران جوان که تمایلات
آزادیخواهانه داشتند همانند مردم دیگر ، زندگی
دشوارتر شده بود . صفات فردی و خصائص شخصی

درباره صادق هدایت

صادق یعنی اضطراب درونی او ، شور و علاقه مفراط او که زیر ظواهری خون سردانه پوشیده بود ، آمادگی او برای نومیدی و بیزاری ، تمایل او به عصیان یا اس آ میز فردی ، کنجکاو ی فکورانه او ، استعداد درخشان او برای مشاهده و بخصوص درك جنبه های زشت و خنده آور زندگی ، حساسیت شدید او در برابر زیبایی و احاطه کامل او به فرهنگ ایرانی و اروپائی در نوشته هایش با آرزوهای بشر-دوستانه ، خشم ها ، احساسات میهن پرستانه ، و سر خوردگی های این زمان در هم آمیخته است . هدایت تحصیلات خود را در فرانسه پایان رسانده بود ، ادبیات ما را خوب می شناخت و آثار ادبی اخیر فرانسه را مرتباً بدقت مطالعه می کرد . در پاریس درنهم آوریل ۱۹۵۱ خودکشی کرد .

آثار هدایت نسبتاً زیاد و بسیار متنوع است . مهمترین قسمت آن عبارتست از چهل داستان که برخی از آنها بسیار دراز است ، مانند بوف کور .

صادق هدایت

داستان، مانند رومان، چیز کاملاً تازه‌ای در ادبیات ایران می‌باشد. هر چند نویسندگان دیگری نیز به این کار دست زده‌اند ولی بتصدیق عموم ایرانیان، صادق هدایت مبتکر حقیقی این شیوه است. به آثار مزبور نوشته‌های طنز آمیز و نمایشنامه‌ها (دو نمایشنامه تاریخی و یک خیمه شب بازی با عنوان افسانه آفرینش)، تحقیقات ادبی، ترجمه متن‌های کهن پهلوی پیش از اسلام که معرف علاقه شدید او بگذشته ملی است، و مطالعات شایان توجه او در باره فرهنگ توده ایران را باید افزود.

بوف کور و آثار دیگر هدایت

بوف کور سرگذشتی مرگ آلود و تخیلی است و سرشار است از سمبولهائی که خواننده را به آثار ادگار پو و کافکا می‌اندازد. تاروپود زمینه این اثر، که همه گيرائی فسون آمیز آن در ترجمه عالی آقای لسکو منعکس گردیده است، بطرزی بسیار ظریف و هنرمندانه بهم بافته شده. این داستان

درباره صادق هدایت

دراز بخوبی مشخص وجهه‌ای از هنر هدایت است .
بارها در داستانهای دیگر او با این قهرمان گوشه گیر
و محصور بوف کور برخورد می‌شود . این قهرمان
همان موجود عجیب داستان «تاریکخانه» است که
برای خویش پناهگاهی که از همه سو بسته است
تعبیه کرده تا دور از مردم و دور از روشنائی زندگی
کند ، این همان سخنگوی داستان «زنده بگور»
است ، داستانی شامل تشبثات گوناگون برای
خودکشی . این تکاپوی زیبائی‌ایده‌آل ، که لحظه‌ای
جلوه می‌کند و به چرکین‌ترین و بی‌رحمانه‌ترین
وسخت‌ترین واقعیت‌ها منتهی می‌گردد ، مهمترین
موضوع نوشته‌های صادق هدایت است .

هدایت ، بی‌شک تلخکامی و نومیدی را خوش
داشت و از آن نوعی کیف غم‌آلود می‌برد ولی نومیدی
که در بوف کور دیده می‌شود کم و بیش مجرد بوده در
عین حال دارای وجود متمایزی است که تا پهنه
سرنوشت بشر و جهان بسط یافته از حدود زمان

صادق هدایت

و مکان خارج می باشد ، (بسیار دشوار است که بتوان گفت واقعه یا دو واقعه شرح داده شده درچه زمان و در کجا اتفاق افتاده) وریشه های آن در واقعیت کامل قرار دارد . در « حاجی آقا » که داستان دراز دیگر اوست و انتقاد بی رحمانه ای است از جامعه بازرگانان و سیاستمداران ، لحن هدایت متفاوت است . پاسخی را که يك شخص غمخوار و حساس ، يك نویسنده ، با منتهای شدت خشم و تحقیر به پیشنهاد های ظاهراً آراسته حاجی آقای کثیف و حيله باز می دهد ، در این کتاب گوش کنیم : . . . حق با شماست درین محیط پست احمق نواز سفله پرور و رجاله پسند که شما رجل برجسته آن هستید وزندگی را مطابق حرص و طمع و پستیها و حماقت خودتان درست کرده اید و از آن حمایت میکنید ، من درین جامعه که به فراخور زندگی امثال شما درست شده نمی توانم منشا اثر باشم ؛ وجودم عاطل و باطل است چون شاعرهای

درباره صادق هدایت

شما هم باید مثل خودتان باشند .

(صفحه ۸۴ - ۸۳ « حاجی آقا » چاپ اول)

در این عبارت سرشار از طعن و ناسزا و در این

بیان صریح مسلماً هدایت از زبان خود سخن
میگفته است .

بوف کور بالاترین درجه نومییدی هدایت
رامی رساند. این طرف تیره نوشته های اوست و لا-
محاله برای آن طرف روشنی نیز باید فرض کرد.
بی شک هیچ يك از نوشته های هدایت از يك نومییدی
و دلزدگی عاری نیست، معذك در ایامی که هموطنان
او بپا خاسته بودند او به کسانی که . . . مبارزه
می کردند پیوست. پس از پایان جنگ ، ژان ریشار-
بلوك که از تهران می گذشت و صحبت هدایت را
شنیده بود ، به او پیامی تقریباً به این مضمون
فرستاد : « فراموش نکنید که کشورتان به شما
احتیاج دارد . » این موقعی بود که هدایت کتاب
« حاجی آقا » رامی نوشت ، اثری که جنبه مرামী

صادق هدایت

آن از نوشته‌های دیگر او بیشتر است ...

يك تصوير كامل واقعيت ايراني

عشق به سرزمین ایران و مردم ایران در تمام نوشته‌های هدایت آشکار است ، هدایت با اشتیاقی سوزان عظمت ایران گذشته را که در تخیل او اندکی تغییر شکل می‌یافته است ، به یاد می‌آورد . بسیاری از داستانهای او و نمایشنامه‌های تاریخی او حاوی صحنه‌های مقاومت ایرانیان در مقابل مهاجمین عرب و مغول است . وی بخصوص زندگی ایران کنونی را با استادی زیادی توصیف میکند . قهرمانان هدایت گوناگون هستند . اغلب آنها را مردم معمولی ، دهقانان ، کارگران و ولگردان تشکیل میدهند .

يكجاقهرمان اويك زن دهاتی است که لذتی در جهان نشناخته است جز عشق شوهرش یعنی خرکچی خوش همی‌کلی که این زن در موقع انگور - چینی با او برخورد کرده بود ، در جای دیگر دو تن

درباره صادق هدایت

از لوطی های شیراز هستند ، در جائی کارگران چاپخانه اند که در کنار ماشینهای خود از سرما می لرزند و به این «زندگی کثیف» نفرین میفرستند و برای دخول در اتحادیه کارگران دو چار دودی هستند ، در جای دیگر قهرمانان داستان بیوه هائی هستند که برای تصاحب مرده ریگ شوهر مشترکشان با هم در کشمکش می باشند تا آنکه سروکله شوهر آنها که مرده اش می پنداشتند ولی در حقیقت نمرده بود ، پیدا می شود. دیگر از قهرمانان او یک دکاندار بازار همدان است ، باعبای زرد و ریش حنا بسته ، گاه این قهرمانان از مردم مرفه تر یا مالکین متوسط اطراف تهران و یا کارمندان اداری شهرستانها هستند که در اداره یا در کنار منقل وافور زندگی یک نواختی را میگذرانند. تمام این اشخاص یا در خانه خود گرد سماور و منقل وافور ، یا در میان همهمة بازار ، یا در قهوه خانه ، یا در کنار جاده ، شبی را که پس از طی یک منزل دراز بار می اندازند،

صادق هدایت

ویا در گاریهائی که آنهارا به زیارت مشهد میبرد ،
با هم در باره مسائل خصوصی زندگی به و بحث
گفتگو میپردازند . آنها غم و غصه خودشان ، درد و
رنج خودشان ، امید ها و آرزوهای خودشان را
بیان میکنند ، گاه خواننده ناظر کشمکشهای
خصوصی آنهاست و گاه خود را در مراسم خاصی یا
در برابر صحنه ای از جادوگری می یابد .

سرگذشت این قهرمانان غالباً غم انگیز
است . هدایت با میل و رغبت ، طرف کسانی را
میگیرد که مطرود و مغضوب جامعه هستند .

يك نويسنده بذرله گو

برخی از داستان های هدایت محصول الهام
کاملاً متفاوتی بوده شامل صحنه هایی است از آنچه
هدایت بیش از هر چیز در دنیا منفور داشت : ریاکاری
و خود پسندی و منفعت طلبی یا میهن پرستی دروغی
که با جفت و جور ناشیانه ای چهره بازرگانان بی شرم
و سیاستمداران رشوه خوار و روزنامه نگاران

درباره صادق هدایت

توطئه چي رامپوشاند : هدایت با تمام قوا میکوشید که از روی پستی ها و رذالت ها پرده بردارد و آنها را نفرت انگیز و در عین حال مضحک جلوه دهد . تمسخر او طوری است که غالباً بالودگی و دلکی مشتبّه میشود ، بی آنکه خصائص اشخاصی که در نوشته های او توصیف شده است مستور بماند . کاملترین اثر او در این زمینه بی شک « حاجی آقا » است . کسی نمیتواند چهره شوم و ابلهانه این پیر مرد را فراموش کند ، کسیکه سابقاً دکاندار حقیری بود و امروز آدمی است ثروتمند و میلیونر و به معاملات عمده همه جور کالا منجمله استقلال میهنش مشغول است ، مرتجع بی رحم و ریاکاری که مانند « هارا پاکون » بسیار ممسک و خسیس است ، شخصی خوشگذران ، ملایم و بزدل که نسبت به زنان و خدمتگزاران خود در کمال بی رحمی رفتار میکند . این کتاب همچنین شامل شرح زندگی خصوصی يك اندرون قدیمی ایرانی است که در آن کشمکش های

صادق هدایت

زنان ، جیغ و داد کودکان و گشاد بازی های فرزند ارشد و اضطراب های پیرمردی فرتوت درزندگی زناشویی او، در برابر چشم گسترده میشود .

همه این اشخاص با زبانی زنده و پرمایه و شیرین که با ضرب المثلها و اصطلاحات عامیانه آراسته است سخن میگویند . هدایت نخستین کسی نیست که زبان عامیانه را در ادبیات فارسی وارد کرده است ، ولی کسی را نمیتوان نشان داد که مانند او توانسته باشد آنها را تا بدین درجه طبیعی و بی تکلف بهم آمیخته باشد و مکالماتی را که هر کس می پندارد که در حین صحبت عیناً یادداشت شده است ، بی هیچ اصطکاکی با اصل داستان که به شیوه ای ساده و روان نوشته شده پشت سرهم بیاورد .

مشاهده زندگی روزانه مردم و توصیف آن در ادبیات ایرانی بی سابقه است . هدایت از نخستین کسانی است که توانسته است اینکار را با زبردستی بی نظیری انجام دهد . وی بیش از هر کس دیگر

درباره صادق هدایت

در ایجاد يك زبان نوین ساده ادبی که سرشار از رنگ آمیزی است و از زبان عامیانه مایه گرفته است ، سهم میبشد . نویسندگان جوان امروز برای وی احترام بزرگی قائلند . چه در تهران و چه در شهرستانها هیچ داستانی منتشر نمیشود که از نفوذ او عاری باشد . اما زمان تغییر پذیرفته و افق دیدها وسیعتر شده است . اگر يك عده از نویسندگان هنوز از صادق هدایت ، که او را بحق استاد خود میدانند ، کورکورانه تقلید میکنند بسیاری از نویسندگان دیگر که بین آنها برخی از با استعداد ترین نویسندگان وجود دارد ، میراث هدایت را بشمر میبرسانند و بارهائی خود از قید نومیدی و بدبینی مرگ آلود صادق که میتوان گفت مانع بسط هنر او بود ، میکوشند نیروهای ژرف ملت خود را توصیف کنند . رآلیسم نوین ایران در منتهای درجه پیشرفت خود قرار دارد و برای صادق هدایت این افتخار که پیشوای مبتکر و آموزگار اصلی آن بوده است برای همیشه محفوظ باقی خواهد ماند .

ممکن نیست کتابی را که کسی
بی احساس تأثر و انقلاب خاطر نمی-
تواند بخواند در چند سطر معرفی
کرد فقط میتوان اهمیت و همچنین
عظمت آنرا متذکر شد و خواندن
آنرا توصیه کرد.
این رومان شاهکار ادبیات تخیلی
قرن بیستم است.

«فیلیپ سوپو»

بوف کور

«فیلیپ سوپو»

ای گل‌های سرخ اصفهان چه سوء تفاهم‌هایی
که به اسم شما ایجاد شده است ! با وجود آثار
گوبینو و پیرلوتی هنوز ایران و نویسندگان
برای ما ناشناسند . « ادبیات ایران که بیش از
هزار سال از عمرش میگذرد دارای این خصیصه
استثنائی است که تقریباً از همان بدو پیدایش خود
رونقی چنان یافته بود که میبایستی بزودی خواه

بوف کور

ناخواه تکاملش دچار وقفه شود . ، این عبارت پرمغز و آمیخته با بدبینی که از طرف یکی از دقیق - ترین اشخاص آشنا با ادبیات فارسی اظهار شده است نشان میدهد که چرا اروپا ، اگر نگوییم چهار قاره جهان ، کتابی را که ممکن بود امریکائیها اثری شورانگیز بدانند و یا آنرا یکی از پرفروش - ترین کتاب های آسیای کنونی تلقی کنند ، هنوز نمیشناسد .

معذلك بوف کور کتابی قابل تحسین و شگفت انگیز است ! شاید شایستگی آنرا داشته است که پاورقی نویسان ما که اکنون عضو فرهنگستانند و یا میتوانند روزی باین مقام برسند ، در آن پائین های صفحه روزنامه ای جائی را به آن تخصیص میدادند ! راست است که ، اگر بتوان گفت ، این آقایان مشغله بسیار دیگری دارند و برای چیزهای بدیهی و غیر لازم باید جوش بزنند ! نویسنده این کتاب شگفت انگیز که افتخار

درباره صادق هدایت

ملاقات با او در تهران نصیبم شد کسی بود که بیننده را بفکر شرار آتش می انداخت . من هنوز آن شبی را بخاطر دارم که در کافه ای که وی بیشتر رفت و آمد داشت با چه اصرار هیجان آمیزی از من میخواست که از پاریس برایش صحبت کنم . آیا او سرنوشت خود را در همان ایام تعیین کرده بود !

صادق هدایت که نواده شاعر و منتقد معروفی بود در سال ۱۹۰۳ در تهران متولد شد . تحصیلاتش را در فرانسه انجام داد و نخستین آثار خود را در آنجا نوشت . توانست در میان مردابهای ادبی آنچه را ماندنی است تشخیص بدهد . به ایران برگشت . ولی نومیدی ای که وجودش را تسخیر کرده بود و از همان دوران جوانی او را یکبار به خود کشی کشانده بود وی را رها نمی کرد . برای یکسال کنج انزوایی را که با اسلوب خاص در زادگاه خویش فراهم آورده بود ترك گفت و بهندوستان مسافرت کرد . پس از مراجعت که از آزمایشهای سیاسی سریعاً بیزار و دل

بوف کور

زده شد با وجود موفقیتی که در کشورش نصیب آثارش شده بود همیشه در آرزوی گریز بود تا بار دیگر خود را پاریس برساند و محیط روزگار جوانی خود را باز یابد .

وقتی در سال ۱۹۵۰ آرزویش عملی شد دیگر او یکی از بزرگترین نویسندگان عصر خود در قاره آسیا بود . ولی به شهرت و افتخار پشت پا زد و بفرانسه برگشت ، چه مشتاقان روز افزون آثارش پیوسته از او میخواستند که چیز بنویسد و میکوشیدند نوشته هایش را از او گرفته بچاپ برسانند . پس از آنکه به پاریس شهری که در آن لاقیدی کامل حکم فرماست و هدایت را نمیشناخت ، وارد شد چندی از شادی در پوست نمیگنجید . بطوریکه به یکی از دوستان خود ابراز کرده بود سنگهای پاریس را بوسیده بود . طبق آنچه نویسنده شرح حالش اظهار میکند «چند ماهی را به تجدید عهد بایاد بودها و دلبستگی های گذشته صرف کرد . مسافرت

درباره صادق هدایت

کوتاهی به هامبورگ نمود . باین قصد به پاریس برگشت که مقدمات سفر بزرگتری را تدارک ببیند . « آپارتمان محقری در کوچه شامپیونه اجاره کرد و در آنجا از این جهان در بروی خویشتن بست و درنهم آوریل ۱۹۵۰ پس از آنکه همه منفذها را بدقت مسدود نمود و برای آنهاییکه به سروقت اومیا آمدند ترتیب کارها را داد شیر گاز را گشود . یکی از دوستان قدیمش که در تغییر منزل باو کمک کرده بود جسد او را بروی کف آشپزخانه ، در کنار خاکستر آخرین آثارش ، آرام و متبسم آرمیده یافت . سابق براین شاید مینوشتند که این نویسنده مطرود و نفرین زده است و مسلم است که وقایع نگاران نظیر من در مرگ غم انگیزیک نویسنده بزرگ که هموطن فردوسی ، سعدی ، حافظ و خیام بود چند قطره اشک قلم خود را فرو میریختند .

خبر مرگ صادق هدایت بی سروصدا گذشت ،

بوف کور

فقط يك واقعه عادی درپائين ستونی از صفحه پنجم
شماره ورزشی یکی از روزنامه‌های عصر منعکس شد!
نویسندگان حاضر خدمت و منتقدین آثار گذشتگان
که در آن روز درسه مجلس کوکتیل دعوت داشتند
وازشیره میوه‌ها سرمست بودند فرصت نداشتند به
این قضیه نظری بیفکنند!

ولی برخی از یاران وفادار، دوست ایرانی
خود را از یاد نبردند و موفق شدند ترجمه فرانسه
رومان او را منتشر سازند. من اطمینان دارم که این
یکی از تجلیل‌هایی است که هدایت دوست می‌داشت
درباره او معمول گردد.

ممکن نیست بتوان کتابی را که کسی بی-
احساس تأثر و انقلاب خاطر نمیتواند بخواند در
چند سطر معرفی کرد. فقط میتوان اهمیت و همچنین
عظمت آنرا متذکر شد و مطالعه آنرا توصیه کرد.
این رومان شاهکار ادبیات تخیلی قرن بیستم
است. بی شک لازم است یادآوری شود که کتاب‌های

درباره صادق هدایت

Chants de Maldoror و Illuminations

شاهکارهای ادبی قرن نوزدهم از قبیل *Fleur du Mal*

(اگر آثار ویکتور هوگو را کنار بگذاریم)

نمونه‌های برجسته ایست از آنچه ارتور رمبودرهم-

ریختگی همهٔ مدرکات مینامید ، بوف کور از مره

این شاهکارهاست .

قهرمان پریشان حال این داستان ، که بر

اثر حساسیتی که زیاده روی در استعمال مواد مخدر

بر شدت آن افزوده است از دیگر افراد بشری

جدائی گزیده ، کسی است که بسوی آرمان غیر قابل

وصولی برخاسته است که تجلی ناپایدار مرده ای

که همسراوست آنرا مانند رؤیای يك افیونی در

برابر دیدهٔ او ظاهر کرده است .

این قهرمان تیره روز که ناگهان در غرقاب

گذشته فرو میافتد ، با حوادثی روبرو میشود که

جزو زندگی پیشین اوست و میبیند همان کسانی که

با بستن راه گریزش وی را شکنجه میدادند اورا

بوف کور

احاطه کرده اند . بالاخره به تنهایی نائل میشود ولی باید تصدیق کرد که حتی در حال تنهایی برایش این محیط چرکین در حقیقت همان محیط سابق اوست .

من بخوبی میدانم که نمیتوان این رومان چون و چرا ناپذیر را « خلاصه کرد » ، زیرا این کتاب خود سرنوشت بشری را « خلاصه کرده » است . وقتی بدبینی نویسنده بوف کور را باید بدبینی بودلر مقایسه میکنیم بدبینی بودلر بنظر ساختگی جلوه میکند .

این رومان خواننده را به ورای آنچه وی در شبهامی اندیشد میبرد که در آن شخص حتی قلمرو انقلاب روحی و عقلی را درمینوردد . باید بسی جرأت داشت تا بتوان درمواضع مختلف این رومان قدم گذاشت . چهقدر رومانهای جنائی خواندن و کله خود را منگ کردن آسان است ! دوستداران روزافزون آثار جنائی عصر ما اگر دل بدریا زده

درباره صادق هدایت

خود را در کاری که من حادثه جوئی مینامم وارد کنند
چقدر متعجب خواهند شد وقتی خود را در حضور
«کار آگاهی» کم و بیش شکفت انگیز و یا کار آگاهی
که پیپ بر لب دارد نمی یابند بلکه خود را در برابر
مردۀ جاننداری می بینند که در پی یافتن مرتکب
جنایت نیست بلکه در جستجوی حل معمائی است .
که مرگ نامیده میشود ، مرگ خود او ، مرگ
من و شما .

این نویسنده ایرانی که از وی جز نام و آثار
چیزی بر جای نیست نه در پی فریب دادن کسی بود
و نه دلش میخواست کسی را فریب دهد . وی توانست
در بدست آوردن نتیجه بزرگی که نیروی خارق -
العاده معنوی لازم دارد ، یعنی مطابقت دادن
زندگی خود با آثار خویش که نویسندگان در انجام
آن همیشه با ناکامی مواجه میشوند ، توفیق یابد .

در این کتاب اهمیت هنر به معنی
بسیار آبرومند کلمه در نظر من بسیار
صریح جلوه میکند.

«رنه لالو»

بوف کور

رنه لالو

اگر چنانکه من بارها آرزو کرده ام لوحهٔ
افتخاری برای مترجمان وجود داشت این خوشوقتی
را می یافتم که نام روزه لسکو را در آن ثبت کنم ،
زیرا که وی از عهدهٔ کاری بس دشوار برآمده یعنی
از رمان فارسی بوف کور نسخه ای فرانسوی فراهم
کرده که نثر خوش آهنگ آن انسجام فوق العاده
متن اصلی را بخوبی جلوه می دهد . علاوه بر این

بوف کور

در مقدمه‌ای فصیح و صمیمانه صادق هدایت را معرفی کرده و علاقه و محبت ما را نسبت باو جلب نموده است . چنانکه او نوشته است بنظر می‌آید که این نوادهٔ يك شاعر مشهور ، که در ۱۷ فوریه ۱۹۰۳ در تهران تولد یافتهٔ راستی وجود برگزیده‌ای بوده که از سازش (بامحیط) احترام داشته است . هدایت از میان همه همقدمان بزرگوار خود فقط بخيام علاقه داشته ، زیرا که در بدبینی با وی شريك بوده است . روزه‌لسکو گذشته از این ما را از این نکته آگاه میکند که هدایت اگرچه در فرانسه تحصیل کرد و قدر و قیمت فرهنگ ما را شناخت با شوق تمام در فرهنگ عامهٔ ایران و کارهای جادویی عوام تحقیق و مطالعه کرده بود . هدایت در اواخر سال ۱۹۵۰ در مراجعت به پاریس لذتی یافت و چنانکه بدوستی گفته بود «سنگهای آنرا بوسه داد» با این حال در نهم آوریل ۱۹۵۱ در آپارتمان محقر کوچهٔ شامپیونه در بروی خود بست و پس از

درباره صادق هدایت

سوزاندن آخرین نوشته های خود لوله گاز را
گشود .

در سال ۱۹۳۶ هدایت بهندوستان سفری
کرد و این سفر در طبع حساسش اثری عمیق بجا
گذاشت و در ضمن آن بوف کور را در بمبئی انتشار
داد . اما توزیع نسخه های آن عمداً محرمانه انجام
یافت . آیا برای توزیع ترجمه فرانسوی این کتاب
نیز چنین نظری در کار بوده است ؟ بهر حال ، وقتی
که مقاله پر شور دوست ما آندره روسو انتشار این
کتاب را بما خبر داد هنوز نسخه ای از آن بدست
من نرسیده بود . منتقدان بخلاف گرگان گوشت
یکدیگر را میخورند اما اینکار برای مقصود پسندیده -
ای انجام می گیرد و آن عبارت است از خدمت
بآثاری مانند بوف کور که قدر قیمتی دارند . آیا
این کتاب شاهکاریست ؟ من بیشتر مایلم که آنرا
اثری استثنائی و شورانگیز بخوانم . این اختلاف
دروصف شاید نتیجه آن باشد که آندره روسو ذهنی

متمايل بعالم ماوراء طبيعت دارد و حال آنکه توجه من بیشتر بمسائل مربوط به هنر و صنعت ادبی است . باری ، در این کتاب اهمیت هنر ، بمعنی بسیار آبرو مند کلمه در نظر من بسیار صریح جلوه می کند . در این سرگذشت که مملو از اضغاث و توهمات مسحور کننده است هدایت مانند ژرار ، نویسنده کتاب Aurélie ، کاملاً از خود مایه گذاشته است . کسی که او بسخن واداشته مردی کنار گیرست که از درجاله بازی ، موجودات عادی نفرت دارد . خیال با فیهست که از تریاک نشأه می جوید و شغل نقاشی روی قلمدان را اختیار کرده است . روی قلمدان خود او نقاش دیگری يك پیر مرد منحني (مثل جوکی های هندی) و يك دختر زیبا را که گل نیلوفری در دست دارد و بروی یکدیگر نقش کرده است .

این تصاویر ذهن او را مشغول کرده و اغلب در ضمن اعترافات او تکرار می شود . این اعترافات

عصارهٔ زندگی اوست که «مثل خوشهٔ انگور» میفشارد و خطاب او به سایهٔ خویش است که خمیده روی دیوار افتاده و به جغد شومی شباهت دارد.

صفحات اول اعترافات اوصحنه ای خیالی را بنظر می آورد که در آن گویندهٔ داستان موجودی فرشته آسا را که چشمان درخشانش او را هم مفتون و هم متوحش کرده است تعقیب می کند. عاقبت وقتی که این موجود بخانهٔ او بازمی گردد فقط برای آنست که در آغوش وی جان بدهد. گویندهٔ داستان از فرط وحشت جسد معشوق را که در حال فساد و تباهی است ناچار قطعه قطعه می کند. این قسمت کتاب که متضمن روح شاعرانهٔ کنایه و تمثیل است با نیمهٔ دوم آن سخت متضاد است. همهٔ آنچه گوینده در آنجا بصورت سراب ساحرانه ای در عالم خیال ساخته است جلوهٔ حوادثی است که وی در زندگانی قبلی خود، چند قرن پیش، بسر برده بوده و در این عالم واقعی زن خود او «لکاته» ای بوده که وی

بوف کور

اورا کشته و سپس همان پیرمرد «خنزر پنزری» شده است که پیوسته در خواب و خیالش جلو می‌کند.

آیا اکنون باید کافکارا بمیان بیاورم و از «بوف کور» بعنوان ادعای نامهای برضد وضع حیات بشر گفتگو کنم؟ من از این عمل احترازمی‌کنم زیرا معتقدم که در آثار هنری قسمتی که بیشتر فنا پذیر است همان معانی فلسفی آنست. آنچه موجب افتخار جاویدان عمر خیام است زیبایی و کمال رباعیات اوست نه فلسفه نفی و انکارش. همینقدر می‌گویم که صادق هدایت با ترکیب کردن و بهم انداختن مضامین پیرمرد خنزر پنزری و زن و نیلوفر کبود و تجدید حیات گذشته و حقیقت وحشتناک مرگ قالی مجللی ب صنعت ایرانی بافته است که سراسر از لطف و نو میدی و تردستی اسرار آمیز مشحون است.



هدایت کسی بود که رسوم کهنه را
شکست و با شجاعت و دانائی آثار
بدیعی بوجود آورد.

روژه لسکو

ایران فقط سرزمین نفت نیست

رژه اسکو

دعای میان ایران و انگلیس ، توجه دنیا
را بدین کشور جلب کرده است - باین کشوری که
وقتی (پرس - Perse) نامیده میشد و بیش از امروز
شاعر پرور بود .

مرگ صادق هدایت که بزرگترین نویسنده
فارسی زبان بود ، در روزنامه ها انعکاس ناچیزی
بیش نداشت . و افسوس که این خبر در جنجال زمانه

ایران فقط سرزمین نفت نیست

ما تقریباً ندیده گرفته شد .

در نهم آوریل ، در کوچه «شامپی یونه» -
Cham Pionnet هدایت دانسته و سنجیده
بوسیله‌ای معمولی و بی شک با همان خنده پر تحقیر
و صادقانه‌ای که بر دوستانش نیک آشناست ،
بزندگیش پایان داد . هدایت در پاریس تحصیل
کرده بود ، در این شهر بود که نخستین شادیها و
رنجهایش را شناخت ، در این شهر بود که نخستین
آثارش را بوجود آورد ، و هم این شهر را برای
مردن برگزید .

در باره زندگی شخصیش بسیار گفتنی در
میان نیست . بجز این دو سفری که بفرانسه آمده
و مسافرت کوتاهی که به هند سفر کرده بود ، تقریباً تمام
عمرش را در تهران گذرانده و با وجودی که از
تجارب درونی بسیار غنی بوده ، سرو وضع خیلی
ساده‌ای داشت . هوش و دانائیش - صحبت خانواده
و دودمانش را نمیکنم - همه گونه وسایل موفقیت

درباره صادق هدایت

رادر دستریش میگذاشت . ولیکن دل جوانمردش
اورا واداشت که از توانگری وسعادت چشم بپوشد .
بر درستی و آزم باطنیش ، دلیری دانش میپیوست ،
آنچنانکه بسا رسو صدا راه میافتاد . راست است
که پاره ای از هم میهنانش گاه وی را انتقاد میکردند ،
اما هرگز کسی اورا دشمن نمیداشت . و حتی چه
بسیارند دوستانش که از فقدان او میگیرند ! چنان
روح پاکی شایسته ستایش است .

اسم صادق هدایت بنام بانی اصلی ادبیات
نویران برجای خواهد ماند . آثار او بر ادبیات
فارسی دمی تازه داد ، ورستاخیزی که شایان گذشته
تابناک این ادبیات باشد بوجود آورد . انقلابی که
هدایت در ادبیات ایران پیا کرد ، حکم تحول
ادبی فرانسه را دارد که «پلیاد Pléiade» ، ورمانتیک-
ها صانعش بودند .

ادبیات فارسی که عمرش از هزار میگذرد ،
دارای این خصوصیت نادر است که تقریباً از همان

ایران فقط سرزمین نفت نیست

اوان به اوج درخشندگی رسیده. فردوسی، سعدی، حافظ و بسیار شاعران دیگر فارسی گوی در کار خود بنهایت کمال رسیده اند. و همین بزرگی و شکوه بود که از اواخر قرن پانزدهم رقبارا خرد و خیره کرد و بتقلیدشان واداشت، رقبائیکه نه توانستند همپایه آنان بشوند و نه دل اینرا داشتند که از رد پای ایشان بیرون بروند. تا آنکه در روزگار ما، در اثر نفوذ ادبیات مغرب زمین، عده ای از نویسندگان ایرانی احساس کردند که به برداشتن بندرسوم، و آفرینش هنری که با زمان خودشان جور باشد نیازمندند. جمال زاده با انتشار «یکی بود یکی نبود» (۱۹۲۱) از پیشقدمان این راه نو شد. اما فقط بدست هدایت بود که این انقلاب بسط یافت.

نویسندگی هدایت از ۱۹۲۹ شروع میشود مجموعه داستانهای کوتاهش را که بیشترشان در پاریس نوشته شده بنام (زننده بگور) در این سال

درباره صادق هدایت

منتشر ساخت. پس از آن (سه قطره خون) (۱۹۳۱)،
(سایه روشن) (۱۹۳۲) را نوشت. اما فشاریکه
در این هنگام بر روشنفکران ایران وارد می آمد
و فکر آنها را فلج می ساخت موجب شد که هدایت
نتوانست کتابهایش را در میهنش چاپ بکند. با
اینهمه بسال ۱۹۳۶ هدایت توانست از زندگی ای
که بردوشش سنگینی میکرد بگریزد و چند ماهی
به «بمبئی» برود. و از همین سفر ره آوردی گرانبها
آورد: بزرگترین اثرش «بوف کور» را که رمانی
خیالیست در آنجا نوشت و بوسیله پلای کپی چند
نسخه انگشت شمار از آن تهیه کرد. بیم اینرا
داشت که بی پروائی این کتاب در ایران موجب درد
سرش بشود.

پس از آن چند سال را بخاموشی اجباری در
تهران گذراند، تا آنکه در ۱۹۴۱ سانسور برداشته
شد. روشنفکران ایرانی آزادی بیشتری برای
بیان خواسته هاشان یافتند. «بوف کور» که در

ایران فقط سرزمین نفت نیست

محافل ادبی پیش آهنگ ، معروف شده بود ابتدا بصورت پاورقی در روزنامه معروفی چاپ شد و سپس بصورت کتاب جداگانه درآمد . این واقعه ادبی سروصدا براه انداخت و تاریخی مهم بشمار می آید. آنگاه دوستان هدایت او را برانگیختند تا چندین مجموعه داستانهای کوتاه دیگر منتشر کنند. باوجوداین چندی نگذشت که هدایت دلسرد شد. او آرزوی دوران بهتری را داشت. آرزو داشت ایران بسرعت بهبودیابد ولیکن از بد بدتر شد باز راه گریز پیش گرفت . اروپا و پاریس او را بخود میکشیدند . باآنکه دوستانش درانجام نقشه هایش به وی کمک میکردند در اوایل امسال بود که عاقبت موفق شد خواش را صورت حقیقت بدهد . بعد ، در يك شب ماه آوریل - کسی چه میداند ، شاید از پیش این تاریخ را معین کرده بوده است - همه چیزش را در راه فراری ابدی گذاشت .

يك رومان ، چند مجموعه داستان کوتاه

درباره صادق هدایت

تنها ارنیه این نویسنده بود . ولیکن در ادبیات فارسی کمترین اثری است که در ارزش همپایه آن باشد . هدایت کسی بود که رسوم کهنه را شکست و باشجاعت و دانائی آثار بدیعی بوجود آورد . نثر تنها وسیله بیان او بود و بدین گونه شعر را که تا پیش از او عالیترین و بهترین نوع ادب میدانستند در زیر پا گذاشت . همچنین آن لوح دست بدست گشته ای را که چند قرن بود هموطنانش بدان دلخوش می کردند ندیده گرفت . او دیگر از گل و بلبل و انگیزه دلهای صوفی منش نگفت ، او از مردم زنده ، از روحهائی که در دنیای انسانها یا در جهان شگفتی و نیرنگ بمبارزه اند ، از آنها که دوست میدارند ورنج میکشند سخن گفت .

هنگام مطالعه این کتاب ، شما
خواهید توانست در زیر سرپوش
سنگین سربی که بر روی جهان معاصر
نهاده اند حرکت کنید ولی دیگر نمی-
دانید کجائید و از اسم و رسم کلیه
مسائل جاری بی خبرید.

«ریمون دسنی»

آنچه بوف کور می بیند

ریمون دسنی

مسئله‌ای که هنوز گاهگاه در زمینه «اندیشه» مطرح می‌شود مسئله روحیه شرق و غرب است، اما نه بدان معنی که ظواهر جالب و برجسته این موضوع به شیوه مطالعات خاورشناسی و یا از جنبه سبکسریهای «تمدن و فرهنگ» مورد نظر قرار گیرد، بلکه منظور روشهای گوناگونی است که در شناخت جهان و طرز تصویر و قبول حیات، در دنیای شرق و غرب

آنچه بوف کور می بیند

وجود دارد .

بی شک در این هنگام که ملتهای خاور ، به خصوص خاور دور (که از طرفی در روی کره در مغرب باختر دور واقع شده) ، برای اخذ و اقتباس حاصل تمدنی که ساخته و پرداخته دلقکهای غربی است در اوضاع مساعدی قرار دارند ، بدینست که درباره این مسئله بیندیشیم .

ولی در این لحظه پر ملال خزان اروپائی که افراد ، مانند حلزونهای که در معرض خواب زمستانی واقع اند ، در زیر سقوط برگهای خشک کز کرده اند ، آیا امکان تفکر درباره این مسئله وجود دارد ؟ معذک با مطالعه کتاب کوچکی که بی سر و صدا منتشر شده و از افتخاراتی که هیئت داوران جایزه های ادبی اعطاء میکنند بی نصیب مانده است ، میتوان خود را در تفکرات سودمند و اندوه های تلخ فرو برد .

من میخواهم درباره کتاب بوف کور صادق

- درباره صادق هدایت

هدایت صحبت کنم . این کتاب يك رومان است و نویسندۀ آن يك ایرانی است . آری ، يك ایرانی ! است . آری ، يك ایرانی ! چگونه میتوان يك ایرانی بود ، و مطلقاً هم ایرانی نبود ، کسی که در زیر روکش طلائی - یعنی نفت از گرسنگی میمیرد و یا ، معذرت میخواهم ، مرده‌ای که رویش را طلا گرفته‌اند .

البته صادق هدایت دیگر در این جهان نیست ، او خود کشی کرده است . چیزی که وی را مانند کفن بخار آلودی در بر گرفته دود افیون است . برای او همهٔ مسائل باخته و تباه است ، زندگی را هم که از پیش باید باخته دانست .

معذک این کتاب برای ما باقی است ، کتابی که کلید غم‌انگیز دنیائی است که خود نیز تباه شد . دنیائی که بی‌شک برای هزاران سال جزو خرده‌ریز بساط بازار کهنه فروشان درآمده است و بالاخره روزی حکومت علم و صنعت ، بخاطر بهداشت ، این

آنچه بوف کور می بیند

بازار را از میان خواهد برداشت مگر اینکه ...
مگر اینکه یاوه سرائیهای بیحد و حصر دنیای
غرب که بر پایه اشیا و افکار مجسم و قالب گرفته
بنا شده است ، برخلاف میل خویش ، به کشف و
ابداع جنون تازه ای نائل آمده درهم فرو ریزد ،
جنونی که پس از انهدام عالمانه عقل ، تبدلات و
ارتباطات از میان رفته افراد ملل و اشیا جهان را از
نوبر قرار سازد و دیگرین آنچه «حقیقت» نامیده
میشود و آنچه «رؤیا»ست وجه تمایزی موجود نباشد.
بوف کور ، که نوعی قصه اصیل شرقی است ،
گوئی با قلمی نوشته شده که آنرا درخشش فرو
برده اند . هنگام مطالعه این کتاب ، شما خواهید
توانست در زیر سرپوش سنگین سربی که بر روی
جهان معاصر نهاده اند حرکت کنید . ولی دیگر
نمیدانید در کجائید و از اسم و رسم کلیه مسائل جاری
بی خبرید . مع هذا این کتاب يك سرگرمی هنری
و ذوقی و یا تفریحی راجع بمسائل مجرد ، که اینهمه

طرف علاقه نویسندگانی است که شتاب دارند مسائل جاری را فراموش کنند ، نیست . این کتاب يك اثر سور رآلیست که از نظریه آن رایحه ارتباط با جهان ماوراء استشمام می گردد ، نیز نیست . این اثر عجیب و غریب هم نیست ، هر چند تمام چیزهایی که در آن وجود دارد با عقل ، در معنی عامیانه کلمه ، متضاد است . پس این اثر چه است ؟ من نمی دانم . هنگام ورود باین کتاب مثل اینست که شما در يك دنیای حقیقی وارد شده اید . اگر کلمه رآلیست خود چیز تباه شده ای نبود من شاید می گفتم که این يك اثر رآلیست است ، ولی رآلیستی با قانون کلی و اجتناب ناپذیر و قطعیت نامحدود ، رآلیستی که به اشیاء همان حیات را باز میدهد که بموجودات زنده ، با این نسبیت که از زمان و مکان ، که نقطه مشترك دیگری ندارند جز انسان بیچاره که یکی بسوی دیگری می رود بی آنکه هرگز بداند که در کدام يك از آن دو واقع است ، ترکیبی بر

آنچه بوف کور می بیند

اساس نظریهٔ اینشتین بوجود می آورد . *

اما از نظرمایهٔ ادبی ، این کتاب که اثر یک داستان نویس ایرانی این عصر است بهیچوجه رنگ و نیروی ملی قدیم را فاقد نیست . تکرار مصرانهٔ برخی از قسمت های مشابه این کتاب مانند سحر مقاومت ناپذیری است که خواننده را وادار میکند در زندگی سرایندهٔ داستان و حوادث تأثر انگیز او که در زمان و مکان پراکنده است ، شرکت جوید . بدون شك نقل کنندهٔ این سرگذشت بیماری است که افیون او را فریفته است ** . خوب ، وقتی

* منظور این است همانطور که در جهان حقیقی اینشتین زمان و مکان اصالت فردی ندارد و مانند تاروپود منسوجی متصور می شود که درهم رفته است ، جهان هستی بوف کور نیز چنین است (ق) .

** یکی از بزرگترین نویسندگان قرن نوزدهم انگلستان است که بر اثر ناراحتی های عصبی افیون استعمال میکرد و ضمن آن مطالعات زیادی دربارهٔ جهان ماوراء طبیعی بعمل آورده است (ق) .

درباره صادق هدایت

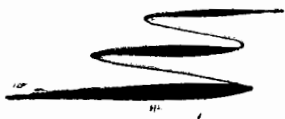
شما بوف کور را خواندید خواهید دانست که شیرۀ افیون میتواند پنجره‌های دنیای حقیقی یعنی دنیای غربی را بگشاید . البته پیش از این هم شما از روی گفته دیگران و یا لااقل از گفته تماس دو کینسی T . de Quincey * به این نکته واقف بودید . ولی باید گفت که دنیای شرقی نیز پنجره‌هایی برای گشودن دارد و شاید تنها افیون کافی نیست و لابد در وجود ژرف صادق هدایت يك کلید مخصوص امید وجود داشته که وی توانسته است در خود افیون نفوذ کند و آنرا به چنین تأثیرات فوق‌العاده وادار نماید .

بكمك افیون نیست که عقل دنیای غربی ما حقیقت جهانی را که باید بفراخور خویش پیوسته

* پس از انتشار این مقاله بعضیها چنین پنداشته بوده‌اند که منظور نویسنده از « نقل‌کننده سرگذشت » خود هدایت است و حال آنکه منظور قهرمان کتاب بوف کور است (ق) .

آنچه بوف کور می بیند

ایجاد کند تا بتوان در آن نفس کشید ، بازخواهد یافت . بی شک کلید امید صادق هدایت روزی شکست ، چه وی خود کشی کرد . البته امیدی که من میگویم قوانین کلی واجتناب ناپذیری دارد که بیک بوف کور توانائی آنرا میبخشد که در تیرگی مطلق ببیند .



بنظر من این رومان به تاریخ
ادبیات قرن ما وجه امتیاز خاصی
بخشیده است .

«آندره روسو»

صادق هدایت و شاهکارش

آندره روسو

تصور میکنم صادق هدایت، نویسندهٔ ایرانی،
برای بسیاری از خوانندگان نا مکشوف باشد
همانطور که برای خود من نیز تا چند روز پیش چنین
بود ولی بعقیدهٔ من تأثیر وحی آسای بوف کور،
شاهکار او، بخوبی کافیهست که در نظر ما هدایت را،
در همان اولین برخورد، در زمرهٔ بلیغ ترین و پر
معنی ترین نویسندگان عصر قرار دهد. آقای روزه

صادق هدایت و شاهکارش

لسکو که هدایت را در زبان فرانسه بما شناسانده است اظهار میکند که بین آثار ماندنی نیم قرن اخیر ایران کتاب بوف کور در ردیف اول جای دارد . من از این حد فراتر میروم : بنظر من این رومان به تاریخ ادبیات قرن ما وجه امتیاز خاصی بخشیده است ، مانند رومان دادخواست کافکا . با این تفاوت که آنچه را کافکا نتوانسته بود بدست آورد هدایت توانسته است ، یعنی هدایت موفق شد نوشته های چاپ نشده خود را پیش از خود کشی بسوزاند . این نویسنده که ازدنیای مارخت بهالم دیگر کشیده است ، تقریباً دو سال پیش در پاریس بزندگی خویش پایان داده است .

هدایت در ۱۷ فوریه ۱۹۰۳ در تهران متولد شد . نوّه ادیب معروف رضاقلی خان هدایت بود . ولی این وراثت سبب نشد که هدایت از ادبیات سرشناس شود ، هرگز . روژه لسکووی را چنین معرفی میکند :

درباره صادق هدایت

استقلال فکری ، فروتنی ، صفای روح او
سبب شد که وی يك زندگي بی نام و نشان و دردهای
يك فرد برگزیده‌ای که از هر گونه سازشی سرباز
میزند برای خویش انتخاب کند . نرم دلی
فوق العاده او ، ذوقی که همیشه جنبه مضحك چیزها
را بیدرنگ در مییافت و همچنین گذشت او نسبت
بکسانیکه وی آنها را دوست میداشت ، بیزاری
اورا از این دنیا تعدیل میکرد .

هدایت تحصیلات خود را در فرانسه انجام
داده است و در آنجا از همان نخستین سالهای جوانی
در صدد خود کشی برآمده بود .

آیا وی یکی از شرقیانی که بکشور خود پشت پا
زده شیفته با ختم میشوند و در نتیجه راجع بسر نوشت
خویش دچار دو دلی میگردند نبود ؟ هدایت با
سنت های کشور خویش ، با فرهنگ توده ، با عادات
و رسوم عامیانه و همچنین با اسرار کیش و آئین میهن

خود که برخی از خرافات و اثرات روحی آن با بقایای معتقدات معنوی ایران باستان تطبیق میکرد همزیستی داشت. ولی دلهره دنیای جدید و نومیدی سخنسرایان بدبین و نفرین زده را از غرب آموخته بود. مانند آنان - و نیز مانند خیام که طبق آنچه بما گفته اند تنها شاعر کشورش بود که هدایت دوست میداشت - تیره بینی خود را نسبت باین جهان در نوشته های خویش منعکس میساخت. داستانهای عجیب و رومانهای شگفت انگیز مینوشت. انتشار این نوشته های تهورآمیز در ایران آن زمان سرو صدا بپا میکرد. نویسنده فقط چند نسخه از آنها را بدوستان نادر خود میداد. هدایت سالهای غم انگیزی را در تهران گذراند. ۱۹۳۵ به هندوستان رفت و آن کشور نظرش را بسیار جلب کرد. بوف کور نخستین بار در سال ۱۹۳۶ در بمبئی در نسخه های پلی کپی شده منتشر شد تأثیر هند در این کتاب مشهود

درباره صادق هدایت

است . (*)

من از خلال این شرح حال کوتاه چنین استنباط میکنم که هدایت در جستجوی عالیت‌ترین تمدن‌های جهان بود تا مگر در آن منابع یک زندگی شایسته‌ای را باز یابد . پاریس را تا آن حد دوست داشت که سنگ‌های آنرا بوسیده بود . **

* این اشتباهی است که حتی نویسندگان ما نیز دربارهٔ بوف کور کرده‌اند بدین معنی که چون این کتاب نخستین بار در بمبئی منتشر شده و قسمت‌هایی از آن نیز بهند راجع می‌شود، آنها چنین پنداشته‌اند که هدایت بوف کور را در هند و تحت تأثیر مشاهدات خویش در آن کشور نگاشته است و حال آنکه در حقیقت چنین نیست . هدایت مدتی پیش از مسافرت به هندوستان بوف کور را در تهران نوشته بود . فقط وقتی به بمبئی رفت یک ماشین کپی بردار خرید و از متن آن با خط خود کپی برداری کرد (ق) .

** یکی از دوستان فرانسوی هدایت در

بقیه پاورقی در صفحهٔ مقابل

صادق هدایت و شاهکارش

آیا وطن خود او یکی از مهد های بشریت نبود ، اما در زمینه تاریخ و فرهنگ قدیم چیزی هدایت را تهییج و راضی نمیکرد . بیشك مسئله مهم عصر ما بود که فکر او را شدیداً بخود مشغول داشته بود ، یعنی مسئله اساسی بهبود وضع زندگی بشری بر پایه حقیقت انسانی که از نو پیدا شده است .

از این نظری با انقلابیون اصیل عصر ما ، پیشوایان مسیحی و سخن سرایان سور رآلیست نزدیکی فکری داشت . البته از گمان های فریبنده و آرزوهای واهی حاصل از جنگ جهانی اخیر و

نامه ای بایران نوشته بود که هدایت پس از رسیدن به پاریس از شدت شوق پیش چشم اودیوار را بوسیده بود . تصور میرود که منظور نویسنده این مقاله اشاره بهمین باشد . ولی هدایت پس از مدت کوتاهی که در پاریس ماند در یکی از نامه های خود از پاریس نیز بشدت ابراز دلزدگی کرده بود (ق) .

درباره صادق هدایت

دگر گونیهای ناشی از آن نیز بی نصیب نمانده بود. زمانی بیک انقلاب اثر بخشی در کشور خویش ایمان یافته ولی پس از یک آزمایش سیاسی بیش از پیش زده شد. تنها یک راه برایش مانده بود و آن گریز بود، گریز کامل، گریزی که نومیدی فرو بسته‌ای ویرا بسوی آن میراند. از سالها پیش موضوع برخی از آثار او، آثاری که دنیا را به نیستی ننگینی محکوم میکرد و مایکی از آنها را در اینجا خواهیم دید - همین گریز یا بقول خود او گریز از دنیای «رجاله‌ها» بود.

در پاریس وی عزم نهائی خود را بسوی این گریز جزم کرد. پس از چند ماه اقامت، در نهم آوریل با گشودن شیر گاز در آپارتمان کوچکی که در کوچه شامپیونه اجاره کرده بود برای همیشه از این جهان در بروی خویشتن بست. خاکستر نوشته‌های چاپ نشده اش را در کنار جسدش

صادق هدایت و شاهکارش

یافتند (*) لبخند سرگشته‌ای بر چهره او دیده
میشد .

تصور میکنم که ذکر این اطلاعات مختصر
درباره زندگی نویسنده لازم بود تا بتوان پی برد
که این کتاب وحشتناک و شایان تحسین چیزی

(*) هدایت مدتها پیش از خودکشی قسمت
اعظم آثار چاپ شده خود را از میان برده بود، روزهای
پیش از حرکت او به پاریس زنبیل زیر میز بزرگ
اطاقش از اوراق درهم دریده پر شده بود. در پاریس
نیز همانطور که یکی از ایرانیان مقیم آنجا سال پیش
در یکی از نشریه‌های تهران شرح داده بود، هدایت
آثاری را که با خود برده بود و یا احیاناً در پاریس
نوشته بود همراه، پیش از خودکشی از بین برد مگر
« قضیه توپ مرواری » و « بعثة الاسلامیه فی بلاد
الافرنجیه » را چه نسخه‌هایی از این دو در اختیار
کسان دیگر بود و از میان بردن نسخه‌های تجدید
نظر شده آنها سودی نداشت جز اینکه نسخه‌های ناقصی
بقیه در صفحه بعد

درباره صادق هدایت

نیست که بی هیچ اساسی بوجود آمده باشد . این خیالپردازی يك سرگرمی و تفنن ادبی نبود هرچند ، بطوریکه خواهیم دید بسیار عالمانه تنظیم شده است . بوف کور محصول نیروی فشرده ادبی داستان سرائیست که از آن برای رها نیدن خویش از دنیائیکه خود را در آن زندانی میدید مانند پناهگاهی استفاده کرده است .

اگر این بنای معظم رؤیاها ، رؤیاهائیکه گاه با انقلاب نفسانی توأم است ، بکابوس قطعی تبدیل

از آنها باقی میماند . پس از خودکشی هدایت در اطاق او کوچکترین اثری از هیجانات فکری پیش از مرگ یا کمترین نشانه‌ای از توجه او بمسائل مربوط باین دنیا ، بشخص خود او و آثار او یافت نمیشد . مسلماً منظور نویسنده این مقاله بیان این نکته است که برآستی هدایت پیش از مرگ آثار چاپ نشده خود را موفقانه نابود کرده بود و در کنار جسد او در حقیقت جز خاکستر آثارش چیزی بر جای نبود (ق) .

میپا بد برای اینست - و بخصوص آنرا تکرار میکنیم -
 که نومیدی صادق هدایت را درمانی نبود . اگر
 وی از این زندگی توقعی نداشت در زندگی هیچ
 دنیای دیگری نیز امید تسلی خاطری نداشت .

از این لحظه است که درهای دنیای بیهوده
 و نفرت انگیز ما میتواند رو بدایره های بیش از پیش
 خیالی باز شود که در آن عناصر بیهودگی و بیزاری
 بوسیله مناظر رؤیائی مشوب کننده ذهن بآدم دهن
 کجی میکنند . عالم ماورائیکه درد نیای نیم مرده
 خواب آغاز میشود جهنم زمینی را در جهنم بی پایان
 دیگری فرو میریزد و دیگر هر گونه تلاش رؤیائی
 گام تازه بسوی جنون است .

آدم بیاد جنون ژرار دونروال میافتد هر چند
 رؤیائی که در بوف کور در پی هم می آیند بی شک
 از حوادثی چنان مشخص و معین که نویسنده اورلیا
 با آنهارو بر و شده بود ، ناشی نگردیده است . نیروی
 خلق و ایجاد هنری در بوف کور سهمی بزرگ دارد

درباره صادق هدایت

و خواننده را بیاد آثار تخیلی رمانتیک های آلمان و یا برخی داستانهای ادگارپو می اندازد . به علاوه ممکن است نفوذهایی از این نوع از جانب غرب در پرورش هنری صادق محل خاصی داشته باشند ولی آنچه توانسته است این کتاب را به نقطه ختامی برساند که حس تحسین ما را چنین بر میانگیزد به چیزی جز به الهامات شخصی بستگی ندارد. نگرانی همیشگی برای رهانیدن خویش از این دنیای تحمل ناپذیر و خشم ناشی از مشاهده اینکه شخص خواه و ناخواه به آن بسته است بر سراسر این رؤیاهای شکفت انگیز حکمروائی دارد .

از تخیلات يك افیونی برخاستن ، زمان و مکان را بازیچه خود قرار دادن ، مسیر زندگی پیشین را با روشن بینی جنون آمیزی از نو پیمودن ، با تبدیل شخصیت خویش رو برو شدن طوری که خود را واقعاً شخص دیگری یافتن ، هیچیک ساخته نویسنده نیست فقط شاید وی باز بردستی کامل از

صادق هدایت و شاهکارش

آنها استفاده کرده باشد . این درهم ریختگی قاعده اساسی دنیائی است که ما را از دنیای خود بیرون کشیده در دنیائی دیگر که انعکاس ناگواری از دنیای خودمان است جای میدهد .

این نغمه عشق يك مرده که از زبان شخصیت دوگانه ای سروده میشود و قسمت اول کتاب را تشکیل میدهد نخواهد توانست نه عشق و نه مرگ را جاویدانی بخشد . بیهوده است اگر دو چشم زنی مانند دوستاره ، بانگاهی فوق طبیعی در میان رؤیاهای مرگ آلود میدرخشد . شاید این نگاه میتواندست خورشید دنیای دیگر گردد بشرطی که شخص در آن دنیا بر اثر مواجهه با اسرار مرگ آوری خویش را دچار خفقان احساس نمیکرد . این اسرار که کلید آن در قسمت اول از دست مابدر می رود در دنیائی غیر حقیقی که به آنها زیبایی افسانه ای شکفت انگیز می بخشد در نظر مایتموج است . حتی قسمتهای شوم این کتاب بعلت تعلق داشتن به عالم

درباره صادق هدایت

ماورائی که نویسنده از رؤیای خود بظهور میرساند در اقصی درجهٔ زیبایی و کمال است . وقتی تسلی خاطری موجود نیست عالم اشباح میتواند برای يك قلب شوریده پناهگاهی باشد . ولی حقیقت این است که مطلب راجع به روحی زهرآلود است ، چیزی که دنبالهٔ داستان برای ما آشکار خواهد کرد . اکنون باید بکوشم خود را در هنر سحر و پر از لطف نویسنده وارد کنم . قبلا باین نکته که بوف کور در نظر من تاجه حد با آثار تخیلی استادان غرب پیوند دارد اشاره کرده ام ولی این کتاب رشتهٔ درهم پیچیده و سحر انگیزی است که از يك داستان کامل شرقی گشوده شده است . نویسنده خود از مردم ایران بود و با آنچه به عادات و رسوم مردم ایران راجع است آشنائی کامل داشت ، مانند مراسم و تشریفات مذهبی ، شناسائی محل های خاص ، تحمل صحنه های درعین حال غم انگیز و خنده آور زندگی روزانه ، زبان شیرینی که با ضرب المثل ها

صادق هدایت و شاهکارش

واصطلاحات تزئین یافته است ، گوئی لازم بود که وفاداری باستانی به کیش ایران آرامش خاطر عادی را از صفحه دل هدایت بزدايد و وی آماده گردد که با کلیه وسائل به جهان نامرئی روی آورد ، هند را بشناسد و بتواند افسونهای آن کشور را با حکمت ایران باستان بیامیزد و خلاصه در ضمیر خویش صادق هدایتی بتمام معنی و عطش سیراب نشدنی برای دنیای نامرئی و دست نیافتنی بوجود آورد . از این روست که داستانهای او تحت تأثیر مواد مخدر ، که پیش از فرسودن ، بیخبری و سرمستی می آورد ، مرتباً به رؤیاهای احلام انگیز تبدیل مییابند . ولی وی با آهنگ ملایمی که مخصوص قصه سرایان شرقی^۱ است آنها را برای ما بیان میکند . برخی از ترکیبات در بیان او بطور طبیعی تکرار میشوند چه این تکرار پر کیفیت و ارزش شاعرانه آنها میافزاید ، بدین ترتیب در نوشته های ادبی او که شامل شرح وقایعی است کلماتی بکار برده میشود که صرف تکرار

درباره صادق هدایت

آن نیروی تذکار فوق العاده ای برشونده اعمال میکند. حتی مواردی هست که شخص منتظر آن چیزی که ظاهر شده است نبود و این کلمه اداء شده است که بدان ظهور و بروز بخشیده است. در يك قصه معمولی آنچه گفته میشود فقط برای یکبار است ولی همان فرمول گفته شده طوری طنین میاندازد که گوئی ما آنرا هرگز نشنیده ایم و ناگاه لحظه ایرا بیاد میآورد که بالخطه سابق در عین حال هم متفاوت است و هم با آن شباهت دارد، این است که پرده زمان را بوضع عجیبی جابجا میکند. بین آنچه ناگهانی است و آنچه ناگهانی بوده یا خواهد بود را بطنه ای برقرار میشود که از آن، برخلاف موقعی که هنوز حدود گذشته و آینده از میان نرفته علیت شمرده میشود، وحدت مرموزی بوجود می آید. بین بیداری و خواب، بین جریان زندگی و ظهور مرگ، گاه آدمی پرتوی میبیند که یکی از این روابط اضطراب انگیز را که وی تجلی مینامد

صادق هدایت و شاهکارش

رسم میکند . در رومان صادق هدایت از پرتوهای دزدانه که نسج زمانی رامی درند اثری نیست . این سرگذشت گوئی از پرتوهای مکاشفه ، که روزهای تشویش انگیز بیهوشی بین زندگی و مرگ احداث میکنند متخلخل است . وقتی يك تکرار شگفت انگیز لفظی در محلی تازه و لحظه ای جدید ظهور غیر عادی يك واقعه و یا يك وضع را که عادات دنیوی ما بجای دیگر مربوط می دانست سبب میشود هريك از این پرتوها درخشیدن آغاز کنند .

قسمت دوم این کتاب شمه دیگری از زندگی نویسنده است که بر قسمت اول مقدم میباشد و به اندازه ای از آن دور است که رؤیاهای آن در فواصل قرون و اعصار گسترش مییابند . همانقدر که یاد بود اولیه و هم آلود بود بهمانقدر شرح بعدی حقیقت پرداز ، دردناک و حاوی طعن و لعن شدید نسبت به وضع نفرت انگیز و چرکین بشری است در این هنگام است که طنین هائی شروع میشود و نوعی یاد-

درباره صادق هدایت

بودا بدی را بر میانگیزد . باید گفت که مترجم از عهده بر گردانیدن مفاهیم متن اصلی کتاب بخوبی برآمده است و لذا ترجمه او از حد يك ترجمه معمولی بسی بالاتر قرار دارد . ما میتوانیم تشخیص بدهیم که بوف کور در زبان فارسی يك شاهکار سحر بیان و زیبائی لفظی است ولی دقت و زبردستی آقای روزه لسکو توانسته است این سحر و زیبائی را در شاهکار دیگری انتقال دهد . لذا کلماتی که ما بیشتر شنیده ایم ما را تحت تأثیر قرار میدهند و با احساساتی که بمادست میدهد با وحشت خود را با آنها آشنا مییابیم : نیلوفر کبود ، طعم ته خیار یا منظره خانه هندسی شکل که بی صاحب و غیر بشری بنظر میرسند مانند تابلوئی از ژان پیر کاپرون ... آیا مرده ای که سعی میشود با هماغوشی سرد در دنیای دیگر بتصرف درآید انعکاس رؤیائی عشق وجود زیبائی نیست که وصال خود را از بیچاره ملامت زده ای دریغ داشته است ؟ آیا این همه خوابهای وحشت

صادق هدایت و شاهکارش

آور و مرگبار ، پیکری که تکه تکه شده است ،
اسبهای نعلش کش ، از احساسات نهانی و پیش پا
افتاده ای که در کوچه و خیابان و یاد برابر دکان
قصابی دست میدهد ناشی نشده ؟ ولی دنیای آغشته
به کرم که در کشاکش این احساسات پیکر را در
بر گرفته است نمایندهٔ مجموع نفرت و ناامیدی
است که با آن دایرهٔ تخیلات نویسنده کاملاً بسته
میشود .

خوشا بحال شوریدگانی که به عالم دیگر
میگریزند، در اینجا عالم رؤیا قلمرو و مرگ دیگری
است . آخرین صورت این پریشان خاطری
نگرانی از پیکری است که خونش جاری شده و
منعقد میگردد و دیگری است که کرمان آنرا طعمهٔ
خویش قرار داده اند . آیارؤیای عشق سرگشته‌ای
که رومان با آن شروع شده است تکاپوی هماغوشی
باغیر از يك مرده بود ؟ بی شك نه . تا آنجا که این

درباره صادق هدایت

مرده است که زنده را به سردی و نابودی میکشاند،
همانسان که مرگ از صادق هدایت حیاتی رار بوده
است که هیچ امیدی قادر به نجات آن نبود .



بازهم نظریاتی چند :

برای کلمه هائی که در بوف کور بکار برده شده و به علت تغییر ناگهانی که در مسیر فکر ایجاد میکند و بواسطه حوادثی که خارج از هر گونه منطق وقوع مییابد ؟ این کتاب اثری است عجیب، سحرآمیز و حیرت آور .

مجله « La Table Ronde » شماره ۶۸ ماه

اوت ۱۹۵۳

آثار او بخصوص داستانهایش ، شایستگی دارد که به میزان وسیعی در فرانسه طبع و نشر یابد .

مجله « Bizarre » شماره اول

درباره صادق هدایت

هدایت که بخصوص با مجموعه داستانهایش مانند سگ ولگرد، سه قطره خون، سایه روشن، زنده بگور، شناخته شده است، نویسنده رومان عجیب بوف کور و چند نمایشنامه است هدایت که چندین متن پهلوی را ترجمه کرده است. پیشاهنگ مطالعات فرهنگ توده (فلکلور) در ایران میباشد و اولین نویسنده ای است که در صدد برآمده است زندگی طبقات مختلف مردم کشورش را توصیف نموده تجزیه و تحلیل کند و زخمهای جامعه جدید ایران را عریان سازد.

« مجله : *Defense de la Paix* شماره

۲۶ ماه ژوئیه ۱۹۵۳ »

اگر چیزی به عنوان شاهکار وجود دارد

همین است.

« آندره بروتن - سرسته گروه سوررالیست،

مجله *Le Meduim* « شماره ژوئن ۱۹۵۳ »

درباره صادق هدایت یادداشت مخصوصی

باز هم نظریاتی چند :

لازم است زیرا وی نویسنده ای است که در ایران
کنونی بیش از همه نویسندگان دیگر درباره وی
بحث و گفته گوست ، و نیروی یکی از پر حاصل ترین
نویسندگان است که در حدود سی جلد کتاب به چاپ
رسانیده است : پنج جلد رومان ، چهار جلد
داستانهای کوتاه ، دو مجموعه فلكلور ، دو نمایشنامه
و يك سفرنامه و ترجمه های بسیاری از فرانسه و
پهلوی . هدایت اکنون بحق استاد مسلم محسوب
میشود و از حیث وسعت زمینه و تنوع آثارش در ادبیات
معاصر ایران نظیری برای وی نمیتوان یافت .

هدایت میهنش را بسیار دوست دارد و از بشر
دوستی عمیقی که چشمان وی را به جهانی که در
آن زیست میکند یعنی جهان توده ها ، با بدبختی ها
و ناکامیهایش متوجه کرده برخوردار است .

آیا با بدبینی هدایت ناشی از شرایط اجتماعی
زمان ماست ؟ شاید . و شاید اگر هدایت در محیط

درباره صادق هدایت

دیگری میزیست خوش بین تر میبود .

« گریوزلا »

مجله **Life and Letters** چاپ لندن شماره

۱۴۸ دسامبر ۱۹۴۹ .



د. س. کمیسروف

درباره زندگی و آثار صادق هدایت

ترجمه :

حسن قائمیان

از متن روسی مقاله مندرج در مجله : «سویتسکوی وستو کوودنیه»
نشریه آکادمی علوم شوروی چاپ مسکو

در ایران از قدیم ترین ایام تاکنون رسم بر این جاری است که پدر و مادر به روی نوزاد خویش نامی میگذارند که مایلند صفتی را که آن نام بیان میکند در فرزند خود ببینند . پدر و مادر هدایت فرزند خود را صادق (یعنی راستگو) نام نهادند و میل آنها صورت تحقق پذیرفت . چنین زیست صادق هدایت ، کسی که همه استعداد و هنر خود را صادقانه به خدمت خلق گماشته بود .

صادق هدایت در هفدهم فوریه ۱۹۰۳ (۲۸ بهمن ۱۲۸۱) در شهر تهران متولد شد . از طرف پدر وی نواده ادیب معروف و تجدد خواه نیمه دوم قرن نوزدهم است و نزدیکترین خویشان هدایت به طبقه اعیان تعلق دارند . اگر هدایت میخواست میتواندست با استفاده از نفوذ فامیلی خود بی صرف کوششی خاص به مقامات عالی برسد و مال و ثروت ببندد . ولی این جوان حساس ، که به زودی تضادهای شدید اجتماعی را دریافته بود ، این راه را برنگزید .

هدایت در سال ۱۹۲۵ دبیرستان فرانسوی را در تهران پایان رسانید و برای تحصیلات عالی مهندسی رهسپار بلژیک شد. ولی سال بعد او را با دانشجویان دیگر برای ادامه تحصیل در دانشکده معماری به فرانسه فرستادند. هدایت که به زودی پی برده بود که ذوق و علاقه او متوجه رشته ادبی است تحصیل رشته ریاضی را ترك گفت و بنا بر تأیید دکتر خانلری، هدایت رسماً دارای تحصیلات عالی نبود. وی که به زبان فرانسه تسلط داشت و از زبانهای انگلیسی و عربی نیز بخوبی میتوانست استفاده کند تمام نیروی خویش را به مطالعه علومى که سود جامعه بشرى را در بردارد مصروف داشت و با حرارت و پشتكار مخصوص به مطالعه ادبیات، زبانشناسی، تاریخ و هنر پرداخت.

صادق هدایت زود دست بکار نویسنده گى شد و میکوشید که در آثار هنرى خویش زندگى مردم ایران را منعكس كند ولى خدمت در ادارات دولتى او را از فعاليت هاى هنرى مورد علاقه اش دور ميكرد. كارادارى باب طبع او نبود و وقت او را زياد ميگرفت ولى براى او امكان اينكه از راه ديگرى وسيله معاش خود را مستقلاً تأمين كند وجود نداشت. پس از بازگشت از پاریس در سال ۱۹۳۰ هدایت به خدمت بانك ملی ایران در آمد. كمى بعد وارد اداره كل تجارت شد و پس از آن در يك شركت ساختمانى استخدام گردید.^۱

در سال ۱۹۳۷ صادق هدایت در اداره موسيقى كشور

۱ - از یادداشت حسن قائمیان در ذیل مقاله مندرج در مجله سخن شماره پنجم سال پنجم اردیبهشت ۱۳۳۳.

مشغول خدمت شد و همکاری در طبع و نشر مجله موسیقی را پذیرفت. سرانجام با سمت مترجمی در هنر کده هنرهای زیبا استخدام گشت و تا روز عزیمت به پاریس، یعنی تا سال ۱۹۵۰، در آن سمت باقی ماند^۱.

هدایت که میکوشید جلب توجه نکند و همچنین بعلم اینکه از حیث وسائل مالی در تنگنا بودن آثاری را در نسخه های محدود منتشر میکرد چنانکه نخستین چاپ پلی کپی شده «بوف کور» در ۱۵۰ نسخه و نمایشنامه «افسانه آفرینش» در ۱۰۵ نسخه انتشار یافت. باید متذکر شد که وقتی دوستان دانش و ادب برای انتشار آثارش پیشنهاد کمک مالی به او میکردند وی متناسب با این کمک قیمت تکفروشی نوشته خود را تقلیل میداد^۲.

۱ - همانطور که اینجانب در ذیل مقاله مزبور یادآور شده بودم هدایت قبل از آنکه وارد شرکت سهامی کل ساختمان شود تا سیام اسفند ۱۳۱۴ در وزارت خارجه خدمت میکرد که در اینجا نویسنده از قلم انداخته است. (ق)

۲ - هدایت هرگز برای چاپ هیچ یک از آثار خود کمک مالی از کسی قبول نکرده است «فوائد گیاهخواری» که در سال ۱۳۰۶ در برلن جزو انتشارات ایران شهر منتشر شده شخصی بنام میرزا محمودخان شیبانی مبلغ پانزده لیره به اداره انتشارات ایران شهر کمک کرده بود که هدایت از آن بی خبر بود زیرا وی در امور مالی چاپ کتاب مزبور دخالتی نداشته است. البته ظاهراً از اینگونه کمکها در مورد سایر انتشارات ایران شهر صورت میگرفته و در مورد کتاب «فوائد گیاهخواری» اداره ایران شهر خود در اوائل کتاب مزبور نوشته بوده که: «ما هم قیمت کتاب را از ۳ به ۲ قران تنزل دادیم» و گمان میرود همین تذکر ناشر باعث چنین تصویری برای نویسنده محترم مقاله شده باشد. (ق)

✱ در سال ۱۹۳۰ هدایت با نویسندگان چون بزرگ علوی، مجتبی مینوی و مسعود فرزاد آشنا شد. این نویسندگان هنگام ملاقات با یکدیگر مسائل هنری را مورد بحث قرار میدادند و این امر بتدریج آنها را بهم نزدیک کرد در نتیجه یک گروه ادبی که ابتدا مرکب از چهار تن بود تشکیل گردید که آنرا «ربعه» مینامیدند. به زودی این گروه با ورود کسان تازه که بین آنها عبدالحسین نوشین، پرویز خانلری، مین باشیان، نیما یوشیج و غیره را میتوان نام برد، تکمیل شد.

بی فایده نیست اظهارات مجتبی مینوی را در باره اصول فکری هدایت و گروه ادبی ذکر کنیم: «ما با تعصب جنگ نمیکردیم و برای تحصیل آزادی میکوشیدیم و مرکز دائره ما صادق هدایت بود.»^۱

در سالهای بین ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ ایران روزهای دشواری را میگذراند. بیکاری و فقر و فاقه ملت ایران را متلاشی کرده بود کوچکترین اعتراض یا عدم رضایت بیرحمانه درهم کوفته میشد. عملیات تروریستی که بر ضد مبارزین نیروی فرهنگی و ادبی کشور متوجه بود میکوشید که صدای مردم و نویسندگان را خفه کند. برای صادق هدایت با طبیعت پاک و حساسی که داشت دشوار بود که استبداد و ظلم و فشار را بر خود هموار کند. هدایت برای رهایی از «چهار دیواری» که به «مقبره زندگی و افکار» وی

۱ - از سخنرانی مجتبی مینوی در جلسه یادبود صادق هدایت ۲۵ فروردین ۱۳۳۱ ضمیمه کتاب «صادق هدایت» تألیف و نسان مونتی چاپ تهران. (ق)

تبدیل شده بود در سال ۱۹۳۶ به هندوستان رفت^۱. برای وی اقامت طولانی در هند میسر نبود زیرا از حیث وسیله مالی در مضیقه بود و نیز نمیخواست از مهمان نوازی دوستی که وی را به آن کشور دعوت کرده بود سوء استفاده کند. هدایت پس از یکسال به تهران بازگشت هنوز نمیتوانست حتی یکی از آثار هنری خود را منتشر سازد.

چون اوضاع کشور بخصوص پس از صحنه سازی محاکمه گروه ۵۳ نفر هنوز پیچیده تر شده بود با وجود سختگیری و فشار بیرحمانه صادق هدایت ایمان به آزادی و ترقی را از دست نداده بود. بزرگ علوی در مقاله «صادق هدایت» چنین مینویسد: «هدایت اهل مبارزه و مقاومت بود. دوستان صمیمی او میدانند که در روزهای سخت هنگامی که قوای اهریمنی غلبه داشته مخصوصاً در نخستین سالهای بعد از بهمن ۱۳۲۷ باچه شوری و باچه از خود گذشتگی برای تسکین دردهای مبارزین راه آزادی تلاش میکرد و خود را بخطر میانداخت.»^۲

در این دوره دشوار ده ساله هدایت کوشش خود را به انتقاد ادبی مصروف میکند و طی آن شایستگی غیرعادی و ممتاز خود را به ظهور میرساند. در ۱۹۳۴ مجموعه «ترانه های خیام» را با مقدمه ای درباره زندگی و آثار شاعر منتشر میکند و نظریه ضد الهی و جسارت شاعر را در افشاء مفاسد جامعه همزمان وی متذکر

۱ - «این اطاق مقبره زندگی و افکارم بود» بوف کور صفحه ۳۳ (ق).

۲ - «کبوتر صلح» شماره اول - اردیبهشت ۱۳۳۰.

درباره زندگی و آثار صادق هدایت

میشود. همچنین هدایت از شك و تردید خیام خوش می‌آید و اشعار معروف او را ترویج و تأیید میکند:

ناآمدگان اگر بدانند که ما

از دهر چه میکشیم نایندد گر.

هدایت معتقد است که نظریات خیام، بر خلاف نظریات بسیاری از شعرای ایران در قرون میانه، ناشی از ناکامیهای شخصی و موقتی شاعر نبوده بلکه این نظریات «دارای معنی و مفهوم عالی فلسفی» است.^۱

مقاله «چند نکته درباره ویس و رامین» به تجزیه و تحلیل ادبی اشعار اختصاص دارد. هدایت از روی بسیاری از آثار حقیقی که از دوره پیش از اسلام و بعد از اسلام اخذ شده است وجود عناصر ملی را در «ویس و رامین» ثابت میکند.

هدایت با عنوان گرد آورنده و محقق فرهنگ توده (فلکلور)، توجه زیادی به هنر توده ابران میدارد. در ۱۹۳۱ وی مجموعه نسبتاً کوچکی شامل شعرها و ترانه‌های عامیانه و چستانها و بازیها منتشر می‌سازد. هدایت نام این مجموعه را «اوسانه» می‌گذارد. بدین ترتیب خسیصه ملی و توده‌ای آنرا

۱ - «اغلب شعرای ایران بدین بوده‌اند ولی بدبینی آنها وابستگی مستقیم با حس شهوت تند و ناکام آنان دارد در صورتیکه در نزد خیام يك جنبه عالی فلسفی دارد.» (ترانه‌های خیام - صفحه ۳۲-۳۳ چاپ نخست). (ق)

برجسته میکند.^۱

مؤلف در دیباچه «اوسانه» پیوند موروئی آثار فلکلوری را با ادبیات باستانی ایران نشان میدهد و مینویسد :
«توده مردم شیوه وقاعده شعری ایران پیش از اسلام را از دست نداده است.»^۲

هدایت گرد آوری و انتشار آثار فلکلوری را سروسامان میبخشد. مقدار نسبتاً زیادی از آثار هنری توده در مجله سخن، که با آن بسیاری از نویسندگان من جمله اعضای گروه پیشین «ربعه» همکاری میکردند، و همچنین در بسیاری از نشریه‌های دیگر منتشر شده است. ولی این کار بیشتر بعلت فقدان وسایل وعدم مساعدت مؤسسات دولتی ناتمام ماند.

در نتیجه مطالعات جدی که صادق هدایت درباره نوشته‌های کهن پارسی بخصوص در مدت اقامت در هندوستان، در ۱۹۳۶ بعمل آورده بود چند اثر در زمینه زبانشناسی از طرف او منتشر شده است. هدایت در سال ۱۹۳۹ ترجمه متن کتاب نسبتاً کوچک «گجسته ابالیش» را به زبان فارسی منتشر کرده است و در همان سال دشوارترین اثر او یعنی متن انتقادی یکی از آثار بزرگتر

۱ - «اوسانه» - صادق هدایت - چاپ تهران ۱۹۳۱. صادق هدایت همچنین «ترانه‌های عامیانه» را در مجله موسیقی سال اول شماره ۶-۷ منتشر میکند. در زمینه کار او درباره قصه‌های عامیانه (مانند شنکول و منگول) و «متلهای فارسی» به مجله موسیقی سال اول شماره ۸ و پیام نو شماره ۳ سال ۱۹۴۵ رجوع شود.

۲ - «اوسانه» چاپ تهران ۱۹۳۱.

و مفصلتر ادبیات فارسی میانه (پهلوی) با عنوان «کارنامه اردشیر پاپکان» را منتشر ساخت و پس از آن ترجمه فارسی چهار دراز کتاب «شکند گمانی و یچار» یا «گزارش گمان شکن»، از روی متن انتقادی دکتروست و ترجمه انگلیسی او، که مطابق تصحیحات بهرام گورانگلساریا مقابله و تنظیم شده به چاپ رسانیده است.

در سال ۱۹۴۳ هدایت ترجمه فارسی متن پهلوی «یادگار جاماسب» که شامل نکات مذهبی است و سال بعد ترجمه فارسی متن اوستائی «بهمن یشت» را منتشر کرد. لازم است از ترجمه فارسی قطعه نسبتاً کوچک متن پهلوی «راجع به ظهور شاه بهرام ورجاوند» که در سال ۱۸۹۷ در بمبئی منتشر گردیده بود یاد کرد.

تمام این آثار با حسن نیت عالمانه و تتبعات ژرف متمایز هستند. هدایت تحصیل علوم زبان شناسی را مورد نظر خود قرار داد و کوشید که محتویات متن اصلی را هر چه عمیق تر که ممکن است مورد توجه و دقت قرار دهد.

در ترجمه متن های پهلوی به زبان کنونی فارسی هدایت کوشید محتویات آنها را درست و صحیح نقل کند بدین ترتیب تا حد امکان، رنگ آمیزیهای زبان را بهتر محفوظ نگاه داشته و سائل لغوی دوره های نزدیک فارسی نوین را با مهارت و استادی مورد استفاده قرار دهد.

هنگامیکه در سال ۱۹۴۰ افکار عمومی طبقه تحصیل کرده ایران مبارزه در راه اصلاح الفباء فارسی (مأخوذ از عربی) را از سر گرفت هدایت مقاله مفصلی با عنوان «خط پهلوی و الفباء

صوتی، نوشت که در آن خط اوستا و پهلوی به تفصیل مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است. وی در پایان مقاله مزبور تغییر الفبای فارسی کنونی را لازم می‌شمارد و پیشنهاد می‌کند که برای این منظور از خط لاتین با رعایت اصول فن صدا شناسی، استفاده شود. در ضمن هدایت توجه افراد را به آزمایش اصلاحات خطی که در جمهوری‌های شوروی در آسیای میانه و آذربایجان صورت گرفته است جلب می‌کند.

نوشته‌های بسیاری مربوط به مردم شناسی و فرهنگ ایران نیز به قلم هدایت تعلق دارد مانند: «هنر ساسانی در غرقه مدالها» و کتابی در باره عقاید و رسوم ایرانیان با عنوان «نیرنگستان» و همچنین کتابی با عنوان: «اصفهان نصف جهان» که در آن تصویرهای جالبی از اوضاع طبیعی اصفهان داده شده و قسمت عمده آن توصیف جاننداری از یادبودهای فرهنگ و هنر اصفهان است و آثار بسیار دیگر.

وضع سالهای ۴۵ - ۱۹۴۲ به شکفتگی هنر بسیاری از نویسندگان با استعداد ایران کمک کرده بود در زندگی صادق هدایت نیز این دوره نوینی بود که استعداد وی توانست تا بدرجه کاملی تجلی کند. در این دوره، هدایت در برابر ما مانند پخته‌ترین مبارز اجتماعی و نویسنده پیش کسوت ایران جلوه گر میشود. از آغاز سال ۱۹۴۲ وی داستانها و رومانهای تازه‌ای که در آنها مفاسد اجتماعی مردم ایران بر ملا شده است منتشر ساخت. صادق هدایت شرکت در انجام امور انجمن روابط فرهنگی ایران و شوروی را پذیرفت و چند اثر شخصی و ترجمه‌های خویش

را در مجلهٔ پیام نو - ارگان رسمی انجمن - منتشر کرد .

هدایت نخستین مترجم آثار چخوف به زبان فارسی است .
اولین داستانی که از چخوف به فارسی منتشر شده «تمشك خاردار»
است که بوسیلهٔ داستان نویس فقید ایران هدایت در سال ۱۹۳۲
بفارسی گردانیده شده است . دو سال بعد در مجموعهٔ «گل‌های
رنگا رنگ» داستان «شرط بندی» چخوف منتشر گردید ^۱ .
هدایت داستانهای دیگری نیز از چخوف ترجمه کرده است که
متأسفانه اطلاع دقیق و صحیحی دربارهٔ تاریخ و محل چاپ آنها
در دست نیست . از ترجمه‌های دیگر او یکی داستان «دیوار» از
پل سارتر ^۲ و دیگر داستان «مسخ» اثر کافکا نویسندهٔ چك است که
جداگانه نیز در سال ۱۹۵۰ بفارسی منتشر شده است و آثار دیگر .
هدایت کار ترجمه را جزئی از فعالیتهای هنری خود
میشمر در ترجمه‌های او بواسطهٔ فصاحت و زیبائی لفظ ممتاز هستند .
در این باره که متخصصین صلاحیتدار شایستگی او را در ترجمه
قبول داشته اند مورد زیر را میتوان بعنوان شاهد ذکر کرد :
کریستن سن ، خاورشناس معروف دانمارکی ، که گذشته از
آثار مهم و حجیم تحقیقات علمی ، يك سلسله داستانهای ایرانی
نیز به زبان فرانسه نوشته است ، بنا بتأیید هیئت تحریریهٔ مجلهٔ
سخن ، «نسخهٔ دست نویس داستانهای مزبور را چند سال پیش
برای هدایت فرستاده درخواست کرده بود که هدایت آنها را

۱ - کریم کشاورز - چخوف در ایران مجلهٔ وکس ۱۹۵۴

شمارهٔ ۳ (۸۶)

۲ - مجلهٔ سخن - سال دوم شمارهٔ ۱۱-۱۲ .

بفارسی ترجمه کند»^۱. هدایت چند تا از آنها را بفارسی گردانید و مقدمه و توضیحاتی نیز از طرف خود بدانها افزود.

هدایت مقدمه‌ای نیز به کتاب «کارخانه مطلق سازی» اثر کارل چاپک و همچنین مقدمه‌ای که عنوان آنرا «پیام کافکا» نهاده بود به کتاب «گروه محکومین» اثر فرانتس کافکا که هر دو آنها بوسیله حسن قائمیان به فارسی ترجمه و منتشر شده نوشته است.

هدایت به هیچ حزب و دسته‌ای بستگی نداشت ولی محل بحث و تردید نیست که وی طرفدار نهضت متمدنی بود و به تحکیم و توسعه آن کمک می‌کرد. دلیل این امر نه تنها از روی تمام آنچه در فوق راجع به وی گفته شد معلوم است بلکه از فعالیت‌های بعدی او نیز آشکار می‌باشد. هدایت در سال ۱۹۴۴ با خرسندی دعوت برای شرکت در تشریفات جشن پنجاهمین سال تأسیس دانشگاه تاشکند را پذیرفت و با دو ماه اقامت در ازبکستان علاقه شدیدی نسبت به پیشرفت دانش و فرهنگ و ادبیات جمهوری آسیای میانه شوروی ابراز نمود. وی مدت زیادی وقت خود را برای آشنائی با ذخائر خطی گنجینه تاشکند صرف کرد. در ۱۹۴۶ هدایت شرکت مؤثر در امور نخستین کنگره نویسندگان ایران را که تحت شعار مبارزه در راه ادبیات نو و متمدنی تشکیل یافته بود پذیرفت (وی جزو هیئت مدیره کنگره مزبور انتخاب شده بود). برای نخستین بار شایسته ترین نیروی هنری کشور ایران برای مذاکره و مباحثه در اطراف مسائل فوری و اساسی مربوط به ادبیات فارسی گرد آمده به اتفاق آراء همه نویسندگان را به خدمت

درواه مردم و منافع آنان دعوت نموده بود .

در ۴۸ - ۱۹۴۷ فشار بر نیروی متریکی کشور شدت یافت
امری که نمیتوانست در حال و وضع هدایت بی اثر باشد . خشم
او در طریق تازه نو میدی و دلزدگی به جریان افتاد . شاید با توجه
به این امر علت انتشار « پیام کافکا » که در ۱۹۴۸ نوشته شده
است روشن گردد . برخی از منقدین ادبی این اثر را مانند اعلام
بازگشت نویسنده به ایده آلیسم و بدبینی مینگرند که برضد
گردانندگان نهضت چپ در ایران تنظیم شده است . بعقیده
آنها بخصوص این اثر به روشن ترین وجهی جهان بینی نویسنده
مشخص میکند . معذک بدون تردید افکاری که در دوره سقوط
روانی ابراز شده از نظریات اساسی هدایت ناشی نیست و این
موضوع از نامه های نویسنده که بوسیله حسن قائمیان منتشر شده
است ثابت میشود ... ۱

هنگامیکه مردم ایران به مبارزه در راه صلح و دموکراسی
بر خاسته بودند هدایت از جان و دل با آنان همراه بود . اما
بر اثر اشکال تراشیهای اداری ، هدایت نتوانست دعوت « ژولیو -
کوری » را برای شرکت در نخستین « کنگره جهانی حمایت صلح »
اجابت کند و برای وی پیام زیر را فرستاد :

« امپریالیستها کشور ما را به زندان بزرگی مبدل
ساخته اند . سخن گفتن و درست اندیشیدن جرم است . من نظر

۱ - توضیح درباره دو نامه از صادق هدایت نوشته حسن قائمیان

شمارا در دفاع از صلح می‌ستایم.^۱

در پایان سال ۱۹۵۰ هدایت به پاریس عزیمت کرد بدین امید که در آنجا موقتاً وضع مساعدی برای کارهای هنری بدست آورد ولی در پاریس نیز با محدودیتها و مزاحمتهائی برخورد کرد. در نامه مورخ دهم مارس ۱۹۵۱ به برادر خود چنین مینویسد :
«عجالتاً با اشکالات زیاد دو ماه تمدید جواز اقامت در فرانسه را گرفتم لکن خیال دارم به سوئیس یا جای دیگری بروم . اشکالات زیاد برای ایرانیان است ...»^۲

در نهم آوریل ۱۹۵۱ هدایت در آپارتمان خود واقع در بولوار سن میشل بوسیله خودکشی با گشودن شیر گاز ، به زندگی خویش پایان داد ، جسد او را در گورستان « پرلاشز » ب خاک سپردند و روی قبر او یاد بودی از سنگ ساده ، استوار و محقر ، بهمانگونه که زندگی خود او بود ، قرار دادند .

هدایت در منتهی درجه شکفتگی نیرو و استعداد هنری از زندگی دست شست . پس از مرگ او در مطبوعات ایران و اروپای باختری ، مرثیه‌ها و مقاله‌های بیشماری راجع به او انتشار یافت و معلوم شد که نام وی در بسیاری از کشور های بزرگ جهان شهرت و محبوبیت داشته است . در چنین اوضاعی لازم بود انتقاد بیطرفانه‌ای درباره هدایت آغاز شود تا مقام برجسته نویسنده‌گی او را آشکار سازد . اما منقدین ادبی نوشته های سالهای آخر

۱ - روزنامه «شاهد» آوریل سال ۱۹۵۱ شماره ۳۵۹ .

۲ - سعید نفیسی: «اودیگر چرا رفت» مجله کویان مه ۱۹۵۱

زندگی هدایت را عمداً کمتر موفقیت آمیز معرفی میکنند و درباره قویترین آثار آخرین سالهای عمر وی سکوت اختیار مینمایند و افکار مرقی وی را نادیده میگیرند. این وضع میرساند که آنها میخواهند مردم میراث ادبی نویسنده را که متعلق بخودشان است و نویسنده همه استعداد و هنر خویش را وقف آنان کرده بود درست درك نکنند. برای این است که تعیین ارزش واقعی میراث ادبی هدایت برای درك ادبیات فارسی معاصر بخصوص نسل جوان آن که آتیه درخشانی در پیش دارد، اهمیت زیادی داراست.

هدایت، در مدت بیست و دو سال فعالیت هنری بیش از یکصد اثر ادبی از خود بجای گذاشت که از حیث فکری بسیار عمیق و از حیث تنوع موضوع متمایز هستند.

در آثار هدایت برترین مقام را نثرهای هنری ادبی اشغال میکند که در دو دوره پیدایش یافته اند: از ۱۹۲۵ تا ۱۹۴۱ و از ۱۹۴۲ تا ۱۹۵۰.

نخستین داستان هدایت در سال ۱۹۲۹ در پاریس نوشته شده و عنوان «زننده بگور»^۱ را دارد. مجموعه ای که سه داستان دیگری که در پاریس نوشته شده با چند داستانی که سالهای بعد

۱- نخستین سال فعالیت ادبی صادق هدایت سال ۱۹۲۸ است که در آن سال کتاب «فواید گیاهخواری» خود را منتشر کرد. در مدت اقامت خود در بلژیک هدایت داستان «مرگ» را در آنجا نوشت ولی متأسفانه ما درست نمیدانیم این اثر اولین بار در چه تاریخ منتشر شده است. (قطعه مرگ نخستین بار در شماره یازدهم دوره چهارم- بهمن ماه ۱۳۰۵ مجله ایران شهر چاپ برلن منتشر شده و این تاریخ را طبعاً باید نخستین تاریخ انتشار آن دانست. ق.)

در تهران برشته تحریر درآمده در آن منتشر گردیده است نیز دارای همین عنوان است .

در سال ۱۹۳۱ داستان «سایه مغول» در مجموعه «انیران»^۱ و در سال ۱۹۳۲ مجموعه «سه قطره خون» شامل یازده داستان منتشر شده است . در سال ۱۹۳۳ هدایت داستان «علویه خانم» را که سرشار از توصیفات و محاورات محلی و معمولی است منتشر کرد. در همان سال وی مجموعه «سایه روشن» را که در آن هفت داستان گنجانیده شده به چاپ رسانید . لازم به تذکر است که داستانهای سه مجموعه از حیث ارزش هنری یکسان نیستند .

در سال ۱۹۳۴ در تهران اثر نسبتاً کوچکی با عنوان طنز آمیز «کتاب مستطاب و غوغا ساهاب» منتشر شد که نویسنده نام خود را در آغاز آن ذکر نکرده بوده است معذک بزودی پی برده شد که این هجو نیشدار در باره محققین ، دانشمندان ، مترجمان ، هنرپیشگان ، نویسندگان ، ناشران و کتابفروشان آن زمان به خامه صادق هدایت و مسعود فرزاد تعلق دارد .^۲

موفقیت بزرگی نصیب کتاب «بوف کور» که نخستین نسخه پلای کپی شده آن در سال ۱۹۳۶ در بمبئی منتشر شده گردیده است (چاپ سربی بوف کور فقط در سال ۱۹۴۱ در تهران انجام

۱- گذشته از اثر ذکر شده صادق هدایت در مجموعه «انیران» اثری از دکتر پرتو و بزرگ علوی نیز منتشر شده است.

۲- در این خصوص به «نخستین کنگره نویسندگان ایران» سال ۱۹۴۶ صفحه ۱۷۱ و همچنین به مقاله احسان طبری با عنوان «صادق هدایت» نامه مردم شماره ۱۰ سال ۱۹۴۷ رجوع شود.

صادق هدایت در مدت اقامت خود در بمبئی دوداستان به فرانسه با عنوان *Lunatique* و *Sampingué* نوشته است . «نسان مونتی» میگوید که داستان دوم در «*Samedi*» شماره هفتگی روزنامه «ژورنال دو تهران» ، منتشر شده ولی چون هیئت تحریریه روزنامه مزبور خود سرانه قسمتهائی از داستان را حذف کرده بود هدایت از آنها خواست که ازانتهار اثر دیگری خود داری کنند . برای امان نظر کلی و مختصر به وضع زبان فرانسه که داستان به آن زبان نوشته شده بود قسمتی از داستان *Lunatique* بوسیله نسان مونتی در کتاب وی با عنوان «صادق هدایت» نقل شده است . در سال ۱۹۵۴ مجموعه نسبتاً کوچکی از نوشته‌های هدایت با عنوان کلی «پروین دختر ساسان» که در آن متن کامل هر دوداستان و ترجمه فارسی آنها درج شده در تهران انتشار یافت .

ادبیات منحنط اروپای باختری نفوذ خود را به روی هنر صادق هدایت بخصوص در دوره اول فعالیت هنری ، نشان داده است . این نفوذ بیشتر از همه در داستانهای مجموعه «سایه روشن» محسوس است . آثار توأم با بیماری مرد جوانی که عاشق عروسکی است - این است آنچه داستان «عروسک پشت پرده» در بردارد: مهر داد نسبت به عروسکی احساس عشق میکند . پدر و مادر او تصمیم میگیرند که این بیمار را درمان کنند . در غیبت او نامزدش در خشنده را بجای عروسک می‌نشانند . مهر داد پس از بازگشت بخانه طبق معمول با شتاب وارد اطاق خود میشود و پیش دختر

عروسک میرود و به موهای او مینگرد. مهر داد که حرارت جسم آدمی را حس میکنند با وحشت خود را به عقب میکشد ولی آن هیکل به سوی او حرکت میکند. مهر داد میخواهد بگریزد ولی بخاطر میآورد که هفت تیری در جیب دارد. سه تیر خالی میکند و عروسک نقش زمین میشود. مهر داد خم میگردد که عروسک را از زمین بلند کند ولی با کمال تأسف می بیند که درخشنده در خون خود غوطه وراست.

در داستانی از همین مجموعه با عنوان «آفرینگان» واقعه در دنیای دیگری اتفاق میافتد. در اینجا ارواح مردگان در باره زندگی روی زمین و علل ظهورشان در دنیای دیگر باهم بحث میکنند. داستانهای دیگری نیز از هدایت در دست است که شامل انعکاساتی از وضع زودگذر و ناپایدار روانی و دید آمیخته با بیماری و هیجانات قهرمانان اوست. ولی حتی در این دوره سرشار از فعالیتهای هنری و تمایلات واقع بینانه هدایت مشهود است. در مجموعه های او داستانهای وجود دارند، که در آنها با کمال صداقت برخی از جنبه های فعالیت قهرمانان ایرانی او توصیف شده و مفاسد اجتماعی بطرزی سرشار از ذوق و شدت درهم کوبیده شده است. مانند داستانهای «زنی که مردش را گم کرد» از مجموعه «سایه روشن» و «طلب آمرزش» و «محلل» از مجموعه «سه قطره خون» و بسیاری دیگر.

برخی از منتقدین ادبی که عده ای از آنها فرانسوی هستند عقیده دارند که هدایت مروج و مبلغ یأس و نومیدی

است^۱ در حالیکه مرحله دوم فعالیت‌های هنری نویسنده را که مرحله‌ای بس مهم است نادیده میگیرند. این گونه منقدین نمونه‌های مهم نخستین داستانهای او - یعنی «زنده بگور» و «بوف کور» را پایه نظریات خویش قرار میدهند. ولی این دواثر بطور کامل مشخص آثار نویسنده نیستند. منقدین به جزئیات آنها که گاه در شکل اصلی اثر و طرز توصیف قهرمانان و پدیده‌ها پنهان هستند توجه ندارند.

اولین داستان از مجموعه یاد شده یعنی «زنده بگور» با جمله‌های زیر آغاز میشود: «نفسم پس میرود، از چشم‌هایم اشک میریزد، دهانم بد مزه است، سرم گیج میخورد، قلبم گرفته، تنم خسته کوفته شل بدون اراده در رختخواب افتاده‌ام... هزار جور فکرهای شگفت انگیز در مغزم میچرخد.»^۲ این موجود نوמיד در جستجوی مرگ است زیرا رهایی ازرنج و عذاب خویش را در آن می‌بیند. خود را شکنجه میدهد و حتی مبادرت بخوردن سم میکند ولی مرگ توانائی آنرا ندارد که بر او دست یابد. وضع تحمل ناپذیر این شخص بهتر از همه جا در مقایسه استعاره آمیز زیر بیان شده است: «بیادم می‌آید شنیده‌ام وقتی که دور

۱ - «پاستور والری رادو» عضو فرهنگستان فرانسه در سال ۱۹۴۵ در مجله پاریس مقاله‌ای درباره صادق هدایت نوشت که متن آن بوسیله حسن قائمیان بفارسی ترجمه شده و در مجله سخن شماره ۵ سال ۱۹۵۴ بچاپ رسیده است. عنوان این مقاله «نویسنده نوמיד» است.

۲ - صفحه ۹ و ۱۰ مجموعه «زنده بگور» چاپ جدید تهران.

کژدم آتش بگذارند خودش را نیش میزند - آیا دور من يك حلقه آتشین نیست؟^۱

واقعه در اول شخص متکلم صورت میگیرد به این جهت منتقدین آنرا تا حدودی شرح احوال خود نویسنده بقلم خودش محسوب میکنند و همه معنی و مفهوم آنرا به فاجعه فردی و شخصی خود نویسنده متوجه میسازند. مع هذا چنین فرضی ممکن است از اینجا ناشی شده باشد که نویسنده از بازرسی مطبوعاتی بیم داشته است. این تپپی که در «زنده بگور» توصیف شده است در اصل با خطوط فردی اغراق آمیز درست نشده بلکه وضع کاملاً واقعی و حقیقی است. صدای نارضا مندی و نومیدی در این داستان، مانند اعتراض اساسی بر ضد وضع غیر قابل تحمل زندگی طنین انداز است. این زنده بگور نمیخواهد با ظلم و جور بسازد وجود او همیشه نیکی بابدی و زندگی بامرگ در مبارزه است. گاه وی به سست ارادگی و جبهونی خود توجه دارد و به سبب آنها خود را سرزنش میکند و نقشه‌هایی برای زندگی نوین خود طرح مینماید و آرزوهای خوب، زیبا و عالی دارد و حتی صفت اسفندیار شاهنامه فردوسی - یعنی صفت روئین تن - بروی خود میگذارد. ولی به این شخص فرصت آزاد زیستن، ایجاد هنری کردن و برخورد - داری از زیباییهای طبیعت را نمیدهند و تمام آنچه را که خوب و زنده است در وی میکشند و او را به مرده جاننداری تبدیل میکنند. نویسنده آخرین داستان از مجموعه «زنده بگور» را که کمتر از سایر داستانها جالب نیست بسیار بجای «مرده خورها»

۱ - صفحه ۳۵ و ۳۶ مجموعه «زنده بگور».

نامیده است . در این داستان هدایت از حرص و آز بشر که به بیعدالتی بین مردم در جهان منجر میشود پرده برمیدارد . نه محبت وجود دارد ، نه فداکاری ، نه حس وظیفه شناسی در کار است نه انسانیت ساده . همه اینها در زیر پرده هوای نفس و حرص و آز و در زیر کشش واحد میل مفرط به گرد آوری مال و ثروت پنهان و فرسوده شده است .

رومان جالب « بوف کور » که در طهران طرح ریزی شده و نوشتن آن در همانجا آغاز گردیده است در بمبئی منتشر شده است . درباره این اثر که توجه بسیاری از مورخین ادبی و منتقدین هنری را بخود جلب کرده است عقاید مختلفی وجود دارد . عده ای معتقدند که بوف کور اثری است مبین طرز تفکری منحط و عده ای دیگر آنرا انعکاس واقعیات دوره سی ساله ایران میدانند . با همه اصالت سبک و بدون توجه به هجوم روانی وحشتناک معذک دشوار نیست که در این رومان اندیشه مشخص و ثابتهای که بایک دیده فشرده و جامع در عبارت زیر بیان شده است کشف کرد : « در این دنیای پست پر از فقر و مسکنت ، برای نخستین بار گمان کردم که در زندگی من يك شعاع آفتاب درخشید - اما افسوس این شعاع آفتاب نبود فقط يك پرتو گذرنده ، يك ستاره پرنده بود که بصورت يك زن یا فرشته بمن تجلی کرد و در روشنائی آن يك لحظه ، فقط يك ثانیه همه بدبختیهای زندگی خودم را دیدم و به عظمت و شکوه آن پی بردم و بعد این پرتو در گرداب تاریکی که باید ناپدید شود دوباره ناپدید شد - نه نتوانستم این پرتو گذرنده

را برای خودم نگهدارم.»^۱

قهرمان رومان ، امید یافتن محبوب خویش را از دست نمیدهد ولی درس راههای او موانعی برپا ایستاده اند . فساد ، دروغ و فریب . تمام واقعیات و حقایق دوره سی ساله ایران در شخصیت های معینی ، در برابر خوانندگان مجسم شده است . یکجا پیرمردی فرتوت که به زحمت نان خود و پدران اش را بدست میآورد - شکم بندگی ، فساد ، فحشاء ، میخوارگی ، افیون ، حرص و آزمویل مفرط به سود . این حقیقت وحشتناک که نویسنده آن را مانند يك مجسمه تراش پایۀ نمونه های برجسته و مجسم خود قرار میدهد «گورزندگی و فکر» نامیده شده است . تمایلات رئالیستی در نثر هدایت در دوره دوم فعالیت هنری استحکام و توسعه پذیرفت و بر دوره های دیگر استیلا و تسلط حاصل کرد . در این امر تغییر وضع ایران در پایان سال ۱۹۴۱ به صادق هدایت مانند هنرمند بزرگی که بطرز خارق العاده و ظریفانه تحت تأثیر حقایق امور قرار گرفته باشد ، کمک کرده است . هدایت دامنه موضوعات و زمینه های آثار هنری خود را بسط میدهد . مسائل حاد اجتماعی و مبارزات مربوط به میهن و مردم در ردیف داستانی رئالیستی جالب این زمان قرار گرفته بوده است . در این تغییرات داستانهای مجموعه «سگ ولگرد» که نخستین بار در ۱۹۴۳ منتشر گردیده و همچنین آثاری که در دوران جنگ شوروی با آلمان هیتلری نوشته شده ، و مجموعه «ولنگاری» را تشکیل میدهد که در سال ۱۹۴۴ انتشار یافته است ، بسیار

۱ - صادق هدایت «بوف کور» نشریه روزنامه ایران صفحه ۴.

پرمعنی و عبرت انگیز است . در اینجا ما زمینه های اجتماعی زندگی روزمره رامی یابیم : انتقاد نسبتاً محقرو غیر جالب جامعه بورژوازی ، و نظم نوین معروف و غیر داستانهای مجموعه دوم مخصوصاً بشکل استعاره آمیز نوشته شده است . اثری که در اساس فکرو معنی خود ضد فاشیست و استعاره آمیز است ، داستان «آب زندگی» است که در سال ۱۹۴۳ نوشته شده است . اینها شاهی است که چگونه در آن زمان صادق هدایت در کنار نیروی متری قرار گرفته بود و به پیروزی این نیرو بر فاشیسم ایمان داشت . در ۱۹۴۵ هدایت رومان «حاجی آقا» را بچاپ رسانید که از حیث حجم بزرگترین اثر اوست که به جامعترین و جالبترین طرزی طبیعت و ذات گروه مرتجع و ضد ملی ایران را رسوا میکند . هدایت بمنظور نشان دادن زندگی دشوار کارگران ایران داستان «فرد» ی خود را برشته تحریر در آورده است .

اثری که پس از مرگ هدایت بچاپ رسیده است «توپ مرواری» نامیده میشود . قسمتی از این اثر تند و نیشدار که در آن استعمار مورد تمسخر و استهزاء قرار گرفته در کتاب «ونسان موتی» با عنوان «صادق هدایت» منتشر شده است . طبق مقاله های متعددی که در نشریه های تهران درج شده است هدایت پیش از مرگ خویش عده زیادی از نسخه های آثار چاپ نشده خود را سوزانیده است و همچنین معلوم میشود که برخی از نوشته های چاپ نشده و نامه های او نزد بستگان یا دوستان نزدیک او موجود است . محققین آثار برجسته نثر نویسان ایران ناامید نیستند که نوشته های چاپ نشده صادق را ببینند چه انتشار تمام میراث

ادبی صادق هدایت برای معرفی کامل و بیطرفانه آثار وی دارای اهمیت بزرگی است .

تمام آثار صادق هدایت محصول تمایلات میهن پرستانه وی برای سبک کردن بارسنگین وضع دشوار مردم کشورش بوده است . وی میخواست خواری و مذلت میهن خود را از راه دفاع از صفات و شایستگی ملی کشور و فرهنگ و دانش آن تقلیل بدهد . دو نمایشنامه تاریخی هدایت بنام «پروین دختر ساسان» و «مازیار» افکار میهن پرستانه وی را معرفی میکند . هر چند وقایعی که در این نمایشنامه ها ذکر شده ما را به گذشته های دور میبرد ولی افکار مهمی که در آنها بیان شده از زمان حال دور نیست . محتوی اصلی آنها مبارزه میهن پرستانه ایرانیان بر علیه تسلط بیگانگان و بر ضد تحقیر فاتحین خارجی است .

قهرمان اصلی نمایشنامه نخست - دختر شجاعی است که زندگی خود را وقف ملت خود کرده است . سردار نیروی بیگانه که پروین را به اسارت خود در آورده است با وعده ثروت و شهرت میکوشد وی را تصاحب کند و همچنین پروین را تهدید میکند که چنانچه تسلیم نشود او را پیش هموطنان خود به بغداد خواهد فرستاد . ولی همه اینها سودی نمی بخشد . دختر که مرگ را بر خفت و خیانت ترجیح میدهد خنجر را به سینه خود فرو میکند . با توصیف مبارزه فردی پروین با مهاجم گفت و شنودهایی در نمایشنامه گنجانیده شده که ایمان وطن پرستانه نویسنده را نشان میدهد . در سخنان وی ملامت های خشم آلود وطنین انداز است :

« شما کیش خودتان را بهانه کردید آماج شما جهانگشائی

پول دزدی و درندگی است.» به بینید شما خودتان را در راه راست میدانید و مانند دیوان و ددان رفتار میکنید، خدائی که شما میپرستید اهریمن خدای جنگ خدای کشتار خدای کینه جو خدای درنده است... همه کارهایتان زمین را چرکین و نژاد آدمی را پست میکند.» «اگرچه لشکریان شما برماچیره شدند و کارهای ناگفتنی کردند روزی خواهد آمد که شما را از کشور خودمان برانیم و فروغ دیرینه را از نو بیفروزیم...»^۱

بهمراه آن، صادق هدایت میهن پرستی دروغی را که هیچگونه وجه اشتراکی با منافع ملی کشور ندارد رسوا و محکوم میکند. داستان «میهن پرست» هجوی است تند و مقرون به حقیقت نسبت به میهن پرستی تظاهرآمیز و ساختگی که در پشت سر آن ریاکاری و دورویی و فضل قلابی و جهل و نادانی که در سرزمین ایران در دوره سی ساله قرن جاری رواج داشته پنهان گشته است.

افکار میهن پرستانه صادق هدایت با کینه وی نسبت به استعمار پیوند بسیار نزدیک دارد. در قضیه «خردجال» استعارات و کنایات نویسنده نسبت به طبقه اعیان در هیئت خران، گرگان و گوسفندان که ازار یستو کراتها گرفته شده اند، آشکار میشود، برای آنها کاملاً یکسان است که برای چه کسی کار میکنند بشرطیکه «چمنزار برای چریدن» را از دست ندهند. بین آنها نشانه‌هایی که بقدر کفایت واضح است «سید» عامل معروف انگلیس را که ملت ایران براو داغ خیانت زده و از کشور بیرون کرده است

۱- «پروین دختر ساسان» چاپ تهران صفحه ۴۰-۴۱.

میتوان شناخت . و همچنین رول استعمارگران بیگانه که پشت سر این رهبران ایستاده اند نشان داده شده است .

هدایت بیرحمانه استعمارطلبی امریکارا در ایران میکوبد . در داستان « فردا » کارگران ایرانی چاپخانه ها به زندگی غم انگیز و دشوار خویش می اندیشند نویسنده یکی از آنها را در سیاست استعماری در ایران مورد مطالعه قرار میدهد . کارگر ایرانی در حالیکه راجع به آقایان گرانمایه آنور دریاها اظهار نظر میکند شرح میدهد که چگونه یکی از سربازان سیرومست و از خود راضی بیگانه يك زن ایرانی را بیادكتك میگیرد و هیچکس حتی نیروی انتظامی نیز برای دفاع از آن زن مداخله نمیکند اما وقتی که مهدی زاغی خواست به حمایت آن زن برخیزد سربازان بیگانه او را تا موقعیکه دیگر بیش از نیمه جانی نداشته است میزنند و به حکم آنها برای مدت سه ماه نیز زندانی میشود .

برای نشان دادن تصویر روشنی از رویه و احساسات هدایت نسبت به استعمار میتوان از اثر هجوآمیز « توپ مرواری » نیز استفاده کرد متأسفانه مامتن کامل این اثر را در دست نداریم تا بتوانیم درباره آن قضاوت کنیم بقدر کفایت قطعاتی از آن توسط ونسان مونتی منتشر شده است . این حکایت با بحث و استدلال درباره اصل و منشاء « توپ مرواری » آغاز میگردد . داستان سرا با مطالعه افسانه های گوناگونی که در این مورد وجود دارد بتفصیل روی متن هر يك از آنها تکیه میکند :

« ناخدا کلمب برای گشودن سرزمین های جدید حرکت میکند . در این سفر دشوار یعنی کوشش بی فایده برای رسیدن

به خشکی ذخیره خوار بار اوته میکشد ولی از ساحل اثری بدست نمیآید . نومیدی به او دست میدهد . کلمب حاضر بود از تصمیم خود چشم بپوشد بشرطی که زنده بماند . ولی ناگهان ساحلی نمایان میشود ناخدا بومیان را می بیند که دور توپی که روی چرخها قرار دارد سرود میخوانند و میرقصند . برخلاف انتظار توپ میگرد و عقب میزند و همه کارکنان را که مرکب از هفت تن بودند زیر میگیرد و همه آنها راله میکنند . کلمب تاحد مرگ ترسیده بود . همه افراد زیر فرماندهی او متوجه شدند که این یکی از حقه بازیهای سوق الجیشی اعراب است . آنها با برداشتن پرچم سفید و هدایا خود را دوباره به ساحل رسانیدند .

برخلاف انتظار ، بومیان خود را بسیار مهمان نواز نشان دادند . کلمب کلمات زیر را به آنها خطاب میکند :

« من تصمیم داشتم به شما چشم زخم شدید وارد آورم اما حالا می بینم به کشور دوست و همجوار خود آمده ام از این جهت خود را برای تسلیم بلا شرط آماده کرده ام . » به این اظهارات سردودمان قبیله سرخ پوستان پاسخ میدهد :

« پسر جان ، اشتباه لپی کرده ای . اینجا کجا عربستان کجا این خطه را کستاریکا از بلادینکی دنیا مینامند ، زیرا به زبان ترکی «ینی» به معنی جدید است و ما که نمیتوانستیم این لغت را خوب تلفظ کنیم Yankee نامیدیم ... و ما هم هیچگونه عدم حسن نیتی بشما نداریم .

ما سالی یکبار ... جشنی برپا میکنیم و دور این توپ جمع میشویم . ما از جنگ وجدال و استعمار و استثمار و این جور حقه

بازیها بیزاریم . اگر از اجرای مراسم ما ترسیدید این دیگر
تقصیر ما نیست و ما از ته دل معذرت می‌خواهیم ... و مخصوصاً از
اینکه بی مقدمه آمدید و ما را کشف کردید بسیار خوشوقتم و بعلمت
این پیش آمد هفت شب و هفت روز جشن خواهیم گرفت . این
وحدت ملی و میهن پرستی ما را نشان میدهد . سپس مقداری
آناناس و سایر میوه‌ها را با چند شمش طلا و نقره به پیشگاه جمعیت
تقدیم میکنند . با مشاهده فلزات گرانبها چشمهای کلمب برق
میزند ، کلمب پرچم سفید را پنهان میکند و ناگهان تغییر لحن
میدهد : « شما مردمانی وحشی و گمراه هستید و از تمام مظاهر
تمدن و آزادی بری میباشید . مخلص کلام ، تا دنیا دنیاست شما
باید بما باج و خراج بپردازند . . . ما چند کشیش کارکشته
به سرتان می‌گماریم ... شما ملت مغلوب هستید و برده و زرخرد ما
خواهید بود . »^۱

ناخدا کلمب به میهن خود نامه‌ای پر لاف و گزاف درباره
جنگهای دشواری که بین او و بومیان در گرفته بود و در نتیجه
آنها بدون قید و شرط تسلیم شدند نوشت و اطلاع داد که قبل از
همه چیز حکم شروع قتل بومیان صادر شود تا آنها مجبور شوند
که در برابر او پشت خم کنند . « همچنین فکر این است که
زندانهای باصندلیهای کامل الکتریکی بسازم و بر آنها سربازانی
با علامت U. S. A. بگمارم . »

۱- این عبارت عیناً یا به معنی از قسمتهای مختلف خلاصه
«توپ مرواری» مندرج در کتاب و نسان مونتی از صفحه ۱۱۰ تا ۱۱۶
توسط نویسنده مقاله استخراج شده (ق).

بدینترتیب هدایت از افسانه‌ها برای تجسم هنری زمینه‌های مسائل روز استفاده میکند و در برابر خواننده بصورتی سرگرم کننده و جالب از مقاصد استعماری امپریالیزم پرده برمیدارد. صادق هدایت میکوشید از تمام امکانات استفاده کند که اثر خود را بیشتر قابل فهم سازد تا خواننده بتواند آنرا آسانتر بیاد بسپارد. برای این منظوری به شکل مجازی و استعاره آمیز روی آورده بود که در ایران، بهخصوص مردم آنرا بسیار دوست دارند. بدینترتیب آثار وی نه تنها تندی و شدت خود را از دست نمیداد بلکه هنرمندانه تر و مؤثرتر از کار درمیآمد. در مجموعه «ولنگاری» ما آثار هنری که بشکل داستان باشد نمی‌یابیم.

در یکی از این آثار سخن در باره مردی است که خود را مظهر عالیترین نژاد معرفی میکند و تصمیم دارد «نظم نوین» را در کشور برقرار سازد. مبارزه بین دو قبیله آغاز میشود. قضیه با پیروزی قبیله دست چپ که در پایان حقوق بشری را بدست می‌آورد ختم میگردد. اما قبیله دست راست ناگزیر است با «تمدن» و «آزادی» و «عدالت» دشمنان را روی کولشان بگذارند و سیخکی پی کارشان برونند. «صادق هدایت فکر مبارزه مردم را با نیروی فاشیسم در داستان استعاره آمیز «آب زندگی» مجسم کرده است.

هدایت نسبت به مردم کشورش با محبت بسیار رفتار میکرد. قهرمانان آثار او عبارت بودند از رنجبران شهری و روستائی شامل کارگران، دهقانان، پیشه‌وران و خدمتگزاران جزء. هدایت درباره آنان با حرارت زیاد سخن میگوید و مصیبت‌ها و

سختیهای زندگی را با آنها برخورد هموار میسازد و بر خلاف بسیاری از اسلاف خود، گناه فقر، مستمندی و عقب افتادگی فرهنگی آنها را بگردن خود آنها نمیاندازد بلکه علت آن را در فقدان عدالت اجتماعی، در ظلم و جور و استثمار جستجو میکند. هدایت با تمام نیروی خود بکسانیکه از پهلوی زحمتکشان ثروت می اندوزند حمله میکند، داستان «فردا» توصیف زندگی کارگران ایرانی است که در نیم سیری و سرما زندگی میکنند و روی هیچگونه شادی و خوشی را نمی بینند. همیشه کار در دسترس آنها نیست تا بتوانند انجام دهند، مهدی زاغی میگوید:

«پارسال که چندی پیش خدمت کافه گیتی بودم، مشتریهای چاق داشت، پول کار نکرده خرج میکردند. اتومبیل، پارک، زندهای خوشگل، مشروب عالی، رختخواب راحت، اتاق گرم، یادگارهای خوب همه را برای آنها دستچین کردند... ما اگر يك روز کار نمیکنیم، باید سربیشام زمین بگذاریم.»^۱

کارگران نمیخواهند با اوضاع تحمل ناپذیر کار بسازند و به اعتصاب و تظاهرات اعتراض آمیز میپردازند ولی آنها را با سرنیزه و گلوله پراکنده میکنند. اشخاص نق نقی و بی ایمان و ترسوئی یافت میشوند که نمیخواهند شکار شکارچیان تیرانداز بشوند.

اما کارگردیگر عباس به او پاسخ میدهد: «همین حرفهاست که ما را عقب انداخته تا ما با هم متحد نباشیم حال و روزمان

۱ نوشته های پراکنده صادق هدایت - صفحه ۱۹۱ - چاپ

همین است.^۱، در اوضاع پیچیده‌ای کارگران ایرانی برای کسب حقوق خود وارد مبارزه میشوند و صادق هدایت این مبارزه را با تمام حقیقت تلخ آن بدون شاخ و برگ و قلمپردازی توصیف میکند و میکوشد که جنبه‌های قوی وضعیف آن را برجسته کند.

در بسیاری از داستانهای هدایت توصیف روشنی از شخصیت‌های روستائی و تصویر زندگی عادی آنها می‌یابیم. این توصیف و تصویر در قضیه «خار کن» به شکلی غم‌انگیز و در عین حال خنده‌آور صورت پذیرفته است.

در داستان «لاله» از مجموعه «سه قطره خون» و داستانهای دیگر (مردیکه زنش را گم کرد و علویه خانم) طرز تفکر روستائی و وضع زندگانی آنهائی که نماینده روستاهای ایران هستند بطرز کاملی نشان داده شده است.

در آثار هدایت، همچنین، به یک آموزگار (مردیکه نفسش را کشت) و یک نویسنده (دروغ و غوغا ساهاب) و یک کارمند اداری (بن‌بست) و یک بازرگان رباخوار و سیاستمدار (حاجی آقا) و غیره برخورد میکنیم.

صادق هدایت با تمام نیروی استعداد هنری خود تعصبات دینی، خرافات، زهد و تقوای ریائی را به شدت میکوبد. داستان «طلب‌آمزش» از فساد باطنی انسان پرده برمیدارد. بین زوار گناهکاران بسیاری هستند که انواع جنایات را مرتکب شده‌اند و برای آن به زیارت بقاع متبرکه میروند که برای گناهان خود طلب‌آمزش کنند. در یکی از منزلهای راه

۱ - «فردا» صفحه ۲۰۲ نوشته‌های پراکنده صادق هدایت.

« عزیز آقا » برای همسفر خود حکایت میکند که چگونه از روی حسادت کودکان زن دوم شوهر خود را که از او بچه اش نمیشد پنهانی بقتل رسانیده است و گفته‌های خود را چنین پایان میدهد : « حالا نمیدانم خدا از سر تقصیرم میگذرد یا نه ؟ »

و اما گناهکار دیگر مهدی رمضان . وی با استفاده از پیشامدی که در راه با کالسکه اتفاق افتاده بود پول مسافری را که از بین رفته و پول مسافر دیگری را که خودش بقتل رسانیده بود تصاحب کرده بوده است . مهدی رمضان میگوید :

« چون پابه سن گذاشته‌ام امسال بخیال افتادم که آن پول حرام بوده آمدم به کر بلا آنرا تطهیر بکنم همین امروز آنرا بخشیدم بیکی از علماء هزار تومانش را بمن حلال کرد ، دو ساعت بیشتر طول نکشید حالا این پول از شیر مادر بمن حلال تراست . »

خانم گلین برای بدست آوردن میراث ، ناخواه‌ری خود را بقتل رسانید و اکنون به کر بلا میرود تا برای گناهان خود آمرزش بطلبد . قدرت تأثیر داستان از آنجاست که هیچ چیز ساختگی و خیالی و باور نکردنی در آن وجود ندارد . شخصیت قهرمانان ، طرز تفکر و روحیه آنها ، خصائص آنها ، عادات آنها ، زمان و محیط آنها همگی از زندگی واقعی گرفته شده است . داستانی که هنوز بیشتر رنگ محلی دارد داستان « علویه خانم » است که نویسنده از خرافاتی که در ایران شایع است پرده برمیدارد و ماجراجویانی را که با استفاده از عقب افتادگی مردم آنها را فریب میدهند متهم میسازد .

سرنوشت دشوار زنان ایرانی زمینه قسمت مهمی از آثار

نویسندگان معاصر را اشغال کرده است و صادق هدایت نیز نمیتوانست آنرا نادیده بگیرد. نشان دادن زندگی زنان ایرانی در نوشته های صادق هدایت بمنظور از میان بردن بقایای آثار دوران گذشته است. زنها از کودکی شروع به تغییر شکل میکنند. دو نفر مرد که ریشها و انگشتهایشان حنا بسته است روی سکو چمباتمه زده چائی مینوشند. میرزا یدالله برای مخاطبش شرح میدهد که چگونه نزد ملادوزن صیغه کرد و هر دو را طلاق داد پس از آن دختر نوزده ساله ای را بحباله نکاح خود درآورد. او خود را که نسبتاً جوان میدانند بامقایسه اشخاص هفتاد ساله ای که دختران کم سن و سال را به زنی میگیرند بیگناه می شمارد.

پدران و مادران شتاب دارند که دخترشان را زودتر شوهر بدهند اما برای دخترانی که زیبا نیستند و بدتر از آن ثروتی ندارند پیدا کردن شوهر آسان نیست. آ بجی خانم حسین را دوست دارد ولی چگونه ممکن است که این ازدواج سر بگیرد؟ خواهر او اکنون به شوهر رفته است. از يك نظر پدر و مادر او مقصر هستند، و از نظر دیگر خود او که بدین صورت زائیده شده است. آ بجی خانم که نمیتواند این سرزنش را بر خود هموار کند ناگزیر خودش را به آب انبار میاندازد و به زندگی خویش خاتمه میدهد. بچه نیاوردن دلیل کافی است برای طلاق یا بخانه آوردن زن دیگر. غالباً زن نازا پیوسته در این بیم بسر میبرد که شوهرش او را طرد خواهد کرد و او ناچار است که با آوردن صیغه بخانه رضایت دهد (داستان طلب آمرزش). وضع اسارت آمیز

زنان در خانه شوهر و تعدد زوجات ، در رومان « حاجی آقا » نشان داده شده است .

راجع به عشقی که از يك سوی آنرا قدر نمی‌شناسند در داستان « زنی که مردش را گم کرد » (از مجموعه سایه روشن) شرح داده شده است .

بدین ترتیب زمینه‌ها و محتویات فکری آثار صادق هدایت ، بخصوص آثار مربوط به دوره دوم حیات او ؛ دلیل کافی بدست می‌دهد که وی در شمار نویسندگان پیشرو زمان خویش محسوب می‌گردد .

هدایت برای تجسم افکار هنری خود از چه طریقه و وسیله‌ای استفاده می‌کرده است ؟

قسمت اعظم داستانهای هدایت ، همانطور که دیدیم ، دارای خصیصه انتقادی شدید و گاه هجو آمیز است . با همه ناستواری رئالیسم انتقادی هدایت ، آثار او بر ضد مفساد و معایب جامعه ایرانی است و به پیشرفت و شکفتگی مردم و کشور ایران توجه دارد . بدین جهت است که ما بیشتر در داستانهای او با قهرمانانی برخورد می‌کنیم که نماینده مفساد اجتماعی هستند .

داستانهای هدایت از نظر ترکیب احساسات و عواطف بسیار متنوع است . برخی از آثار هدایت صورت حکایتی که از زبان اول شخص متکلم بیان میشود تنظیم شده است .

در این آثار بیشتر مشاهدات ، تفکرات ، تخیلات و هیجانات شدید آدمی بیان گردیده است (مانند « زنده بگور » ، « بوف کور » ،

«تاریکخانه». این داستانها براساس تصویر وحشتهای گوناگون زندگی و توصیف جنبه های زشت و غیرعادی حیات بشری قرار گرفته است.

داستانهای دیگر هدایت به شیوه دیگری ساخته و پرداخته شده است. سر رشته موجز و مختصر هر داستان طوری ترتیب یافته است که علاقه خواننده را بخود میکشد و پس از آن بتدریج که واقعه پیش میرود موضوع و عمل داستان آشکار میگردد و فقط در پایان است که با تغییر ناگهانی و غیر مترقب وضع، داستان به نتیجه خود میرسد و با اصطلاح عقده یا گره واقعه گشوده میشود. بعنوان مثال برای اینگونه موارد میتوان داستان «لاله» از مجموعه «سه قطره خون» را ذکر کرد.

داستانهای هدایت بواسطه وحدت هدف متمایز هستند. توصیفات و شخصیتها در آنها طوری تخصیص یافته اند که گوئی گروه واحدی را تشکیل میدهند و بکاملترین و روشنترین وجهی در خدمت اندیشه و فکر اصلی و اساسی که اثر در بردارد گماشته شده اند. چنین است داستان «مرده خورها» که در آن هر شخصیتی با خصائص مربوط بخود متناسب است. ولی همه آنها دچار یک بیماری هستند: بیماری حرص و آز و همه آنها بی آنکه از هیچ عملی روگردان باشند میکوشند که از هر واقعه ای استفاده کنند تا سهم خود را تصاحب کنند در حالیکه هر یک از قهرمانان در تطابق با موقعیت خود بخصوص در این خصیصه اشتراك دارند نویسنده در خواننده تأثیر مشترکی راجع به یکی از مفاسدی که جامعه سرمایه داری کنونی را بتحلیل میبرد بجای میگذارد.

تصاویر و توصیفات در داستانهای هدایت اصیل است و بواسطهٔ خصائص ملی که در بردارند مشخص میباشند. اکنون در برابر ما « حاجی آقا » ی خرمرد رند قرار گرفته است. در ظاهر با شلوار کوتاه و تنگ با جلیقه، با صورتی حق بجانب با تسبیح و شیوهٔ نرم و ملایم و ساختگی در صحبت و عادت به ستودن کسی در پیش رو و سخن گفتن از پستی و رذالت همان کس در پشت سر زبر دستی در تظاهر با زادیخواهی و تمرکز کلیهٔ نیروی خود برای زیان رسانیدن به منافع مردم و رفتار غیر انسانی نسبت به زنان و صیغه‌های خویش و حرص سیری ناپذیر برای منفعت تمام اینها - در وجود مردی فروتوت تجسم می‌یابد که از زمان بدو رافخانه و با سماجت و پروئی موقعیت خود را حفظ میکند.

هدایت، در موقع ترسیم و توصیف شخصیت‌های داستان هیچ يك از جزئیات ظاهری و خصائص و عادات قهرمانان خود را نادیده نمیگیرد. نویسنده برای تکمیل وسیلهٔ بیان اندیشه‌های اصلی آثار خویش طرحی از اخلاق و عادات و زندگی جاری آنها ترسیم میکند این شیوه با موفقیت کامل در داستانهایی که حقایق زندگی جامعهٔ ایرانی را توصیف میکند عملی شده است.

هدایت برای تصویر و تجسم گناهکارانی که جهت مسکوت گزاردن جنایات و معاصی خود به زیارت میروند، داستان « طلب آمرزش » را با توصیف روشنی از راههایی که زوار بقاع متبر که طی میکنند آغاز مینماید. در داستان « آ بجی خانم » نویسنده در زمینهٔ اثر خود توصیفی از تشریفات زناشوئی را وارد میکند تا عروسی فرح انگیز را در برابر پایان غم انگیز آ بجی خانم که

درباره زندگی و آثار صادق هدایت

در آب انبار افتاده بود قرار دهد و بدین ترتیب سر نوشت دلخراش آبدجی خانم را برجسته میکند .

هدایت در موقع ضرورت نیروی بیان شخصی خود را نیز وارد داستان میکند تا قسمت مهم فکر و شخصیتها در اعمال و گفتگوها که از آنها حدت و هیجان و قدرت تحرك کسب میکنند هویدا گردد .

هدایت برای افشاء و ابراز کامل و متضاد اندیشه ها از تصادم و برخورد قهرمانان استفاده میکند . چنین است داستان « علویه خانم » که شخصیت صاحب سلطان با شخصیت قهرمان اصلی داستان یعنی علویه خانم در تعارض شدید و ناگهانی وارد میشود و در نتیجه مشت این زن مردم فریب و حقه باز زده‌مگان بطور قطع باز می‌گردد .

در این مورد لازم است گفته شود که ما ، در آثار هدایت ، تنها با قهرمانان محروم که قربانی نظام اجتماعی یا طبیعی هستند و قهرمانان نفی شده برخورد نمی‌کنیم بلکه نویسنده میکوشد که قهرمانان مثبتی را نیز بمانمایاند . در داستان « فردا » این عباس ، نیروی کارگری را در اتحاد کارگران می‌بیند . در « حاجی آقا » قهرمان اصلی و منفی را در مقابل قهرمانی با وجدان و پاکدل بنام منادی الحق قرار میدهد . در « آب زندگی » نویسنده بدی را در هم میکوبد و مقام نیکی را بالا میبرد و مردم را بزندگی روشن فرا میخواند . قهرمانان مثبت در اینجا بنام احمدك و غیره ظاهر میشوند .

ملیت در نوشته های هدایت تنها بوسیله مضمون و موضوع

مشخص نمیشود بلکه نویسنده در آثار خویش ضرب المثلها و اصطلاحات فراوان و امثال و حکم عامیانه را وارد میکند هدایت با خود نمائی و سخن پردازی و غلبه بافی و مغلق گوئی که از مشخصات آثار بسیاری از نویسندگان ایرانی است ده چه در سابق و چه اکنون دیده میشود بیگانه است ، زبان اوساده ، شیرین ، فصیح و مؤثر است .

نامها و لقبها و عناوین دارای معانی مشخص و عمیق میباشند مانند قهرمان مثبت بنام منادی الحق که به معنی ندا دهنده حق است . کشورهائی که بر نیروی تیره و شوم فاشیسم غلبه کرده اند نام «همیشه بهار» را بدست آورده اند که به معنی بهار جاویدان است . هدایت برای برجسته کردن خصائص کارگردان سیاسی وزد و بندچی که یکی از شخصیت های رومان « حاجی آقا » است اورا دوام الوزاره می نامد و آشکار است که اشاره مسخره آمیزی است به مبارزه برای اشغال پست وزارت که در دوره چهل ساله اخیر ایران بوقوع پیوسته است .

قهرمانان داستانهای هدایت اغلب به لهجه محلی خودشان سخن میگویند و زبان آنها خصائص صوتی و لفظی زبانهای محلی را منعکس میکند . محاوره فردی قهرمانان در داستانهای ایرانی اهمیت خاصی دارد چه سخن آنها بهتر فهمیده میشود و برای ساکنین بومی که زبان آنها هنوز تا حد زیادی خصیصه لهجه ای خود را حفظ کرده مانوس تر است .

در گنجینه آثار هنری هدایت شاید بتوان گفت که نیر و مند-ترین عنصر را هجو تشکیل میدهد . در این مورد هجو او عبارتست

از : هجوی درباره نویندگان ایرانی (وغ وغ ساهاب) ، داستانهای هجائی متوجه میهن پرستی دروغی ، جاه طلبی ، جهل ، فضل فروشی (داستان میهن پرست) ، قصه ها و افسانه ها که متوجه زور و جور ، طفیلی گری و مفتخوری (ولنگاری) است . عنصر هجا در انواع دیگر آثار هدایت نیز راه یافته است - مانند رومان « حاجی آقا » .

درباره تأثیر و نفوذ مثبت آثار هنری هدایت در توسعه و تکامل نثر ادبی ایران میتوان سخن نسبتاً بسیار گفت لذا این تأثیر باندازه ای آشکار و غیر قابل انکار است که مشکل بتوان آنرا به طور تفصیل در چنین مقاله کوتاهی بیان کرد فقط متذکر میشویم که پروان و شاگردان هدایت که میکوشند با تمام نیرو و امکانات خود از وی تقلید کنند بسیارند ، بخصوص در این دوره چهل ساله که طی آن نثر مرقی ایران توسعه و تحکیم یافته است .

خاور شناس معروف فرانسوی روزه لسکو صادق هدایت را بنیان گزار نثر نوین فارسی مینامد . آری اگر بتوان جمال - زاده را از نظر تاریخ و زمان انتشار داستانهای خود اولین داستان نویس در ایران شمرد ولی مؤسس و استاد بلا معارض و بی نظیر داستان نویسی فارسی معاصر مسلماً صادق هدایت محسوب میشود .

کمیسروف

روزن فلد

مقدمہ ترجمہ روسی

منتخب آثار صادق ہدایت چاپ مسکو

ترجمہ :

حسن قائمیان

ازمتن روسی

چندی پیش مجموعه ای در سید و شصت صفحه ، شامل منتخباتی از آثار صادق هدایت توسط آقایان «کمیسروف» و «روزنفلد» به زبان روسی ترجمه شده و از طرف «اداره دولتی چاپ و نشر ادبیات هنری» مسکو منتشر شده است .

به این مجموعه مقدمه ای از طرف مترجمین افزوده شده است که ترجمه فارسی آن به این جزوه افزوده میشود .

در سالهای آخر ثلث اول قرن معاصر ، نویسندگان ادبیات ایران ظهور کرده است که استعداد و زبردستی چند جانبه يك داستان نویس ، يك هنرمند ، يك زبان شناس محقق ، يك مردم شناس و يك دوستدار و خبره موسیقی همه را بخوبی در خود جمع داشته نه تنها در ایران بلکه در کشورهای دیگر بشایستگی کسب شهرت کرده است : این نویسندگان صادق هدایت بود .

صادق هدایت ، در هفدهم فوریه ۱۹۰۳ در يك خانواده مرفه ، متعلق به طبقه اعیان ، متولد شد . ولی وی به زودی پیوند خود را با خانواده خویش گسست و از زندگانی رفاه آمیز آن چشم پوشید و با وسیله معیشت بسیار مختصری که از راه خدمت در ادارات مختلف بدست می آورد میزیست . این زندگی مستقل به وی اجازه داده بود که عمر خویش را بکار مورد علاقه خود - یعنی ادبیات - مصروف دارد .

هدایت در سال ۱۹۲۵ مدرسه فرانسوی «سن لوئی» را در تهران تمام کرد پس از آن به بلژیک رفت و در مدرسه عالی مهندسی آنجا به تحصیل پرداخت سال بعد به پاریس عزیمت کرد و به ادامه تحصیل مشغول شد . از سال ۱۹۲۶ تا ۱۹۳۰ در آنجا مانده هدایت که کاملاً دریافته بود بیش از همه چیز ادبیات وی را به سوی خود میکشد در سال ۱۹۳۰ پیش از آنکه دوره تحصیلات خویش را پایان برساند به تهران بازگشت .

نخستین اثر هدایت در ۲۶ - ۱۹۲۵ در بلژیک نوشته شده است . این اثر عبارتست از داستانی نا تمام با عنوان « مرگ » . در آغاز سال ۱۹۳۹ هدایت در پاریس نخستین داستانهای کوتاه خود : « مادلن » ، « زنده بگور » ، « اسیر فرانسوی » و « حاجی مراد » را به رشته تحریر درآورد .

هدایت که اکنون دیگر در تهران میزیست و بارور از اندیشه های هنری بود در اوت ۱۹۳۹ داستان « آتش پرست » و سپس داستانهای : « داود گوژپشت » ، « آبیجی خانم » و « مرده - خورها » را که با داستانهای نوشته شده در پاریس مجموعه « زنده -

بگور، را تشکیل میدهند، نوشت.

دراوان سی‌امین سال قرن حاضر، مجمع ادبی کوچکی در تهران تشکیل شد که در ابتدا مرکب از چهارتن بود، و از اینجنانام «ربعه» یعنی گروه چهارتنی - به خود گرفته بوده است. اصول فکری متشابه و نظریات مشترک درباره ادبیات و دانش و هنر آینده کشور، نویسندگان را باهم متحد کرده بود.

در سال ۱۹۵۲، در شب یادبود سالیانۀ درگذشت صادق هدایت، آقای مجتبی مینوی درباره روابط اعضای «ربعه» چنین اظهارداشتۀ بوده است:

«... هر يك از ما شخصیت خود را داشت»

« و ما هر يك در حجب هنری هم‌رأی بودیم و در خیل از
 « جنبه‌ها اشتراك و شباهت داشتیم : اجتماع ما غالباً
 « در قهوه‌خانه‌ها و رستورانها اتفاق می‌افتاد و اگر این
 « را از مقولۀ تجاهر به فسق بشمارید گاهی مشروبهای
 « قویتر از آب هم مینوشیدیم و گفته‌های تند و انتقادهای
 « سخت هم از ما شنیده میشد. و بسیار اتفاق می‌افتاد
 « که بدین جهات عرصۀ ملامت و اظهار نفرت دیگران
 « هم میشدیم. اما مخالفت آنها با ما بیش از این اثر
 « نداشت که فرمانبران حکومت از شطرنج بازی ما
 « مانع میشدند یا به هر سمت که میرفتیم یکی را بدنبال
 « ما میفرستادند که مراقب ما باشد...»^۱

۱ - به کتاب «صادق هدایت»، تألیف «ونسان مونتی»

ترجمۀ اینجانب چاپ تهران رجوع شود (ق.)

آقای مینوی دربارهٔ رولی که هدایت در این جمع کوچک ادبی داشت چنین متذکر شده است :

«... ما با تعصب جنگ میکردیم و برای تحصیل آزادی میکوشیدیم و مرکز دائرهٔ ما هدایت بود . ما شاید آن روزها گمان میکردیم که چون قدر مقام نویسندگی هدایت را می‌شناسیم او را تشویق میکنیم ، اما حقیقت مطلب این بود که او موجب تشویق ما بود و در هر يك از ما لیاقتی می‌یافت آنرا بکار می‌انداخت . «مرکز دائره بود و همه را دور خود می‌گردانید .»^۱

هدایت که با تمام نیرو میکوشید هر چه بیشتر که ممکن است به زندگی ملت خود پی‌ببرد ، همیشه به مراکز زندگی تودهٔ زحمتکش سر میکشید و پیوسته به نواحی مختلف کشور مسافرت میکرد و خود را با زندگی مردم آشنا می‌ساخت و زبان زندهٔ محاوره‌ای عامیانه را مورد بررسی قرار میداد .

هدایت در سراسر زندگی خود با عشق و علاقهٔ فراوان قصه‌ها ، ترانه‌ها و ضرب‌المثل‌های عامیانه را گرد می‌آورد . از روی دقت عالمانه ، کوچکترین جزئیات دستور جمع‌آوری مواد فلکلوری و مردم‌شناسی را تدوین کرد و در سال ۱۹۳۱ مجموعهٔ کوچک «اوسانه» و در سال ۱۹۳۲ کتاب «نیرنگستان» را که در آن عقاید و رسوم و افسانه‌های کهن ایرانی گرد آورده شده است منتشر ساخت ، با کمک او موزه شناسی تهران نمونه‌های بسیاری از

۱ - به کتاب «صادق هدایت» ، تألیف «ونسان مونت» ترجمهٔ اینجانب چاپ تهران رجوع شود (ق).

آثار هنری توده مردم را جمع آوری کرد. با شرکت بسیار نزدیک و مستقیم اوسه مجموعه جالب توجه از قصه های ایرانی منتشر شده است !

... در سال ۱۹۳۶ هدایت ایران را ترك ميكويد و بهندوستان مسافرت ميكند و در آنجا رومان «بوف کور» خود را با تمام ميرساند . (این رومان نخستین بار در سال ۱۹۳۷ در بمبئی منتشر شده است.)

هدایت در سال ۱۹۳۷ به ایران بر میگردد ... چندین سال نتوانست حتی يك اثر هنری خود را به چاپ برساند و فقط به انتشار تحقیقات و ترجمه های متن های ادبیات فارسی میانه (زبان پهلوی) که هدایت در مدت اقامت خود در هندوستان در اطراف آن مطالعه کرده بود، اکتفا میکند. در چنان وضعی هدایت خود را از زندگی و حقایق شوم محیط آن جدا میسازد .

در دوره جنگ جهانی دوم در زندگی سیاسی ایران تغییراتی پدید آمده بود . . . منجمه این سالها دوره شکفتگی هنری بسیاری از شاعران و نویسندگان ایرانی بود و در زندگی صادق هدایت نیز دوره کویینی بود که طی آن استعداد نویسنده گی وی تا به درجه کاملی تجلی کرده بود .

نویسنده ، شرکت در فعالیت های انجمن روابط فرهنگی ایران و شوروی را که در سال ۱۹۴۳ تأسیس شده بود، پذیرفت و با نشریه آن ، «پیام نو» ، همکاری داشت و همچنین هدایت در

۱ - منظور مجموعه قصه هایی است که هدایت برای صبحی گردآورده است . (ق)

بسیاری از مجله ها از آن جمله مجله «سخن» ، مجله مترقی آن زمان ، چیز مینوشت . در سال ۱۹۴۴ هدایت برای شرکت در جشن سالگرد دانشگاه تاشکند به ازبکستان شوروی رفت .

در سال ۱۹۴۶ هدایت در امور نخستین کنگره نویسندگان ایران که با شعار مبارزه در راه پیشرفت ادبیات نو و مترقی و دعوت همه نویسندگان کشور بخدمتگزاری مردم و بیان آمال و آرزوهای آنها برگزار شده بود ، فعالانه شرکت جست .

بر اثر تصادف نبود که در آثار صادق هدایت ، بخصوص در چهلمین سال قرن معاصر ، انتقاد از واپس ماندگان و مرتجعین جامعه ایرانی با شدت و صراحت بیشتر و بادانائی و سنجیدگی افزونتر صورت میگیرد .

استقرار ارتجاع در روحیه صادق هدایت سخت مؤثر واقع شده بوده است همانطور که یکی از نویسندگان ایرانی بدرستی متذکر شده است :

« ... در وجود هدایت ، همیشه از دوران جوانی که برای تحصیل باروپا رفته بود تا دو هفته پیش که مرگ او را در ربود ، دونیرو باهم در ستیز بودند : مرگ و زندگی . تسلط مرگ بر هدایت یا تمایل او به زندگی همیشه ارتباط با اوضاع میهن ما داشته است . هدایت ، هر وقت جنبش و حرکت میدید شوق زندگی او را بر سر شور می آورد و هر وقت که نیروهای اهریمنی تسلط می یافت وی

« باستانه مرگ ، به غمگساری پناه میبرد . »^۱

در پنجم دسامبر ۱۹۵۰ هدایت تصمیم میگیرد وطنش را ترک گوید و به پاریس برود بدین امید که محیط مساعد برای کارهای هنری در آنجا بیابد ولی در آنجا نیز وضع مطلوب را در دسترس خویش نمی بیند . در دهم مارس ۱۹۵۰ بپرا در خود چنین می نویسد :

« با زحمت زیاد عجلتاً دو ماه تمدید جواز اقامت در فرانسه را گرفتم . لکن خیال دارم به سوئیس یا جای دیگر بروم . اشکالات زیاد برای ایرانیان است... »^۲

در نهم آوریل ۱۹۵۱ هدایت در پاریس با خود کشتی به زندگی خویش پایان داد . دانشجویان ایرانی که در تأسیسات آموزشی پاریس به تحصیل اشتغال داشتند و همچنین دوستان نزدیک او در تشییع جنازه اش شرکت جستند .

و بدین صورت تأثر انگیز پیوند زندی یکی از درخشانترین هنرمند معاصر ایران از این جهان گسست .

در زمان حیات صادق هدایت راجع به او تقریباً چیز قابل توجهی در مطبوعات انتشار نیافته بوده است . یکی از علل این امر فروتنی شگفت انگیز او بود . هدایت هرگز دوست نمی داشت که

۱ - مقاله «صادق هدایت» مندرج در مجله پیام نو، شماره دهم سال ۱۹۵۱ .

۲ - سعید نفیسی : مقاله «اودیکر چرا رفت؟» مجله کویان، مه ۱۹۵۱ شماره ۴۲ .

درخصوص او چیزی بگویند یا بنویسند . این است آنچه میتوان در شرح احوال وی که خود نوشته است خواند :

« ... رویهمرفته در ترجمه احوال من چیز «
 « درخور ملاحظه‌ای وجود ندارد . هیچ واقعه شایان «
 « توجه در زندگی من رخ نداده است . من نه مقام «
 « مهمی دارم و نه دیپلم مؤثری ، من هرگز شاگرد «
 « برجسته‌ای نبوده‌ام ، بعکس پیوسته عدم موفقیت «
 « نصیب من بود . هرچه کار میکردم مجهول و ناشناخته «
 « باقی می‌ماندم . رؤسای من از من ناراضی بودند «
 « و اگر از کارکناره می‌گرفتم بسی خرسند میشدند . »^۱

برخی از منتقدین سرمایه داری میکوشند هدایت را نویسنده‌ای معرفی کنند که چون بضد زندگی برخاسته بود ، دانسته و سنجیده از شرکت مؤثر در مبارزه برای آزادی و استقلال میهن خود دوری جسته است . این درست نیست . هدایت ناظر بی‌قیدی نبود که دردها و رنجها را حس نکند . وی که نماینده واقعی طبقه روشنفکر خرده بورژوا بود در سرنوشت آن ، در شرائط ایران نیمه فئودال ، شریک بود و با آن همدردی داشت . هدایت ، که در نمونه‌های زیبای ادبیات کلاسیک فارسی و ادبیات معاصر سرمایه داری که نمونه عمده آنرا ادبیات فرانسه تشکیل میدهد ، پرورده شده بود ، راه پرپیچ و خم کاوشهای هنری را طی کرد . هرچند نویسنده راه خود را در تحصیل سرنوشت بهتری جهت ملت خود و قهرمانان خویش با صراحت مشخص نکرده است و

قسمت اعظم آثار او جنبه منفی دارد، معذک هدایت شخصاً همیشه نویسنده ای پاک و بی آلاش و میهن پرستی پر شور و با حرارت باقی ماند و در راه خوشبختی میهن خویش مبارزه میکرد، نه تنها از این طریق که در نوشته های خود جنبه های زشت و نفرت انگیز حقایق زندگی ایران را بیرحمانه آشکار ساخت، بلکه در زندگی عمومی کشور نیز بطور مؤثر شرکت می جست.

میراث ادبی هدایت بسیار متنوع بوده دارای ارزش های متفاوتی است. هرچند وی بیش از هر چیز در داستان نویسی شهرت دارد، ولی نمایشنامه ها، قصه ها، قطعات هجو آمیز، سفرنامه ها و یک سلسله مقاله های جدی تحقیقی و تتبعی در رشته زبان شناسی و مردم شناسی نیز بقلم او تعلق دارد.

این نویسنده چیره دست که بطرزی شیوا به زندگی مردم و فرهنگ و زبان آنها آشنا بود، مجموعه هایی فراموش نشدنی و نمونه هایی اصیل از آنها فراهم آورده است. یک مجله مترقی ایران درباره هدایت نوشته بوده است:

« هدایت از بین همه نویسندگان معاصر فارسی، »

« یک ایرانی به تمام معنی بود. »

در شبی که در ماه فوریه ۱۹۴۵ به تجلیل صادق هدایت برگزار شده بود یکی از نویسندگان ایرانی هنر هدایت را چنین توصیف کرده بوده است:

« هدایت، در درجه اول، قهرمانان خود را، »

« از میان توده مردم در صحنه زندگی، برمیگزیند، »

« و در درجه دوم به زبان آنها چیز می نویسد و اگر، »

« آنها خواندن میتوانند هر آینه، نوشته‌های او را ،
 « بخوبی می‌فهمیدند. »

قهرمانان هدایت هیچگونه اعمال خارق العاده انجام
 نمی‌دهند. زندگی آنها توأم با بدبختی و یکنواختی است - بدبختی
 و یکنواختی عادی زندگی آدمی . بخصوص چهره‌دستی در تصویر
 و توصیف زندگی مردم معمولی مهمترین معنی و مفهوم هنر هدایت
 را تشکیل میدهد، هنری که تادرجه‌ای به هنر نمایندگان بزرگ
 رآلیسم روسی مانند «داستایوسکی» و «چخوف»، که هدایت برای
 آنها مقامی ارجمند قائل بود ، نزدیک است . هدایت نخستین
 مترجم داستانهای «چخوف» به زبان فارسی بود.

ازخلال سراسر هنر هدایت این فکر حاصل میشود که هر
 فرد دارای حق محبت ، حق خوشبختی و حق شادمانی معمولی
 است. اما دروضع کنونی، زندگی ایران چنان تنظیم یافته است
 که هم محبت، هم خوشبختی و هم شادمانی، تنها در اختیار کسانی
 است که پول و قدرت را در دست دارند .

یکی از مهمترین زمینه‌های هنر هدایت علاقه مندی نسبت
 به میهن است . هدایت يك میهن پرست بود و میهن برای او ،
 همانطور که یکی از نویسندگان به درستی نوشته است ، يك مفهوم
 جغرافیائی نبود، پیش از همه چیز وی مردمی را که در آن زندگی
 میکنند دوست میداشت ، مردمی که ناگزیرند عمر خود را در
 تنگدستی و نیم‌سیری بگذرانند . اینجاست که بشردوستی نویسنده
 و محبت او نسبت به هم‌میهنانش آشکار میشود. همراه با آن، آثار
 او سرشار از کینه عمیق او نسبت به ظلم و اجحاف يك فرد به فرد

دیگر، ونسبت به فقر، خرافات، جهل وتعصبات مذهبی است.
اینك داش آكل روبروی ماست . (داستان « داش آكل »
۱۹۳۲) .

این شخص که سراسر عمر خویش را جسورانه به ولگردی
و میخوارگی و عربده جوئی و مبارز طلبی گذرانده است، نویسنده
چه خصائص عمیق انسانی به او می بخشد ! در زیر ظاهری خشن،
انسانی پاکزاد ونجیب زندگی میکند که با وجود تنگی معیشت
به سود مادی بی اعتناست و بر اثر پاکی و مهربانی و نیک طینتی
احترام اهالی شهر را بخود جلب میکند.

بسیاری از آثار هدایت به زنان ایرانی و سرنوشت تیره آنها
و محرومیت سنگین مادی و حقوقی شان اختصاص دارد. هدایت در
برابر چشم ما دنیای وحشتناکی را می گشاید که در آن زنان ایرانی
زندگی میکنند، زنانی که هنوز هم نمیدانند که دنیای دیگری نیز
وجود دارد که در آن زنان با شوهران خود در زندگی اجتماعی
شریکند و در خانه خویش مانند کنیزان محروم از همه حقوق نمیباشند
بلکه در میان خانواده خود مانند عیال و یا مادرانی هستند که
از کلیه حقوق برخوردارند (داستان « حاجی مراد » ، « آبیجی
خانم » و « زنی که مردش را گم کرد » و غیره) .

هدایت، در داستانهای خود، بی رحمانه زهد و تقوای دروغی
و تقدس ریا آمیز را که به روی اعمال کثیف و ناپاک پرده میکشد
رسوا میکند (داستانهای « طلب آمرزش » ، « علویه خانم ») . نویسنده
پیوسته بیدادگری حیات را که محرك اعمال غیر انسانی قهرمانان
او هستند برجسته میسازد. با وجود این وی هرگز قهرمانهای

خود را از گناهان و جرمهایشان تبرئه نمیکند .
یکی از درخشانترین و قابل توجهترین اثرهای هدایت را
رومان «حاجی آقا» تشکیل میدهد . این رومان از نظر قدرت
اتهامات اجتماعی میتواند در ردیف بهترین آثار ادبی جهان قرار
گیرد .

حاجی آقا، سوداگری ناغلا، فرتوت و حریص، خر مقدسی
ریاکار و شیاد است که به طرزی نفرت انگیز خون قربانیان خود
را در تماسی که با آنان در زندگی حاصل میکند ، با ولع سیری-
ناپذیر می مکد . پول و سرمایه ، این است خدای حقیقی این مسلمان
متدین و پرهیزکار ، کسی که در نظر مردم ساده لوح و خوش باور
خود را چنین می نماید . در رومان «حاجی آقا» شخصیت یگانه و
منحصر بفردی وجود دارد - شاعر و ادیبی به نام منادی الحق ،
هر چند این قهرمان شخصیتی چندان مؤثر و فعال نیست ولی تا
حدی میتواند ندای حق و عدالت را به گوش مردم برساند .
نویسنده این شاعر را در مقابل «حاجی آقا»ی مرتجع قرار میدهد .
نمیتوان از تذکر این نکته خودداری کرد که این خود نویسنده
است که از زبان منادی الحق سخن میگوید .

چندی پیشتر ، تحت تأثیر نبرد قهرمانی استالینگراد ،
هدایت اثر شگفت انگیز خود ، داستان استعاره آمیز «آب زندگی»
را نوشته است . در این داستان ، نویسنده تصویری از قهرمان
فعال مبارزه در راه خوشبختی مردم را ترسیم میکند - یعنی فرزندان
پینه دوز بی چیزی به نام احمدك شجاع . احمدك نه تنها نطقهای
آتشینی ایراد میکند بلکه خود در رأس مردمیکه شوریده بودند

قرار میگیرد و بادست خالی بر متجاوزان و ظالمان پیروز میشود . کشور «همیشه بهار» ، سرزمینی که در آن مردمی نیک اندیش و نیک منظر می‌زیند، کنایه از کشور شوراهاست . این داستان - سرودی آشکار از هوشمندی و آزادی است .

اما راه هدایت ، بخصوص در مرحله‌های نخستین هنراو ، همیشه یکسان نبوده است . آنچه از نویسنده عاید انحطاط هنری شده است کم نیست : داستانهای «سۀ قطره خون» ، «عروسک پشت پرده» ، «آینه شکسته» ، «آتش پرست» و غیره . مشخص‌ترین اثر وی در این مورد رومان «بوف کور» است . در این رومان بسیار دشوار است که بتوان رؤیاها و تفننات مرض‌آلود را از واقعیات جاری زندگی تفکیک کرد .

«بوف کور» - اثری که تحت نفوذ انحطاط هنری اروپای باختری وزیر تأثیر ادبیات وحشت و مرگ نوشته شده است . برخی از داستانهای دیگر هدایت نیز از حالات روانی نویسنده نقش پذیرفته است . با این وجود گاه نویسنده خود ، بیش از حد ، عواطف روحی را به باد مسخره میگیرد مانند داستان «تخت ابونصر» اثری که در نظر اول چنین می‌نماید که با روح تفنن آمیزی نوشته شده است معذک کاملاً بطور عادی و از روی واقع بینی پایان می‌پذیرد ، چیزی که از مختصات شیوۀ هنری نویسنده است .

هدایت - استاد برجستۀ هجو در ادبیات معاصر فارسی است . نه تنها در قطعاتی که در آنها جنبه‌های خنده‌آور و زشت زندگی جامعه ایرانی دوره سی‌سالۀ قرن معاصر مطرح میگردد

(کتاب مستطاب «وغ وغ ساهاب») یا فاشیسم و استعمار مورد انتقاد قرار میگیرد (مجموعه «ولنگاری») ، بلکه در بسیاری از آثار دیگر ، هجو نویسنده به نیشهای تند و گوشه کنایه‌های شدید تبدیل می‌یابد (رومان «حاجی آقا» داستان «حاجی مراده»). صریحترین نمونه هجوی که بوسیله نویسنده فراهم آمده است در شخصیت سیدنصرالله در داستان «میهن پرست» تجلی میکند . سیدنصرالله نماینده واقعی و رسمی علم و دانش است، کسی که خود را عالم و محقق بزرگی می‌پندارد که به زبانهای شرقی و غربی مسلط است. هدایت با توصیف فقدان سیدنصرالله ، میهن پرستی دروغی را به باد مسخره میگیرد و بطرز برجسته‌ای نشان میدهد که مرگ این «میهن پرست» بهمان اندازه عبث بوده است که زندگی او . هدایت در آثار دیگر خود، با میهن پرستی ریا آمیز و دروغی مخالفت میکند، آثاری که درباره میهن پرستانی اصیل و واقعی است که جان خویش را در راه دفاع میهن و حمایت از آن در مقابل توطئه مهاجمین گوناگون بیگانه نثار میکنند : (نمایشنامه‌های «پروین دختر ساسان» ، «مازیار» و «قضیهٔ توپ مرواری») .

اما در باره زمینه‌های صلاهی میهن پرستانه ذوق و قریحه صادق هدایت و علاقه عمیق وی به مطالعه تاریخ، زبان، ادبیات و فرهنگ باستانی ایران . در سفرنامه « اصفهان نصف جهان » هدایت تأثیرات خود را در سفری که در آوریل ۱۹۳۲ به شهر اصفهان - شهر کهنسال ایران ، حافظ یادبودهای زیبای فرهنگ ملی ، صورت گرفته است توصیف میکند . هدایت ، که خود یک هنرمند است، گوئی به همراه خوانندگان، بناهای اعجاز آمیز فن معماری

حجاری ، زرنگاری و خاتم کاری که این یادبودهای کشور را زینت می بخشد از نظر میگذراند . وی برضد بی توجهی نسبت به ارزشهای تاریخی و هنری اعتراض میکند و برای حفاظت آنها استمداد می طلبد .

اگر در زمان حیات هدایت راجع به آثار او سکوت کرده بودند ، اکنون تنها در ایران بیش از شصت کتاب و مقاله (در روزنامه ها و مجله ها) به این نویسنده بزرگ بشردوست تخصیص داده شده است . قسمت قابل ملاحظه ای از آثار هدایت در چند ساله اخیر بارها منتشر شده و داستانهای او در همه منتخبات نشر هنرمندان ایران نقل گردیده است . سعید نفیسی در دیباچه کتاب شاهکارهای نشر فارسی معاصر (جلد دوم) خود چنین مینویسد :

« در میان گذشتگان ، مرحوم صادق هدایت ،
 « فکرش بیش از همه وسعت داشت و در منتهای وسعت فکر ،
 « و خیال بود و همین باعث کمال رونق آثار ادبی ،
 « اوست ، زیرا نویسنده بزرگ آن کسی است که ،
 « اندیشه بسیار بلند داشته باشد و فکرهای تازه ای ،
 « بکند که دیگران هنوز نکرده اند . »

اما تنها افکار مترقی و پیشرو نیست که میراث پرارزش هنری این نویسنده را تشکیل میدهد ، بلکه هدایت در نوشتن داستانهای کوتاه استاد بود ، در پروراندن موضوعهای هنری تسلط کامل داشت و بخوبی میدانست که چگونه آنها را بطرزی جالب و سرگرم کننده و روان تنظیم کند . هدایت روانشناس دقیقی بود که میکوشید به دنیای درونی قهرمانان خویش نفوذ کند . هیچ یک

از کوچکترین جزئیات موجود در خصائص در دورنج آنها و اندیشه آنها را نادیده نمی گرفت .

زندگی مردم ایران برای نویسنده چنان روشن بود که در آثار او نکاتی که از روی آنها معنی و مفهوم زندگی توده مردم را بتوان شناخت چندان کم نیست .

شایستگی بزرگ نویسنده در آفرینش زبان ادبی و پیرایش زبان از خصائص نامعمول و آرایش آن به فراخور زبان فارسی ادبی گذشته است . زبانی که در نوشته های هدایت بکار برده شده سرشار است از تصویرات و تمثیلات، کنایات، اشارات و استعارات و سراسر آن را اصطلاحات و تعبیرات مخصوص، ضرب المثلهای و ترکیبات درست و بجا فرا گرفته است ، چیزی که از مشخصات و خصائص زبان فارسی زنده و زیبای محاوره ای است . در همان حال، هدایت در زبان نویسندگی خود، لغتهای عامیانه و متداول را از نظر میگذراند . وی با دقت تمام ، زنده ترین و دست یافتنی ترین زبان توده وسیع مردم را برمیگزیند ، زبانی که ساده تر از آن نمیتوان یافت .

سبك و شیوه نویسنده هدایت اکنون در ایران ، بخصوص بین نویسندگان جوان ، پیروان بسیاری یافته است .

ترجمه منتخب آثار صادق هدایت که اکنون در دسترس خوانندگان شوروی گذارده میشود ، شامل جالب ترین داستانهای نویسنده ، قطعات هجو آمیز ، سفرنامه و رومان «حاجی آقا» است . برای نخستین بار است که چنین مجموعه ای به زبان روسی

منتشر میشود^۱ تاکنون فقط رومان « حاجی آقا » و داستانهای « میهن پرست »، « سگ ولگرد »، « داش آکل »، « لاله » و « آبجی خانم » به روسی منتشر شده بود .

۱ - اخیراً این مجموعه بمناسبت دهمین سال درگذشت هدایت، در مسکو تجدید چاپ شده و به آن ترجمه قسمتی از توپ مرواری افزوده شده که آقای کمیسروف يك نسخه از آنرا با شرح محبت آمیزی جهت اینجانب فرستاده اند . همچنین آقای کمیسروف بیبلیوگرافی جالبی از آثار صادق هدایت فراهم کرده و مقدمه ای نیز بدان افزوده اند که اگر فرصتی بدست آید ترجمه آن در آینده همراه با فهرست موضوعی آثار صادق که توسط اینجانب تهیه شده ، از نظر علاقمندان خواهد گذشت . (ق).

آنچه در صفحات پیش نقل شده شامل همه نظریاتی که نویسندگان بزرگ خارجی درباره هدایت و آثار وی اظهار کرده اند نیست بعلمت ضیق مجال ذکر چندین مقاله دیگر بجهاتی میسر نشده است . مانند :

۱ - مقاله مندرج در روزنامه هفتگی - *La Tribune des Nations* چاپ پاریس شماره ۲۸۷ سال هیجدهم مورخ ۲۰ آوریل ۱۹۵۱ با عنوان « نامه های ایرانی » که شاید بعداً ترجمه متن کامل آن را در یکی از نشریه ها بنظر علاقمندان برسانیم.

۲ - مقاله روزه لسکو با عنوان : *Le roman et la nouvelle dans la litterature contemporaine* چاپ سال ۱۹۴۲ .

۳ - متن *Cassel's Encyclopaedia of Literature* جلد دوم چاپ لندن قسمت راجع به هدایت .

۴ - دیگر اینکه طبق سخنرانی پروفیسور هانری ماسه که در همین جزوه درج شده است امیل هانریو ، منتقد معروف فرانسه ، شرح « قابل توجهی » درباره هدایت نوشته است که متأسفانه تا کنون متن آن بدست اینجانب نرسیده است .

۵ - سخنرانی پروفیسور لازار که در مجلس یادبود چهارمین سال درگذشت صادق هدایت در پاریس ایراد شده و متن آن نیز بدست اینجانب نرسیده است .

۶ - آندره روسو (*André Rousseaux*) منتقد معروف فرانسوی يك دوره کتاب معروف و با ارزش تحت عنوان : *Litterature du vingtième siècle* تألیف کرده که در

مجموعه نشریات Michel Albin پاریس چاپ شده و قسمت اعظم مجلدات آن راجع به نویسندگان فرانسه می باشد و سایر مجلدات به نویسندگان دیگر از قبیل کافکا ، همینگوی ، ریلکه و غیره ، تخصیص داده شده است. در جلد پنجم شرح نسبتاً مفصلی درباره صادق هدایت درج شده است که در فرصت دیگری ترجمه متن آن به نظر علاقه مندان ایرانی خواهد رسید .

۷ - مقدمه ترجمه فرانسه بوف کور بقلم مترجم آن روزه لسکو که هر چند در دست است ولی متأسفانه فرصت ترجمه آن در دست نبود و لذا انتشار آن ببعد موکول میشود .

۹ - بطوریکه شنیده شده مقاله های دیگری در مجله های دیگر از قبیل *Revue de Paris* و *Esprit* نیز چاپ شده ولی هنوز بدست ما نرسیده است . البته برای تهیه مقاله هایی که تا کنون بدست ما نرسیده اقدام خواهد شد و شاید در فرصت دیگری آنها را به نظر علاقه مندان برسانیم .

۱۰ - بالاخره کتابی با عنوان «نثر بدیع و هنری صادق هدایت» بقلم «ت . کشلاوا» به زبان روسی در شوروی به چاپ رسیده و ترجمه قسمت اعظم آن تا کنون توسط اینجانب فراهم شده و امید میرود ترجمه متن کامل آن بزودی برای چاپ آماده گردد .

فهرست داستان‌هایی که متن آنها توسط مترجم خلاصه شده و یا توضیح و تفسیری درباره موضوع آنها ذکر شده است :

برای اینکه کتاب حاضر جهت خوانندگانی که به آثار و افکار هدایت‌آشنائی ندارند ابهامی در بر نداشته باشد ، توسط مترجم خلاصه و یا موضوع برخی از داستان‌هایی که در متن کتاب «صادق هدایت» نوشته «ونسان مونتئی» بآنها اشاره شده ، در پایان فصل مربوط افزوده شده است که البته با توجه به حجم کتاب و رعایت تناسب میسر نبود در باره آنها تفصیلی بیش از این قائل شد ، بخصوص که قصد تجزیه و تحلیل این داستانها بمعنی واقعی کلمه در میان نبوده است.

البته این روش بی‌سابقه‌ای نیست ، بسیار معمول است که وقتی شخصیت و آثار نویسنده‌ای مورد مطالعه واقع میشود اگر بعلی میسر نباشد که متن آثاری را که بدانها اشاره میکنند ذکر نمایند در صورت لزوم فقط بذکر خلاصه ، یا موضوع و یا پاره‌ای از آن اثر اکتفاء میکنند .

گرچه در موقع خلاصه کردن داستانها سعی شده است هرچه بیشتر که ممکن است عبارات اصلی و ترکیب آنها حفظ شود ، معذالك برای درك زیبایی داستان و مفهوم كامل آن همیشه باید به اصل مراجعه کرد .

توضیحات و تفسیراتی که داده شده صرفاً بر اساس نظر شخصی مترجم است و طبعاً میتوان تفسیرات و تعبیرات دیگری نیز یافت . همانطور که هدایت خود در پیام کافکا (صفحه ۴۷) نوشته است :

«اینگونه تعبیرها در مورد آثار ادبی جایز است اما بهیچوجه

حکم قطعی بشمار نمیرود .» :

۲۴	سک ولگرد
۳۴	Lunatique
۳۴	Sampingué
۳۹	میهن پرست
۴۸	بوف کور
۵۲	بن بست
۵۹	گجسته دژ
۶۰	پدران آدم
۶۳	قضیه اختلاط نومچه
۷۷	آخرین لبخند
۷۷	داود گوژپشت
۷۹	مرده خورها
۸۱	آبجی خانم
۹۲	قضیه دست بر قضا
۹۳	دون ژوان کرج
۹۴	داش اکل
۹۵	زنی که مردش را گم کرد
۹۸	حاجی آقا
۹۸	فردا
۹۹	علویه خانم
۹۹	وغوغ ساحاب
۹۹	قضیه کینگ کونگ
۱۰۰	قضیه تیارت طوفان عشق خون آلود
۱۰۱	قضیه خیابان لختی
۱۰۱	قضیه ساق پا
۱۰۲	قضیه توپ مرواری
۱۱۳	سایه مغول

مدال یادبود صادق هدایت

بمناسبت دهمین سال درگذشت او

این مدال به پیشنهاد و تحت نظر یکی دو تن از دوستان صادق هدایت تهیه شده و بمناسبت دهمین سال درگذشت او یادگاری عزیز و خاطره انگیز فراهم آمده است.

این مدال کار هنرمند معروف فرانسوی Gui Charles Revol است که در هنر پیکرسازی و مدال سازی شهرت جهانی و مقام بلند دارد و در این فنون از استادان مسلم عصر حاضر بشمار است.



مدال در بنگاه معروف آرتوس برتران Arthus Bertrand در پاریس ضرب شده و مؤسسه چاپ و انتشارات امیر کبیر که ناشر آثار صادق هدایت است مخارج گزاف این سکه های هنری را تأمین کرده است.

قطر دایره مدال ۶۴ میلیمتر است.
یک روی مدال چهره صادق هدایت و تاریخ تولد و وفات

وی را نشان میدهد و بر روی دیگر مدال جمله اول کتاب بوف کور بخط خود نویسنده عیناً نقل شده : [در زندگی زخمهایی هست که مثل خوره روح را آهسته در انزوا میخورد و می تراشد] و دو طرح نقاشی که بقلم هدایت و مربوط به اثر مزبور است در بالا و پائین آن عبارت دیده میشود . گلهای کوچک تزیینی در اطراف این عبارت و طرحها از نقوش تخت جمشید اقتباس شده که نشانه علاقه هدایت بتاریخ و آثار ایران باستان است .

محل فروش : مؤسسه چاپ و انتشارات امیر کبیر

ناصر خسرو	تلفن ۵۲۹۷۰
شاه آباد	« ۳۶۹۳۵
فردوسی	« ۳۵۰۲۲
ساختمان پلاسکو	« ۳۶۴۷۲
چهارراه اسلامبول	« ۳۹۹۴۹

نقل مندرجات این کتاب بصورت عبارات کامل برای عموم آزاد است. یعنی نقل عباراتی از مندرجات مقاله‌ها و غیره که معنی‌شان با مطالب قبلی یا بعدی و یا هر دو بستگی نداشته باشد و به تنهایی معنی و مفهومی را که نویسنده اراده کرده است برسانند والا نقل اجزاء مقاله‌ها ممنوع است و عامل بنحو مقتضی مورد تعقیب واقع خواهد شد.

М. Кешелава

ХУДОЖЕСТВЕННАЯ
ПРОЗА

Садека
Хедаята

ت . کشلاوا

نشر هنری و بدیع صادق هدایت

ترجمه حسن قائمیان از متن روسی بزودی منتشر میشود.